

بوی گل و جوش مُل ...

«تفسیری از حدیث معراج پیامبر ﷺ»

استاد کریم محمود حقیقی

حقیقی، کریم محمود، ۱۳۰۴ -
بوی گل و جوش مُل ... (تفسیری از حدیث معراج پیامبر ﷺ) / تألیف
کریم محمود حقیقی . - قم: حضور، ۱۳۸۹.
۲۵۶ ص.

ISBN 978 - 964 - 200 - 003 - 6 ۴۵۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. احادیث خاص (معراج) - نقد و تفسیر. ۲. احادیث قدسی. ۳.

اخلاق اسلامی. الف. عنوان. ب. عنوان: بوی گل و جوش مُل ...
(تفسیری از حدیث معراج پیامبر ﷺ).

۲۹۷ / ۲۱۸

BP ۱۴۵ / ۷۰۲

۱۳۸۹



مؤسسه انتشارات حضور

قم - میدان شهدا - خیابان حجّتیّه - شماره ۷۵

تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ فاکس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

بوی گل و جوش مُل ...

«تفسیری از حدیث معراج پیامبر ﷺ»

مؤلف: استاد کریم محمود حقیقی

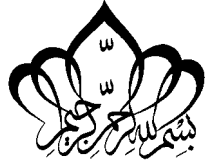
● چاپ اول: ۱۳۸۹ ● چاپخانه: پاسدار اسلام

● قطع رقعی: ۲۵۶ صفحه ● تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۰-۰۰۳-۰۰۳-۶ ISBN 978-964-200-003-6

۴۵۰۰ تومان



بوی گل و جوش مُل ...

بوی گل دیدی که آنجا گل نبود
جوش مُل دیدی که آنجا مُل نبود
بو قلاوز است و رهبر مر تو را
می‌کشد تا خلد و کوثر مر تو را
بو دوی چشم باشد نور ساز
شد ز بویی دیده یعقوب باز
هر کجا بوی خوش آید ره برید
سوی آن سر کاشنای آن سرید
گفت از روح خدا «لا تیاأسوا!»
همچو گم گشته پسر رو سو به سو
شرح گل بگذار از بهر خدا
شرح بلبل گو که شد از گل جدا
باغ سبز عشق کاو بی متتهاست
جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
عاشقی زین هر دو حالت برتر است
بی بهار و بی خزان سبز و تر است

(مولوی)

فهرست

۴	بوی گل و جوش مُل
۹	مقدمه شارح
۱۷	تعبیری عرفانی از معراج
۲۴	از چاه تا چاه
۳۵	مطلع حدیث
۴۴	رضایت
۵۵	عشق‌های مجازی
۵۹	ثواب زیارت و ملاقات خوبان
۶۲	دوری از بدان
۶۶	معاشرت‌های ضروری
۷۳	ارتباط خوراک با روحانیت آدمی
۷۸	بالاترین نعمات خداوند
۷۹	انواع ذکر
۸۳	ذکر مستمر و روشنائی دل
۸۹	نتایج یاد حق تعالی
۹۴	خود فراموشی، معلول فراموشی خداست

- نام محبوب ۱۰۵
- بی میلی به دنیا و رغبت به آخرت ۱۰۹
- سرای طبیعت دنیای مذموم است! ۱۱۰
- تماشای حضرت رزاق ۱۱۴
- وقت گل ۱۱۸
- اندیشگاه دیگر ۱۲۰
- آیتی دیگر در طبیعت باد و باران ۱۲۳
- آثار باستانی ۱۲۶
- رویش روزی روزی خواران ۱۳۱
- دنیای مذموم چیست و کدام است؟ ۱۳۴
- دنیا برترین منزل ۱۴۲
- غنیمت وقت ۱۴۴
- عدول از کسب، راه و روش بندگی نیست ۱۴۸
- فازهد فی الدنيا و ارغب فی الاخره ۱۵۱
- مرغایان خاک نشین ۱۵۶
- یاد و ذکر و عبادت را چگونه دوام بخشیم ۱۶۳
- پرهیز از فریایی دنیا ۱۷۱
- بیداری شب، دولت سرمدی ۱۷۸
- یک سحر با سعدی ۱۸۴
- کنترل زبان ۱۹۰
- وسوسه شیطان ۱۹۶

۱۹۹	درک حضور حق تعالی
۲۰۳	تشویق بر روزه داری
۲۰۷	آثار گرسنگی
۲۱۵	حفظ قلب و تقرّب به خداوند
۲۲۰	حزن دائم
۲۲۵	سبک باری
۲۳۳	حق گوئی
۲۳۹	بی‌پروایی در برابر سختی و آسانی زندگی
۲۴۸	سجده بهترین وسیله قرب
۲۵۳	ذکر سجده‌های مستحبی

مقدمه شارح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۱

مسئله معراج یکی از مسائل مهم صدر اسلام است که نکاتی از آن در دو سوره «اسراء» و «نجم» بیان گردیده و بعدها در افواه و پندار مردم و بویژه شعرای مسلمان، قصه‌ها و بافته‌های پنداری بسیاری پیرامون آن دیده می‌شود که همین بافته‌ها برای مخالفین دستاویزی گردیده تا این مسئله را انکار کنند و اصل رفتن حضرت به آسمانها را که مهم‌ترین موضوع است زیر سؤال برند.

در حالی که در آیات نام برده شده، اصلاً سخنی از آسمان نیست، تا اهل عناد و ایراد بگویند: اگر جسمی در یک شب بخواهد به نزدیکترین کرات آسمانی سفر کند و در همان شب باز گردد منفجر می‌شود و پودر می‌گردد. ایراد دوم این است که: محصول معراج، رفعت بخشیدن و تقرب

۱. سوره اسراء، آیه ۱.

حضرت است به ساحت کبریایی پروردگارش و نشان دادن به او بهشت و جهنم را و سرنوشت خوبان و بدان را. در صورتی که، برای هیچ کدام از اینها رفتن به آسمانها را ضروری نمی‌داند و اعتقاد فواصل بنده با خداوند را در نظیر این آیات منتفی می‌داند:

﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾^۱

﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲

﴿أَيُّمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۳

و نظائر این آیات باز هم در قرآن فراوان است.

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب بین که من از او دورم

چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من، مهجورم

(سعدی)

با من بودی تو را نمی‌دانستم یا من بودی تو را نمی‌دانستم

رفتم ز میان من و تو را دانستم تا من بودی تو را نمی‌دانستم

(ملا محسن فیض کاشانی)

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانیست روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

(حافظ)

آن وجود عزیزی که گامهای مبارکش بر خاک مکه و مدینه بود و

۲. سوره ق، آیه ۱۵.

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

خداوندش فرمود: «أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۱ و این شرح صدر را نیازی به آسمانها رفتن نبود، برای درک معارفی جدید چه نیاز به صعود به کهکشانشها هست؟

در صف معراجیان گر بایستی	چون براقیت پرگشاید نیستی
نی چو معراج بخاری تا سماء	بل چو معراج جنینی تا نهما
نی چو معراج زمینی تا قمر	بلکه چون معراج کلکی تا شکر

(مولوی)

و این معراج معنوی در اغلب احادیث و ضرب المثلها نیز مشاهده می‌گردد. نظیر حدیث: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۲ و درباره حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۳

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو
غرض آن که: آنچه از مشاهدات آن حضرت در احادیث نقل شده است
بیشتر مربوط به قرب ویژه آن بزرگوار به ساحت حضرت پروردگار و
مشاهدات عوالم بالا و عدم توجه به غیر و دیدار بهشت و جهنم و پایان کار
خوبان و بدان است که در هیچکدام نیاز به آسمانها رفتن ندارد. چنانکه از
مولا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا زِدَدْتُ
يَقِينًا»^۴ اگر همه پرده‌ها برافتد ذره‌ای بر یقین من نیفزاید.

حتی برای مقربان صدر اسلام چنین معرفتی حاصل بود و بهترین

۱. سوره انشراح، آیه ۱. ۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۴۷.
۳. سوره نساء، آیه ۱۵۸. ۴. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۹.

شاهد آن حالت زیدبن ثابت است که داستان آن در کافی مندرج است:
رسول الله ﷺ بعد از نماز صبح جوانی به خدمتش رسید. حضرت پرسید: چگونه صبح کردی؟

جوان جواب داد: «أَصْبَحْتُ مَوْقِنًا»؛ در حال یقین صبح کردم.

حضرت فرمودند: علامت یقینت چیست؟

جوان عرض کرد: این یقین، مرا در اندوهی سخت فرو برده، شبهایم را در بیداری و روزهایم را در تشنگی فرو برده، از دنیا و ما فیها مرا بریده، گویی از همین جا عرش پروردگارم را می بینم که برای رسیدگی به حساب مردم نصب شده، مردم همه محشور شده و من هم در میان ایشانم، گویی هم اکنون اهل بهشت را در بهشت متنعم و اهل دوزخ را در آن معذب می بینم، هم اکنون صدای زبانه آتش جهنم را با گوشهایم می شنوم.

حضرت فرمودند: این بنده ایست که خداوند قلب او را به نور ایمان منور ساخته است. آنگاه به آن جوان فرمود: حال خود را حفظ کن که از تو سلب نشود.^۱

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۲ اگر بدانید علم الیقین را

از همین جا جهنم را می بینید.

جالب آن که این حدیث شریف را مولوی نیز به نظم کشیده:

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۳، باب حقیقة الایمان.

۲. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

گفت پیغمبر صباحی زید را	کیف اصبحث ای رفیق با وفا
گفت عبداً موقناً، باز اوش گفت	گو نشان از باغ ایمان گر شکفت؟
گفت تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفتم من ز عشق و سوزها
تا ز روز و شب جدا گشتم چنان	که ز اسپر بگذرد نوک سنان
گفت از ره کو رهاوردی بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون ببینند آسمان	من بینم عرش را با عرشیان
هشت جنت، هفت دوزخ پیش من	هست پیدا همچو بت پیش شمن
یک به یک را می‌شناسم خلق را	همچو گندم من ز جو در آسیا
که بهستی که؟ و بیگانه که؟ است	پیش من پیدا چو مار و ماهی است
جمله را چون روز رستاخیز من	فاش می‌بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم یا فرو بندم نفس؟	لب‌گزیدش مصطفی، یعنی که بس!

می‌بینیم وقتی که مردم عادی در پیمودن راه تقوا، بدان بلند نظری
رسند، که از دنیا رهیده و آخرت را توانند نگریست، برای جناب رسول الله و
ائمه اطهار علیهم‌السلام و بسی از بزرگان این نظر مقدور است:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءَ الْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ
الْوَقْرَةِ وَ تَبْصُرُ بِهِ بَعْدَ الْقَسْوَةِ»؛^۱ همانا که خداوند یاد خود را مایه
صفا و جلای دلها قرار داد تا بدانجا که پس از سنگینی گوشها شنوا
شوند و پس از شبکوری بینا.

و به دنبال همین فراز می‌فرمایند: همواره در هر زمانه و قرنی خداوند را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

مردانی است که در اندیشه با آنها راز می‌گفته و در خردشان با آنها سخن می‌گفته.

در حدیثی مفصل از ابن عباس که علامه طباطبایی در تفسیر سوره‌ی اسراء آن را بیان داشته‌اند شرح کاملی از آنچه را خداوند با رسولش در شب معراج نشان داد، بیان شده است که طالبان بدانجا مراجعه فرمایند. آنچه از ظاهر قرآن برمی‌آید حضرت در آن شب از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی را پیموده و باز به مسجدالحرام بازگشته است اگر در این دو مسجد و نام آن‌ها رمزی در کار نباشد و از دیدگاه اراده حق تعالی آنجا که عاصف بن برخیا تخت بلقیس را در یک لمحہ به پیشگاه حضرت سلیمان درآورد و او بنده مقربی بود؛ و بسا کسانی بوده‌اند که طی الارض داشته‌اند، به چه سبب این واقعه شگفت‌انگیز باشد؟!

اما این سفر فقط داستان طی طریق نیست، بلکه داستان رفعت و قرب و پرده برداری از بسیاری از اسرار برای آن جناب بود که در سوره نجم صریح‌تر بیان شده است:

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ
دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا
أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^۱ پیاموخت او را قدرتمندی *

زان پس راست در ایستاد * و هم او بود بر افقی بس برتر * پس

نزدیک آمد و خاضع گردید * به فاصله دو کمان بلکه نزدیکتر *

پس بر او وحی کرد و سخن گفت آنچه را گفت * و دل او تکذیب نکرد آنچه را دید.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۱

نکاتی که در همین آیه مندرج است:

۱- حرکت شبانه انجام گرفته است، چه اسری حرکت در شب را گویند.
۲- مبدأ حرکت مسجدالحرام و پایان، مسجدالاقصی که همان بیتالمقدس است که حضرات داود و سلیمان برای بنی اسرائیل بنا نموده‌اند.

۳- مسافر این سفر عبد خداست اینجا نام حضرت بیان نگردیده و صفت او مطرح شده است، دالّ بر این که، این سفر پروانه پروازش را به هرکس ندهند، جز بندگانی که تاج عبودیت را قبلاً بر سر آنها نهاده و جالب آنکه همه مسلمانان او را در تشهد نمازشان با همین نام و صفت یاد می‌کنند.

أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، این همان تاج و افسری است که حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام بر آن می‌بالد و افتخار می‌کند:

«إِلَهِي كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي عِزًّا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»؛ پروردگارم کفایت می‌کند افتخارم همین که بنده در خانه تو

۱- سوره اسراء، آیه ۱.

هستم و کفایت کند عزتم که تو پروردگارم هستی.

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

(حافظ)

اگر یکبار گویی بنده من! از عرش بگذرد خنده من.

(خواجه عبدالله انصاری)

۴- غرض از این سیر و سفر منحصرأً قربی است که در سایه آن، توان به برترین آیاتی که برای همگان مقدور نیست نگریست، و گر نه در عالم طبیعت همه چیز آیت الاهی است.

۵- خداوند شنوا و بیناست که می‌داند چه کسی را بر سر این سفره نور دعوت کند و آنچه را این مهمان، از این پذیرایی برداشت کرد، خود داند و میزبانش، چنانچه فرمود:

«أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يُسْقِينِي»^۱؛ شبی را در نزد پروردگارم به

سر آوردم، خوراکم داد و آشامانید مرا.

آنچه دید و برداشت کرد در این سیر، مقتضای استعداد و حال او بود. تعبیر عرفانی و تمثیلی و کنایه ظواهر برای بواطن، در کیفیت معراج فراوان یافت می‌شود. به مثل رسیده است که: در آن شب سینه رسول الله را شکافتند و در آن حکمت و معرفت ریختند و بسا آیه^۲ «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۲ کنایه از این هبه و بخشش پروردگارش باشد.

۱. بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۵۳. ۲. سوره انشراح، آیه ۱.

تعبیری عرفانی از معراج

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱

هر آینه آفریدیم انسان را در بهترین قوام * زان پس او را به پایین‌ترین پائین‌ها فرود آوردیم.

این احسن تقویم را حضرت پروردگار در جای جای قرآن متذکر گردیده، که از مهمترین آنها ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ می‌باشد، که در نتیجه آن، فرشتگان از انسان بازماندند.

و دیگر ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۳ است، که با تذکر آفرینش همه عوالم وجود، پس از آفرینش انسان، مطرح گردیده؛ کنایه از شاهکار آفرینش حضرت پروردگار، آفرینش انسان است. عصمت و قرب فرشتگان به پاکی و عصمت خوبان از انسانها نمی‌رسد، عظمت جان او کهکشانیها را پشت سر می‌نهد، جمال طاووس در برابر جمال او حیران است؛ زین رو بس گرامی‌اش داشتیم:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۴ به راستی که گرامی داشتیم بنی آدم را.

و این اکرام و اعزاز برای بنی آدم در قرآن و احادیث کم نیست. اما همین موجود برتر را به اسفل السافلین فرستادم، که همین دنیا باشد و پیامبران را با کتب آسمانی و وحی بر آن داشتیم تا آنها را به بازگشت مقامات قرب ربّ و

۱. سوره تین، آیات ۴ و ۵. ۲. سوره بقره، آیه ۲۳. ۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴. ۴. سوره اسراء، آیه ۷۰.

پروردگار خویش راهنما و مشوق گردند، و راه علو و قرب و بازگشت را به آنها نشان دهند و به آنها بگویند: «التَّاسُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»؛ مردم همانند معادن طلا و نقره‌اند.

بیاموزند که شما تلّ خاک و سنگ نیستید، معدنی از طلا یا نقره‌اید. باید راه استخراج خویش را بیاموزید تا از اسفل السّافلین به اعلا علیین عروج نمائید؛ شما با آنکه تن خاکی دارید و با طبیعت و خاک آشنائیتان است ولی جانی الهی دارید که فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۱. و چه خوش سروده است مولوی:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم؟
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملانک بال و پر
وز ملک هم بایدم قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون	گویدم کانا الیه راجعون

(مولوی)

این است نردبان تکامل انسان، خطی از انا لله و انا الیه راجعون، خطی که کلّ آفرینش هندسه آن است و اما این نزول و عروج را اینگونه مهندسین راه‌آموز ترسیم کرده‌اند. گفته‌اند: در آفرینش سکونی وجود ندارد. خورشید و ماه و حتی کوه‌ها در سیر و حرکت‌اند:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۲

۲. سوره یس، آیه ۳۸.

۱. سوره حجر، آیه ۲۹.

خورشید در حرکت است برای ایستگاهی، این است سرنوشت
برای آن از ناحیه خداوند عزیز و دانا.

﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾^۱ ماه
می‌پیماید، منازلی را همانند شاخه خشکیده خرما.

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾؛^۲ کوه‌ها را
می‌بینی، پنداری آنها ساکن‌اند، اما در حرکت‌اند همچون حرکت ابرها.

کلّ منظومه شمسی در حرکت و پویائی است که نمی‌دانیم به کجا
می‌رود و در صدر اسلام نیز این پرسش مطرح بوده است که فرموده‌اند:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾؛^۳ لنگرگاه این کشتی کجاست؟

انسان نیز از نطفه تا علقه و مضغه و دمیدن روح؛ و زان پس تولد و سقوط
به اسفل السافلین؛ طی دوران کودکی و جوانی و کهولت و مرگ؛ و ورود به
عالم برزخ و طی دوران نامعلوم آن و زان پس ورود به صحنه قیامت و
وصول به پایان راه و سرنوشت؛ همه جا در حرکت بود و یک لحظه توقف در
کار نبود.

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ * وَاللَّيْلِ وَ مَا سَقَى * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ *

لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾؛^۴ پس سوگند بر آن سرخی بعد از غروب *

و شبانگاه، و آنچه را بیوشد * و ماه، چون به کمال رسد * هر آینه

برسید به منزلی بعد از منزلی.

۱. سوره یس، آیه ۳۹. ۲. سوره نمل، آیه ۸۸.
۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۷. ۴. سوره انشقاق، آیات ۱۶ - ۱۹.

اما اصل قانون هندسی این حرکت که یک لحظه در آن توقف نیست! و جالب آن که: نقطه آغاز حرکت، همان نقطه بازگشت است. چه فرموده‌اند: «اَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^۱

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^۲

بنابراین این سیر را به حرکت بر خط دایره توان تشبیه نمود، که ایجاد و حرکت از ساحت پروردگار شروع شده و به همو ختم می‌گردد. و چون فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۳ روح انسانی با سرمایه بزرگ بخشش الهی از ساحت کبریایی جبروت گذشته و به ملکوت سقوط کرده و زان پس به عالم ملک و ماده و طبیعت در آمده که پست‌ترین عوالم هستی است یعنی از نقطه آغاز، یکصد و هشتاد درجه از ساحت کبریایی خالق و ربّش دور افتاده.

از نقطه آغاز حرکت تا وصول به ۹۰ درجه قوس نزولی را ورود به شهری افسانه‌ای فرض کردند که آن را «جابلقا» گویند و وصول به شهر افسانه‌ای دیگر در نقطه ۲۷۰ درجه در قوس صعود را شهر افسانه‌ای دیگر به نام «جابلثا» گویند، در اخبار و احادیث از آن دو شهر به عنوان مشرق و مغرب زمین نام برده‌اند، سنائی نیز در قصیده مشهور خود از این دو شهر نام برده است:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۹. ۲. سوره حدید، آیه ۵. ۳. سوره تین، آیه ۴.

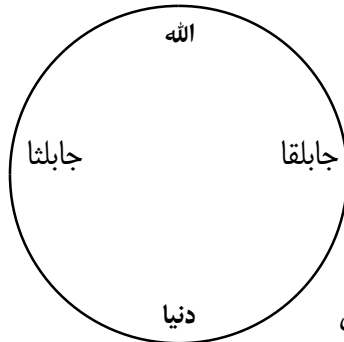
مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نی آنجا

بهر چ از راه دور افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان

مکان کز بهر حق جویی، چه جابلقا چه جابلتا

(سنایی)



إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

حال انسان نازل شده و دور افتاده از مبدأ را در دار فراق چنین توجیه

می فرماید:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱ و خداوند بیرون

آورد شما را از شکم مادرانتان در حالی که هیچ نمی دانستید و قرار

داد برای شما گوش ها و چشم ها و دلها، شاید شاگرد باشید.

و حسرت باد انسان را که در این سفر هم مبدأ را فراموش کرد و هم آنچه

بر او گذشت، چه در خدمت خالق و رب خویش ملاقات داشت که رنج سفر

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

آن را از یاد او برد و خداوندش در دنیا به وسیله پیامبران به یاد آورد، یکی پذیرش امانت بود که با این پذیرش ویزای سفر برای او از ناحیه پروردگار صادر شد.

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱
 به درستی که ما عرضه داشتیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها،
 ابا کردند از حمل آن؛ انسان آن را پذیرفت و او در این کار به خود
 ستم کرد و نادان بود.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ)

دومین خاطره فراموشی انسان را عهدی بود که خداوند با او بست و آن بعد از پذیرش امانت و آمادگی او برای ورود به عالم طبیعت بود که در این آیه یادآور آن گردید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲ و آن هنگام که گرفت پروردگارت از بنی آدم از نسلشان و فرزندانشان و گواه گرفت ایشان را بر خود، که آیا نیستیم من پروردگارتان؟ همگی گفتند: آری، بر آن گواهیم. مباد در روز رستاخیز بگویید: از آن غافل بودیم.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

این دو برنامه‌ای بود که قبل از ورود به دنیا بر آن گذشتید که باباطاهر در این بیت آن را یاد می‌کند.

مو از قالوا بلی تشویش دیرم گنه از برگ و بارون بیش دیرم

که طبعاً سرگرمی آدم به عالم طبع، این خاطره را از یاد او برد، و در اینجا به جای پروردگار، ربّ حقیقی‌اش، دهها ربّ برگزید. اما همه خاطرات ایام کودکی را به یاد دارید؟ آنگاه که در شکم مادر بودید بر شما چه می‌گذشت؟ اگر کوچکترین خاطره را از آن ایام به یاد ندارید طبعاً خاطرات امانت و عهد و پیمان عالم الست را که زمانی قبل از آنها بوده نیز از یاد برده‌اید!

با توجه به مقام اسفل السافلین اینجا چاه عوالم است و ما در چاه. اما لطف پروردگارمان طنابی فرستاده و فرموده همگی چنگ بر آن زنید و از این چاه رهائی یابید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۱ به چه کسی گویند: بند را بگیر. حتماً کسی که نیازمند بیرون آمدن از مقامی پست است.

تا به کی در چاه طبعی سرنگون	یوسفی، یوسف بیا از چه برون
تا عزیز مصر ربّانی شوی	وارهی از چاه و روحانی شوی
گنج علم ما ظهر مع ما بطن	گفت از ایمان بود حبّ الوطن
این وطن مصر و عراق و شام نیست	این وطن جایی است کاو را نام نیست

(شیخ بهایی)

باری چاه نشین، مادام گل آلوده است. تا بر این گل، گل افشانی نکنی و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

جان از آرایش نشوئی، از این چاهت به جاه نشانند. در این چاه زادی و در این چاه می میری و تو را به چاهی ژرفناک تر منتقل می کنند. بنابراین تا وقت دیر نشده:

صاف و پاکی شو و از چاه طبیعت به درآی که صفایی ندهد آب تراب آلوده

(حافظ)

از چاه تا جاه

أعراب را عادت بر این بود که خانه‌ها را بر فراز بلندی‌ها و تپه‌ها می ساختند و بچه‌ها برای بازی و تفریح به شیب‌ها و درّه‌ها می رفتند و چون آفتاب در حجاب غرب پنهان می شد از فراز بلندی فریاد می زدند: تعالوا! تعالوا! بالا آئید، بالا آئید، که شب شده و خطر شما را تهدید می کند. حضرت پروردگار در کلام وحی چند جای این دعوت را تکرار فرموده و شیب نشینان عالم طبع را دعوت به بلندای عروج فرموده:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾^۱؛ بگو

ای اهل کتاب برخیزید تا بدان کلمه که بین ما و شما یکسان است

چنگ زنیم.

﴿تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ﴾^۲؛ بیائید به سوی آنچه

خداوند نازل کرد بر رسولش.

۲. سوره نساء، آیه ۶۱.

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

ارسال تمام پیامبران و انزال کتب آسمانی همه برای این بود که آدمی را از توقف در این درّه آسیب‌پذیر دنیا باز دارند، و آنان را که دامن به آلودگی‌های این درّه هولناک آلودند، ندا در دادند که:

﴿ وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ﴾^۱؛ اِشتابید به سوی آمرزش

پروردگارتان.

و در این راه حتی بر یکدیگر سبقت بگیرید:

﴿ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ﴾^۲.

و حتی سبقت‌گیران در این پرواز را اینگونه ستوده:

﴿ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴾*

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْحَيٰرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ^۳؛ و هم آنان که

می‌بخشند از آنچه به ایشان دادیم * و دل‌های ایشان از رجوع به

پروردگارشان بس هراسان است، هم اینانند که به سوی کارهای

خوب شتابان و در این راه بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

بانگ می‌آید تعالوا از کرم بعد از این رجعت‌نماند درد و غم

بس غریبی‌ها کشیدی در جهان قدر من دانسته باشید ای مه‌مان

(مولوی)

از این دعوت «تعالوا» آنها که پذیرفتند از این خاکدان دنیا روی برتافتند

و به بلندای قرب محبوب خود را رسانیدند، زان جمله خداوند حضرت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲. سوره حدید، آیه ۲۱.

۳. سوره مؤمنون، آیات ۶۰ و ۶۱.

ادریس را نام می‌برد:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا

عَلِيًّا﴾^۱ یادآر در کتاب، ادریس را به راستی که او بود پیامبری

صدیق * رفعت دادیم و برداشتیم او را به مکانی بس بلند.

عزیزا! چاه نشینان را راه نجاتی نیست جز از بالا، تا بندی ارسال دارند و چاه نشین را از چاه رهاوند و به چاه رسانند، زین رو بود که حضرت رحیم قرآن را نازل فرمود و فرمان داد که: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾.

بنابراین عزیزا: این دیار دار غربت است و آن دیار سرای قربت، چون با غربت خوکرده‌ای قربت را از یاد برده‌ای و خداوند رسولش را فرستاد تا وطن را به یاد تو آورد، وقتی مأنوسان به خانه را خداوند یاد می‌کند، اخلاص آن‌ها را یادآوری وطن می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾^۲

اگر پرده جهل را از فهم بازگیری، دانی که در دیبچه مولانا بر خلاف زعم بعضی کوتاه فکران، نی‌نای چوبین نیست، نی‌آن موجودی است که از خود دمی ندارد، هر نغمه که برآرد از دم نائی است، وجودی که خالقش فرمود:

﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳ او از روی هوی

سخنی بر زبان نیارد جز آنچه به او وحی کردیم.

۱. سوره مریم، آیات ۵۶ و ۵۷. ۲. سوره ص، آیه ۴۶.

۳. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

پس چون این راز دانستی گوش دار تا با تو چه گوید: چون به او فرمان رفت: «اقرء». ادب تو این است که گوش داری:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
نی حدیث راه پر خون می‌کند	قصه‌های عشق مجنون می‌کند

(مولوی)

شهیدان به هوای آن وطن، این راه پر خون را پیمودند؛ چه هوای «عند ربهم» بر ایشان داشت: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۱. مگوی اکنون جنگی نیست که به هوای دوست جان ببازیم، که راه دیگری هم پیش روی است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲؛ ^۱الا ای صاحبان نفس مطمئنه!
بازگردید به سوی پروردگارتان، درآئید در زمره بندگانم، در آئید در بهشت خودم.

دانی که در قرآن صدها لغت جنات است که ویژه متقین است، اما در

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹. ۲. سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.

سراسر قرآن همین یک جنتی است که بهشت و لقای اوست، همانجا که شهیدان را بار دادند و پذیرایی آنها «عند ربهم» است. در کفرستان کاخ فرعون نیز زنی است که در مناجاتهای نهران خانه کاخ از پروردگارش همین منزل را می‌طلبد:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱ خداوند برای گروندگان مثلی می‌زند و آن زن فرعون است، آن زمان که با پروردگارش می‌گفت: پروردگارا! بنا کن در نزد خود سرایی در جنت برایم و مرا از فرعون و کردارش و ظالمین رهایی بخش.

باری گر شما را همتی بلند است، بفرمائید: این ره، این زاد راه و این منزل. و همین است آرزوی حافظ:

دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم	گر از این منزل غربت به سوی خانه روم
نذر کردم که هم از راه به میخانه روم	زین سفر گر به سلامت به وطن گردم باز
تا در صومعه با بربط و پیمان روم	تابگویم که چه کشفم شد از این سیر وسلوک
ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم	آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
چند و چند از پی کام دل دیوانه روم	بعد از این دست من و زلف چو زنجیر نگار
سجده شکر کنم و ز پی شکرانه روم	گر ببینم خم ابروی چو محرابش باز

(حافظ)

۱. سوره تحریم، آیه ۱۱.

نوع اینان که قصد این منزل داشتند بسا تا شهر جابلثا بیش نرسیدند
هم آنان هم همتی بلند داشتند:

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۱ هر آنکس عازم هجرت و سفر به سوی

خداوند و رسولش بود زان پس که مرد پاداشش با خداست.

اما باز گردیم بعد از این مقدمه به سوی معراجی که رسول خدا را نصیب
بود تا بدانجا که احدی را آن نصیب و بهره نبود.

﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى *
فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتُتَارَوْنَهُ
عَلَىٰ مَا يَرَىٰ * وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ *
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ * إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ
مَا طَفَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾^۲ و هم او در افقی برتر
بود * آنگاه نزدیک آمد و خاشع گردید * پس قرب او بود به اندازه
دو کمان بلکه نزدیکتر * پس وحی نمود به او آنچه را دیگری به آن
دسترسی ندارد * و آنچه را دید خیال و تصور نپنداشت * آیا آنچه
را او دیده انکار می‌کنید * و هر آینه بار دیگر او به مشاهده نشسته
است * در نزدیکی سدره المنتهی * در همان جایی که جنة المأوی
بود * آنگاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود در برگرفته بود *

۲. سوره نجم، آیات ۷-۱۸.

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

دیده‌اش به هیچ جایی منحرف نگشت و از حد در نگذشت * و به

راستی که بعضی از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.

این آیات شریف بیشتر رمز گونه است. بعضی از مفسرین ضمائر این آیات را به جبرئیل منتسب کردند و بعضی به حضرت محمد ﷺ، علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان مرجع ضمائر را جناب رسول الله ﷺ می‌داند.^۱

در این صورت وصول رسول الله ﷺ به افقی برتر، آنجا که دست احدی بدان نرسد و نزدیک شدن او با پروردگارش و به حساب مقدمات قبلی، طی کامل دو قوس نزول و صعود، و حتی نزدیکتر شدن آن ذات عزیز از طی آن دو قوس که کس نداند کجاست و چیست؟ که همین مقام درباره حضرت علی علیه السلام مطرح شده: « عَلِيُّ مَمَّوْسُ فِي ذَاتِ اللَّهِ »^۲ را در آن شب نصیب داشته است. با آن که از کلّ معارف توحیدی برای او پرده برداشته شده و آنچه را از معارفی که لازمه عزت و کمال او بود بر سینه پهناور او نازل گردید و بسیاری از غیوب نادیدنی را به او نشان دادند جز به پروردگارش ننگریست و توجهی جز به او نداشت، در این کتاب ما را کاری به کیفیت معراج و بحث آن نیست بلکه سخن درباره ره‌آورد این سفر است که عزیزان می‌یابند که حدیث معراج گوهری درخشان و دستور العملی شایان برای معراج دیگر انسانهاست. بخشی از آن را که مرحوم علامه طباطبایی برای هانری کربن

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۳، سوره اسراء. ۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۳، باب ۸۸.

محقق فرانسوی متذکر می‌شود، وی می‌گوید: در آثار به جا مانده تمام ادیان مطالعه کردم مطالبی به این زیبایی و کمال ندیدم.^۱

عجب نیاید خوانندگان عزیز را که در یک شب چگونه این همه مطالب را خداوند با رسولش در میان گذاشت؟ با توجه به ارسال تمام آیات قرآن و آشنایی حضرت با آن در شب قدر و بار دیگر نزول تدریجی آن در بیست و سه سال و توجه به آیه «فاوحی الی عبده ما اوحی» مسئله روشن می‌گردد. ابو محمد حسین بن ابی الحسین محمد دیلمی علیه السلام که از علماء و زهاد عصر خود بود در آخر کتاب گرانسنگ خود این حدیث را از قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌نماید. خوانندگان مراجعه فرمایند به کتاب «ارشاد القلوب دیلمی». و مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الانوار» و مرحوم حرّ عاملی در کتاب «جواهر السنیه» آن را یادآور شده‌اند، و از قول رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است که: هر آنچه بعد از من به شما رسید آن را بر قرآن عرضه دارید اگر توافق داشت قبول نمائید و اگر جز آن بود آن را دور اندازید. در کل این حدیث شریف یک مطلب خلاف معارف قرآنی دیده نمی‌شود و مرحوم آیت‌الله شیخ علی سعادت‌پرور چهار جلد کتاب سزّالاسرار در تطابق این حدیث با قرآن و سایر احادیث ائمه تألیف کرده‌اند که حقیر در این مجموعه از بعضی احادیث آن استفاده کرده‌ام. گر سر پیمودن این راه دارید بسم الله، در حدیث است: «قَصْدُکَ وَصُلُکَ».

۱. مکتب تشیع، علامه طباطبائی.

«این ره این زاد راه و این منزل / گر تو را دردی است این درمان»

عشق تو درد است و درمانش تویی	هست عاشق صورت و جانش تویی
آنچه در درمان نیاید درد من	چیست آن دردی که درمانش تویی؟
سالک راه تو ز اول واصل است	کاین ره از سر تا به پایانش تویی
عاشقت کی گنجد اندر پیره‌ن؟	کز گریبان تا به دامانش تویی
کشت هستی خوشه خوشه جو به جو	ز رع بی‌آبست و بارانش تویی

(عطار)

بوی گل و جوش مُل ...

تفسیری از حدیث معراج

مطلع حدیث

بسم الله الرحمن الرحيم

«قال النبي ﷺ: سَأَلَ رَبُّهُ سُبْحَانَهُ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ عِنْدِي مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ.»

پیامبر ﷺ در شب معراج از پروردگارش پرسید: پروردگارا! ارزشمندترین کارها چیست؟ خداوند عزوجل فرمود: در نزد من صفتی ارزشمندتر از توکل و خشنودی بنده بر آنچه قسمت او کردم نیست.

شگفت است که اولین توصیه پروردگار در این حدیث شریف بر دو صفت توکل و رضاست. بسا علت این باشد که سالک این طریق، در سختی‌های سلوک با به کارگیری این دو صفت از راه نماند، و خود را تنها نبیند و با تکیه بر قدرت قدرتمندترین توانای عالم هستی راه سپرد و چون آسیبی دید بر آن راضی باشد و در رفتار سبکیال بگذرد و هیچ مشکل سدّ راه او نشود و همین مسئله است که مطلع دیوان خواجه حافظ با همین توصیه شروع می‌گردد.

الا يا ايها الساقى ادر كاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

(حافظ)

و از آن جالب‌تر آن که طلاب مدارس دینی اولین صفحه درس را با این سخن آغاز می‌کنند:

«أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ»؛ آغاز علم

معرفت حق تعالی و آخر علم تفویض کارها بدوست.

و این جز بدان سبب نبود که چون معرفتت به او کامل شد خود کنار

می‌روی و کارها بدو می‌سپاری.

در امور حقوقی گر ما را علم نبود فردی آگاه را به وکالت برمی‌گزینیم و کار

خود بدو می‌سپاریم و خود کنار می‌رویم با آن که احتمال خطا و لغزش در کار

او بسا رود و حتی برای این عمل مبلغی کارمزد بدو می‌پردازیم، چه شود که

انسان از سپردن کار خویش با خداوند آگاه و مهربان سرباز زند و بیش از آن

که خداوند را مشکل گشا و کارساز خود ببیند به خویشتن خویش تکیه

داشته باشد.

صفت توکل برای کسی حاصل نشود جز در سایه درک فقر خویشتن و

غنای حضرت پروردگار، چنانچه او فرمود:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ ﴾^۱

ما در تمام شئون آن گاه که خویشتن را فقیر یابیم دست به سوی غنی دراز می‌کنیم در نادانی به سوی دانا، در بیماری به سوی طیب، در فقر به سوی غنی، در ضعف به سوی قوی؛ و نیابی در عالم هستی ذاتی که غنای مطلق، همه اوست:

گر بیماری! یکی از اسماء او طیب است و گر فقیری! غنی مطلق هم اوست، ضعیف را پناهگاهی جز حضرت قوی نیست و جاهل را آموزنده‌ای جز حضرت عالم نباشد.

تو خدا را شو اگر جمله جهان گیرد آب بخداگر سر مویی قدمت تر گردد

(نظامی)

﴿ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴾^(۱)

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۲؛ هر آنگاه که تصمیم بر انجام کاری گرفتی بر خداوند توکل نما که همانا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. گر خداوند شما را یار باشد هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و گر شما را خوار دارد، کیست که بعد از آن شما را یاری نماید؟ و بر خداوند مؤمنان توکل دارند.

نمونه‌ای از نصرت و یاری حضرت پروردگار را بعد از توکل، حضرت امام

۲. سوره آل عمران، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

خمینی قدس الله را به یادت آورم آن روزی که ارتش شاهنشاهی متزلزل شده بود و هنوز سپاه هم تشکیل نشده بود، بعد از تسخیر لانه جاسوسی و به اسارت گرفتن کارمندان سفارت، بزرگترین قدرت روز یعنی نیروی نظامی آمریکا با به کارگیری فنون نظامی برای رهایی این افراد در کار آمدند، و با قوی‌ترین هلیکوپترها در صحرای طبس پیاده شدند، یک نفر به جنگ ایشان نرفت و اصولاً کسی را خبر از ایشان نبود، طوفان با شن‌های کویر به جنگ ایشان پرداخت جمعی از پای درآمدند و جمع دیگر پای به فرار نهادند. این نبود جز نتیجه توکل بر خدا. آن روزها آمریکا شیطان بزرگ نام گرفته بود و خداوند این شیطان را این گونه وصف می‌فرماید که:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱.

چه رامش به از آن بود که آدمی سر و کار خود به ذاتی قادر و عالم و مهربان بازگذارد و خود از تشویش و تدبیر برهد.

کار خود گر به خدا باز گذاری ای بسا عیش که از بخت خداداد کنی

(حافظ)

راوی گوید: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم حدّ و مرز توکل چیست؟

فرمود: حدّ توکل آن است که تا خدا را داری از هیچ چیز نترسی.^۲

و این که بعد از توکل در حدیث، بحث رضا مطرح گردیده، بسا بدان

سبب است که چون کار خود به خدا وا گذاشتی بر مقدراتی که او برای تو

۲. بحارالانوار، ج ۶۸.

۱. سوره نحل، آیه ۹۹.

معین فرمود اعتراضی نداشته باشی، چون یقین داری که او با تو جز سر مهربانی ندارد. جهل تو بر امور تو را از بهشت رضایت بیرون نکند. چون در آیات نازل شده بر حضرت، بحث توکل زیاد مطرح گردیده، حضرت از جبرئیل پرسید: توکل چیست؟ جبرئیل از ناحیه حق تعالی چنین توجیه کرد حضرت را: «توکل دانستن این مطلب است که مخلوق نه زبانی می‌زند و نه سودی می‌رساند، نه دهنده است و نه باز دارنده. بنابراین چشم امید برکندن از ما سوی الله، هر گاه بنده‌ای چنین باشد، دیگر برای احدی جز خداوند کار نمی‌کند و امید و همتش از کسی جز خداوند نیست و چشم طمع به هیچ کس جز خدا ندوزد، این است معنی توکل»^۱.

با تو پیوستم و از غیر تو ببری دلم آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش
به عنایت نظری کن که من دلشده را نرود بی‌مدد لطف تو کاری از پیش

(حافظ)

از شبهای آغازین ارتباط خداوند با رسول الله است که می‌شنود این ندای آسمانی را:

﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾^۲ یادکن اسم پروردگارت را * منقطع شو به سوی او * هم او که پروردگار خاور و باختر است * هم او را وکیل خود قرار ده.

۱. معانی الاخبار، ص ۲۶۱. ۲. سوره مزمل، آیات ۸ - ۱۰.

بنده متوکل، نه آن است که اسباب اهداف را رها کند و دست روی دست گذارد و بنشیند و بگوید: توکل بر خداوند کردم. در بیابان، عربی بر حضرت رسول ﷺ وارد شد. پرسیدند: با چه وسیله اینجا آمدی؟ گفت: بر شتر سوار بودم. فرمودند: شتری با تو نمی‌بینم. عرض کرد: بر خدا توکل کردم و او را رها نمودم. فرمودند: این توکل نیست، عقال بر زانوی شتر بربند، اما در آن حال بر خدا توکل نما.

گفت پیغمبر به آواز بلند	با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو	از توکل در سبب کاهل مشو
رو توکل کن تو با کسب ای عمو	جهد می‌کن، کسب می‌کن، مو به مو

(مولوی)

برای به انجام رسیدن اهداف دهها اسباب لازم است، که یکی از عزم و کوشش شخص است، بقیه همه توفیق الاهی است. تصوّر نما، دانشجویی می‌خواهد عربی بخواند، یافتن استادی خوب، کتابی خوب، فرصتی مناسب و سلامتی، هیچکدام به دست ما نیست، همه حتی عزم خود را از توفیقات خداوند باید دانست که: «ما توفیقی الا بالله».

پس چون به عزم کاری برخاستی در دل با خود این زمزمه را داشته باش که:

در ضمیر من نمی‌گنجد، به غیر دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

(حافظ)

در هر عزم و اراده، آدمی یا تکیه بر نفس خویش دارد، یا تکیه بر دیگران و یا تکیه گاه او فقط خداست، از این چند حال نیت‌ها بیرون نیست. چون هم خود و هم دیگران از فقر ذاتی بری نیستند، خرد آدمی را حکم این است که: بر درگاه حضرت غنی روی آور.

در تکیه بر خود اگر در اهداف موانعی پیش آمد بسا روزها در رنج پشیمانی هستیم و در تکیه به دیگران چون موانع را از عدم اطلاع و کارسازی آنها می‌دانیم به همین نسبت به آنها بدبین می‌شویم و هم بسا سالها بین ما و او کدورت حاصل می‌شود اما چون ذات حضرت پروردگار حکیم و عالم است بسا انسان با معرفت، موانع را رحمت می‌داند، و هیچ مانعی او را از محبت و ارتباط با پروردگارش باز نمی‌دارد.

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
مرا امید وصال تو زنده می‌دارد وگر نه صد رهم از هجر توست بیم هلاک
اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

(حافظ)

بار انداز کجاست؟ جز بارگاه حضرت دوست؟ هم او که خالق و رب و رازق و مبدأ و مرجع من است، این همان نغمه است که حضرت خلیل الله سرود:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ

يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»^۱؛ هم او که آفرید مرا و هدایتیم نمود،
 هم او که روزیم می دهد و می آشامد مرا * و آنگاه که بیمار شدم
 درمانم بخشد * هم او که می میراند مرا و زان پس حیاتم می بخشد *
 هم او که بر او امید بستم که گناهم را در روز رستاخیز بیامرزد.
 گر تو را این تصوّر است که خود روزی طلب هستی و با توان شخصی
 خود بر سر سفره نان آوری، نه ماه که در شکم مادر بودی و سالی که در دامن
 او از شیرش استفاده می کردی، تو در کار بودی یا پدر و مادرت؟

چون جنین بُد آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون تار و پود
وز فطام ^۲ خون خوراکش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود	طالب مطلوب پنهانی شود

(مولوی)

بینی که فاتح همه درهای بسته اوست و کلید این فتح توکل به اوست.
 آنچه بسیاری از کودکان بی گناه را، دنیا ندیده راهی گورستان می کند [که
 متأسفانه کم نیست این ماجرا] عدم اعتماد بر خالق و پروردگار این کودک
 است، و آید آن روز که این قاتلان جوابگوی این کودکان معصوم باشند:
 ﴿وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۳؛ و آنگاه که این کودکان

پرسند * که به چه گناه ما کشته شدیم؟

جز این است که عدم اعتقاد به ربوبیت و رزاقیت حضرت پروردگار این

۱. سوره شعراء، آیات ۷۸ - ۸۲
 ۲. از شیر باز گرفتن.
 ۳. سوره تکویر، آیات ۸ و ۹.

کودک، عامل چنین جنایتی است؟. و چه خوش سرود جناب سعدی:

یکی طفل دندان برآورده بود پدر سر ز فکرت فرو برده بود
که من نان و برگ از کجا آرمش؟ مرؤت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت نگر تا زن او را چه مردانه گفت:
مخور هول ابلیس تا جان دهد هر آن کس که دندان دهد نان دهد
نگارنده کبودک اندر شکم نویسنده عمر و روزی ست هم

(سعدی)

نکته دیگر که باید دانست، آن است که وقایع عالم ملک زمانند هستند، تا نگوویی که من توکل بر او کردم و حاجت خود نیافتم. گر صلاح بود، اگر امروز نداد، فردا دهد و اگر فردا نداد، روزی دیگر دهد و اگر مقصود خود را نیافتی دقت کن که بر در خانه او به از آنت داده‌اند.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ

لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱ و هر آن کس بر خداوند توکل کرد، خدای تعالی

او را بسنده است، به راستی که خداوند کار ساز است ولی برای هر

چیز اندازه و زمانی معین فرموده.

گر واپس ایستی، و کار خود به خدا واگذاری درهای بهشت آرامش را بر خود گشودی. توکل بُراقی است که بر آن نشینی و به معراجی دیگر روی.

خوش براقی گشت خنگ نیستی سوی هستی آردت، گر بایستی

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

کوه و دریاها سمش مس می‌کند تا جهان حس را پس می‌کند
 پا بکش در کشتی و میرو روان چون سوی معشوق جان جان روان
 مغز را خالی کن از انکار یار تا که ریحان یابی از گلزار یار
 تا که یابی بوی خلد از یار من چون محمد بوی رحمان از یمن

(مولوی)

رضایت

در این حدیث شریف خداوند رضایت بنده را مکمل توکل فرمود، چه وقتی بنده بر پروردگارش توکل کرد و دانست موکل او ذاتی حکیم و مهربان است، باید بر آن چه بر او می‌رود، راضی باشد و اگر با عدم رضایت و اکراه خود به میان آمد، توکل او بی‌معنی است. و خوش به حال بنده متوکل و راضی که خداوند در شرح حال و پاداش او چنین فرمود:

﴿ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ ﴾^۱ این روزی است که راستان را راستگوئی‌شان سود دهد،
 مرایشان راست بهشت‌هایی که در آنها جاری است نهرها،
 جاودان‌اند در آن، خداوند از ایشان راضی و ایشان راست از
 خداوند رضایت، این است معنی رستگاری بزرگ.

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۹.

این تقابل رضایت، محصول تقابل رضایت آنهاست.

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

(حافظ)

و این خشنودی و رضایت را خداوند در آیه دیگر فوز عظیم فرمود:
﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ
ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ وعده داد خداوند مردان و زنان مؤمن را
بهشت‌هایی که در آن جاری است رودها. جاودانند آنجا و خانه‌های
نیکو در باغهای عدن و خشنودی خداوند بس بزرگ است، همین
است رستگاری بزرگ.

یکی از یاران امام صادق با تکیه بر حال خود، وقتی امام از او پرسیدند:
کیف اصبحتک؟ عرض کرد: صبح کردم در حالی که فقر را بیش از غنا و
بیماری را بیش از صحت و خلوت را بیش از جمع دوست دارم. امام فرمودند:
ما که چنین حالی نداریم. پرسید: حال شما چگونه است؟ فرمودند: ما را
حالی است که هر آنچه خداوند برای ما مقدر فرموده بر آن راضی هستیم.
یکی درد و یکی درمون پسندد یکی وصل و یکی هجرون پسندد
مو از هجرون و وصل و درد و درمون پسندم آنچه را جانون پسندد

(بابا طاهر)

۱. سوره توبه، آیه ۷۲.

حضرت موسیٰ علیه السلام با پروردگار خویش عرض کرد: مرا از نشانه خشنودی خود از بندهات بیاگاهان. پروردگارش فرمود: هر آن گاهی دیدی که بندهام را برای طاعت و عبادت خود آماده کرده‌ام و از معصیتم روی گردانش کرده‌ام، این نشانه خشنودی من از اوست.^۱

گر از حال خود جويا هستی و ندانی که پروردگارت از تو راضی هست یا مورد غضب او هستی، خود را در ترازوی حدیث فوق بسنج که زندگانی و عمرت در چه کارهایی می‌گذرد.

حدیث دیگر که می‌تواند مأخذ رضایت حق تعالی از بندهاش باشد، حضرت علی علیه السلام چنین فرماید: نشانه خشنودی خداوند سبحان از بندهاش، خرسندی اوست به آنچه خداوند سبحان به سود و زیان او مقدر فرموده.^۲

وز کرامت کس نداند غور تو	از حلاوت‌ها که دارد جور تو
از کرامت جور را کمتر کند	نال و ترسم که او باور کند
ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ	عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ

(مولوی)

مباد با کسب خشنودی خلق از رضایت خدا باز مانی! که فرمود:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۳ آیا ندیدی آن که خداوندش را

هوای نفس برگزید.

۲. بحارالانوار، ۷۷.

۱. بحارالانوار، ج ۱.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هر آن کس که خشنودی مردم را با چیزی طلبد که خدا را ناخشنود می‌کند، به جای ستایش مردم نکوهش آنان نصیبش شود و هر آن کس طاعت خداوند را بر طاعت مردم ترجیح دهد خداوند او را از دشمنی هر دشمنی و حسادت هر حسودی و تجاوز هر تجاوزگری ننگه دارد و خداوند عزّ و جلّ یاور و پشتیبان اوست.»^۱

آن کس که به هوای خلق ره سپرد، هر یک از خلق را هوایی است، ناچار باید هر دم بر ساز کسی برقصد، آن که آهنگ خداوند مهربان کرد، آهنگ ساز او ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا﴾^۲ است، خواه بر این روش، خلق را خوش آید یا بد آید.

عاشقان را شادمانی و غم اوست	دستمزد و اجرت و خدمت هم اوست
غیر معشوق از تماشایی بود	عشق نبود هرزه سودایی بود
عشق آن شعله است کو چون برفروخت	هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
ماند الا الله باقی جمله رفت	شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

(مولوی)

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در آثار خویش نقل می‌کنند:
در ایام طلبگی ام روابط بین ایران و عراق تیره شده بود، شبی در حجره مشغول مطالعه بودم به ناگاه یادم آمد که برای مخارج، وجه چندانی برایم

۲. سوره مزمل، آیه ۸

۱. کافی، ج ۲

باقی نمانده، اگر از تبریز پولی نرسد چه باید بکنم؟ توجهم از مطالعه معطوف به این امر شده بود، یک وقت متوجه شدم مردی با قامتی بلند که قبائی در بر داشت با ریش حنائی رنگ، از در حجره‌ام وارد شد و فرمود: خدا می‌فرماید: ماکی تو را تنها گذاشتیم که حال از درس دست کشیده و به فکر پول افتاده‌ای؟ سپس فرمود: من شاه حسین ولی هستم. این بگفت و حجره را ترک گفت. اکنون که این واقعه را نقل می‌کنم خودم هم نمی‌دانم این واقعه در هنگام خواب صورت گرفت یا بیدار بودم. اما آنچه برایم شگفت‌انگیز است این است که من روزهای پنج شنبه به قبرستان دارالسلام می‌رفتم. همینطور که در قبرستان قدم می‌زدم چشمم به سنگ آرامگاهی افتاد که روی آن نوشته شده بود. «آرامگاه شاه حسین ولی» تاریخ وفات را که خواندم دیدم وی ۱۵۰ سال است که رخت از دنیا بر بسته است.

نظائر این واقعه کم نیست، که انسان را مطمئن می‌سازد که حضرت پروردگار بنده متوکل را ضی را به خود وانمی‌گذارد و پیام خود را یا از طریق الهام و یا ارسال فرشتگان و اولیاء به او رسانیده و آرامش بخش دل‌های آنها قرار می‌دهد.

حضرت علی علیه السلام در نامه خود به محمد بن ابی بکر فرمود: «اگر بتوانی کاری کنی که برای خشنودی آفریده‌ای از آفریدگان خدا پروردگارت را ناخشنود نکنی، چنین کن، زیرا خشنودی خداوند جانشین هر خشنودی

است، اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود.^۱

من و مقام رضا، بعد از این و جور رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت
مزن به چون و چرا دم، که بنده مُقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت
(حافظ)

هر آن کس برای خشنودی حکمرانی، خدا را ناخشنود سازد، از دین خدا
خارج شده است.

(امام رضا علیه السلام)^۲

و اما توکل و رضایت در راه سلوک الی الله بر سالک لازم است که اگر
خداوند توفیقی در انجام عبادات و خیرات به او عنایت کرده هیچکدام را از
خود نبیند، و همه را توفیق الاهی داند که: «ما توفیقی إلا من الله». و شکرانه
این توفیق را از خود ناموفق داند، و نسبت به عدم رؤیا و یا مکاشفه و نیز
یافتن حجت غمگین و افسرده و نا امید نباشد، که خدای نکرده نیت
عباداتش خلل پذیرد.

در احوالات آخوند ملا حسین قلی همدانی رحمته الله علیه آورده‌اند:

که وی در صحن آرامگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته و نجوایش با امام
این بود که مدت بیست سال است که حلقه این در را می‌کوبم و هنوزم ره
نداده‌اند. دارم از خود ناامید می‌شوم، ناگاه چشمش به کبوتری افتاد که قطعه
نان خشکی بر منقار داشت و بر آن می‌کوبید، حواسش متوجه کبوتر شد و

۲. بحار الانوار، ج ۷۷.

۱. امالی طوسی، ۲۹.

دید بیست و پنج بار کبوتر منقار کوبید تا نان متلاشی شد و به خوردن آن پرداخت. آخوند دریافت که این پیامی بود از عالم بالا و درست بعد از همین مدت درها بر او گشوده شد.

باری بعد از توکل تو را در همه امور رضایت باید، ولی بدان که:
«من قرع باباً ولج ولج».

گفت پیغمبر که چون کوبی دری

عاقبت زان در برون آید سری

چون نشینی بر سر کوی کسی

عاقبت بینی تو هم روی کسی

چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک

عاقبت خواهی رسی در آب پاک

(مولوی)

«دوم»

«یا احمد: وَجِبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ وَ وَجِبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُطْعَاطِفِينَ فِيَّ، وَ وَجِبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِينَ فِيَّ، وَ وَجِبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيَّ وَ لَيْسَ لِمَحَبَّتِي عِلَّةٌ وَ لَا غَايَةٌ وَ لَا نِهَآيَةٌ وَ كُلَّمَا رَفَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا وَضَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِنَظَرِي إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَرْفَعُوا الْحَوَائِجَ إِلَى الْخَلْقِ بَطُونَهُمْ حَفِيفَةً مِنَ الْأَكْلِ الْحَلَالِ نَعِيمَهُمْ فِي الدُّنْيَا ذِكْرِي وَ مَحَبَّتِي وَ رِضَائِي عَنْهُمْ.»

ای احمد: محبت من نسبت به کسانی که به انگیزه رضایت و خشنودی من، یکدیگر را دوست می دارند و به یکدیگر مهر می ورزند و به هم می پیوندند و همچنین بر من توکل می کنند، حتمی است. محبت مرا علتی خارج از وجود من که سبب پیدایش آن شود و یا تأثیری در کم و زیاد شدن آن داشته باشد نیست و چون از خود من است، آن را نهایی نباشد. هر آن گاه علم و یا دانشی بر ایشان ارزانی داشتیم و آن علم در سینه شان جای گرفت، دگر بار باز بر ایشان بیافزاییم، اینان از دیدگاه من به مخلوقات می نگرند و هرگز در پیشگاه مخلوق حاجت نمی برند، اندرونشان حتی از لقمه حلال سبکبار است. شادمانی و عیش ایشان یاد من و عشق من و رضای من است.

سه طریق در پیمودن ایام حیات را خداوند در سوره حمد بیان

می فرماید: مغضوبان درگاه و گم کردگان طریق و پیمایندگان راه راست. مغضوبان طریق، پشت کنندگان به خدا و روی آورندگان به شیطانند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستانست
گم کردگان، خواهان مطلوب هستند، اما نمی دانند مطلوب را در کجا
می یابند و بسا دست به دامان گم شدگانی همانند خود هستند، در میان این
دو گروه هیچ توافق و همکاری میان ره سپاران نیست، اما رهروان طریق
مستقیم را هیچ تنازع و مخالفت نباشد، که ره یکی، و مطلوب یکی، و امداد
و جواذب مطلوب یکی است.

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

(مولوی)

تصور نما گر صد مهندس فاصله دو نقطه را با خطی مستقیم متصل
نمایند، همه خطها روی هم قرار گیرد و در حقیقت یک خط است،
زین روست که رهروان راه دوست را تنازعی با هم نیست، نه تنها تنازع و
رقابت نیست که در بیمودن طریق، یار و مددکار یکدیگرند. با کاستی ها از
طریق نهی از منکر تذکر دهند و با سرمایه ها و بودها تشویق نمایند و
سرمشق قرار دهند، بر خلاف دیگران که از بودها حسرت برند و عیبها را
به غیبت نشینند.

دوست باید که همچو آئینه هر چه را دید روبرو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان پشت سر رفته مو به مو گوید

(لاادری)

همین بحث است که پای تولی و تبری را به میان می‌آورد که معصوم فرمودند:

«أَلَيْسَ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»؛^۱ آیا دین به غیر از محبت و

دشمنی چیز دیگر است؟

در حقیقت دین خلاصه می‌شود در دوست داشتن خدا و آنچه او می‌پسندد و خدائینی که راه او می‌سپزند؛ و تبری، دوری از شیطان و کفار و آنچه خداوند نمی‌پسندد، از گناهان و نافرمانی‌هاست.

یاران الهی، و هم سفران کوی دوست که هدف را هم اوست، همه روی به یک سوی دارند و در این راه یار و مددکار یکدیگرند:

زلفت هزار دل به یکی تار مو ببست راه هزار چاره گر از چار سو ببست
تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان بگشود نافه‌ای و در آرزو ببست
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو ببست
در این فراز از حدیث خداوند محبت خویش را بر چهار گروه عرضه می‌فرماید و واجب می‌شمرد.

۱- کسانی که به انگیزه رضایت و خشنودی من یکدیگر را دوست می‌دارند و با هم می‌پیوندند.

۲- کسانی که به خاطر من معاشرت با بدان را ترک گویند.

۳- کسانی که به خاطر من با یکدیگر می‌پیوندند.

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۳.

۴- هم آنان که با من توکل کرده‌اند.

لازم است یادآور شود که گروه دوم را بعضی نسخ متقاطعین نام برده‌اند که مفهوم آن ترک معاشرت کردن می‌شود، که لازمه تبری است. پس می‌بینم که با همه نتوان آمیخت و از همه نتوان برید، یعنی بنده مؤمن بداند که با چه کسانی باید درآمیزد و با چه کسانی باید ترک معاشرت کند و ثواب این تولی و تبری را خداوند چگونه جبران نماید. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«آنان که فقط برای خوشنودی خداوند یکدیگر را دوست می‌دارند، روز قیامت بر منابری از نور تکیه زده، نور جمال و پیکر ایشان بر همه چیز پرتو افکند تا بدانجا که همه چیز از پرتو نور ایشان شناخته می‌شود. گفته می‌شود: هم اینان دوستان همدل و همدم یکدیگر در راه خدا هستند.^۱ گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است (حافظ)

امام باقر علیه السلام به نقل قول از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«کسانی که در این دنیا فقط برای خوشنودی پروردگار یکدیگر را دوست می‌داشتند روز قیامت در سرزمینی از زبرجد سبز در سایه عرش الهی ساکن‌اند، چهره ایشان بس سپید و نورانی‌ست، نورانی‌تر از خورشید، آنگونه که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل به جایگاه و مقامشان غبطه

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

می‌خورند، مردمی می‌پرسند: ایشان چه کسان‌اند؟ گفته شود: اینان دوستان
یک دل در رضای پروردگارشان هستند.»^۱
گر روی پاک و مجرد چو مسیحابه فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

عشق‌های مجازی

نخست باید دید که عشق و محبت به چه کسانی و به چه چیزهایی
تعلق می‌گیرد.

- ۱- به آن غنی که فقر مرا جبران کند.
- ۲- به آن حسن که خواهش فطرت ذاتم را ارضاء نماید.
- ۳- به آن مُعین و یاری که درگذشته با خدمتی یاریم نمود و دستم گرفت.
گر تو را معرفت توحید بود، دانی که هر سه خداوند بود؛ و عدم معرفت به
وسیله، تو را از دیدگاه حقیقتی که خداوند بود باز داشت؛ چرا که هر آنچه از
ممکنات پندار، تو را بر خود جلب کرد، همه در پیشگاه حضرت غنی بالذات
فقیرند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾^۲

و غنای ایشان یا در ایام حیات، به فقر گراید و یا با رسیدن مرگ از
ایشان زائل شود. و منحصرأ و جود او بر سر راه تو وسیله و واسطه‌ای بود، تا
نیاز تو را جبران نماید.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

دوم: چون ﴿لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱ همه صفات خوب از آن خداست و صفات او عین ذات است، همه صفات دلبر، تجلّی صفات و ذات اوست و مردم جز خدا را دوست نداشته و ندارند و متأسفانه خود نمی‌دانند و در دنیا جز خداوند پرستش و حمد نشده: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ ستایش همه پادشاهان و امراء، ستایش حضرت ذوالجلال است، که شاعر ره گم کرده نمی‌داند و چون مطلوب را، قدرت از دست رفت، هم او مغضوب شود و دلباختگان جمال را چون حسن زائل شد، و دلبری از دست رفت، نفرت جای محبت نشست.

شخصی به خواب دید مجنون عامری را	آن از عوان فطرت مست مدام لیلی
پرسید کای برادر اندر مقام پریش	حکم از جلالت آمد یا از خرام لیلی
گفتا همین اشارت آمد ز حی داور	شرمت نبد که ما را خواندی به نام لیلی
چون دلبر حقیقی از پرده‌ها برون شد	آنجا کدام مجنون آنجا کدام لیلی

(لاادری)

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾^۲ به راستی که در آن یادی است مر آنان را که دل دارند و گوش فرا دارند و حاضرند.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

۲. سوره ق، آیه ۳۷.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

روی به سوی دین حق آر، که فطرت و خلقت الاهی تو است و خداوند
تو را بدین گونه آفریده و در آفرینش او تبدیل و دگرگونی نیست،
همین است دین بر پا و زنده، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.
دو صفت متضاد را بر سراسر جهانیان عرضه دارید: جهل و علم، عدالت
و ظلم، غنا و فقر، قدرت و ضعف؛ انسانی را نمی‌یابید که صفات جمالیه را
دوست ندارد، این مربوط به دین اشخاص نیست، تمایلی همگانی است؛
این میل و جذابیت الهام پروردگار ایشان است:

﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ به او الهام کردم بدی‌ها و خوبیها را.
چه ظلم است برای انسان، که از خوبیها روی برتابد و به بدی‌ها گردد.
با این مقدمات وقتی جاذبه خوبی‌ها در نهاد کسی بود، طبعاً خوبان را
دوست دارد و به سوی آنان گراید و از بدان بیزار است و از معاشرت ایشان
برکنار:

می‌خواهند از جهان و جهانیان، بوی او بویند، سخن او شنوند، یاران او
بینند، و گفتگوی او داشته باشند.

هر چه گفتیم جز حکایت دوست	در همه عمر از آن پیشیمانیم
ور ببخشند و ور نبخشایند	ره به جای دگر نمی‌دانیم
دوستان در هوای صحبت یار	زر فشانند و ما زر افشانیم
هر گلی نوکه در زمین روید	ما به عشقش هزار دستانیم

(سعدی)

و این مشهود تو است که در اجتماع، از بنده عاصی همه بیزارند و بنده مؤمن را همه دوست دارند:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَادَى جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا فَأَحَبَّهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرَائِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي، جِبْرَائِيلُ فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ يُوَضِّعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ».^۱

همین دوستی خوبان که معلول فطرت ناب اشخاص است، مختصر نوری به محب می‌دهد و بسا گرایش به سوی آنها را سبب می‌شود، تا چه رسد به عشق متقین به یکدیگر و آمیزش و معاونت هم، که همه را در یک خط نوری ره سپرد. از همه نور گیرند و به رشد خویش در افزایشند.

جز صحبت عارفان کامل مگزین جز جانب بندگان مقبل منشین
شد هیزم تیره نور، از صحبت نار شد زنده غذا چو گشت با زنده قرین

(لاادری)

ابوالفضل قارمدی گوید: هر موجود نظیر خود زاید جز مرغ و بشر، که مرغ اول بیضه زاید و سپس از بیضه مرغ زاید یا نزاید؛ و بشر اول بشر زاید و سپس از بشر انسان زاید یا نزاید.

دی شیخ گرد شهر همی گشت با چراغ کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جُسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

۱. مکاتب عبدالله قطب، ص ۵۴۵؛ ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۷۰، باب التوحید.

عزیزا! محصول هر کارخانه کمتر از زباله آن است، از کوهی معدن بسا چند کیلو طلا به دست آید. چند در قرآن «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۲ «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ»^۳ دیده‌ای؟ متقین و خدا پرستان واقعی میوه درخت آفرینش‌اند. دل با ایشان سپار که بوی خدا می‌دهند و دیدارشان آدمی را به یاد خدا اندازد.

رنگ آهن محو رنگ آتش است	ز آتشی میلافتد و خاموش وش است
چون به سرخی گشت، همچون زرّ کان	پس آنرا ناراست لافش بی زبان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم	گوید او: من آتشم، من آتشم
آتشم من، گر تو را شک است و ظنّ	آزمون کن دست خود بر من بزن
آدمی چون نور گیرد از خدا	هست مسجود ملائک ز اجتبا

(مولوی)

و دیدی در حدیث که دوستی با آنها چه جوایزی را خداوند بر تو ارزانی دارد.

ثواب زیارت و ملاقات خوبان

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَيُّهَا وَرَدَتْ ثَوَابَكَ عَلَيَّ
وَلَسْتُ أَرْضَى لَكَ ثَوَاباً دُونَ الْجَنَّةِ»^۴ هر آن کس به زیارت

۱. سوره انعام، آیه ۳۷. ۲. سوره مائده، آیه ۱۰۳.
۳. سوره یس، آیه ۶۲. ۴. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۵.

دوستان الهی خود رود، خداوند عزّ و جلّ چنین فرماید: بر من وارد شدی، پاداش تو بر من است و راضی نمی‌شوم برای تو به چیزی کمتر از بهشت.

(امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام)

فرمایش دیگر را از حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنگر:

«مَنْ زَارَ أَحَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: أَنْتَ صَيفِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ فَرَأَى فَقَدْ أُوجِبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ»^۱.

اما اینان چه کسانیند؟

«خِيَارُكُمْ مَنْ ذَكَرَكُمْ اللهُ رُؤْيَيْتَهُ، وَ زَادَ عِلْمَكُمْ مَنْطِقَهُ، وَ رَعَبَكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ»^۲؛ بهترین شما کسی است که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش به علم شما بیافزاید و رفتارش شما را به یاد آخرت اندازد.

(حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

حال اگر در مجالست خوبان یادی از پروردگار و معارف و ذکر به میان آید که طبعاً به میان خواهد آمد، مجلس گلزاریست از بهشت:

«وَ إِذَا رَأَيْتُمْ رَوْضَةَ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا فِيهَا قَبِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ وَ مَا رَوْضَةُ الْجَنَّةِ قَالَ مَجَالِسُ الْمُؤْمِنِينَ»^۳؛ و چون دیدید باغی را

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۵. ۲. کنز العمال، ح ۱۷۸۷.

۳. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸، باب ۱۳.

از باغهای بهشت در آن بخرامید. گفته شد: کجاست باغ بهشت؟
فرمودند: مجالسی که مؤمنان در آن گرد آمدند.

«مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يَحْيِي أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ»^۱
هر آن کس در مجلسی نشست که در آن مجلس امری از امور ما زنده
گردد، دل او نمیرد روزی که دلها را مرگ فراگیرد.

(امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عزیزا! گر گلی، با گل نشین، تا بوی گل گیری:

رسید از دست محبوبی به دستم	گلی ^۲ خوشبوی در حمام روزی
که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مشکى یا عیبری
ولیکن مدتی با گل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
وگر نه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

(سعدی)

نه تنها معاشرت و مجالست خوبان، بر انسان اثر گذار است، که نفس
دوست داشتن آنها، بر ایمان انسان می افزاید:

«إِلَّا وَإِنْ وُدَّ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَعْظَمِ سَبَبِ الْإِيمَانِ»^۳ آگاه باشید که
دوست داشتن بنده مؤمن از بزرگترین انگیزه ایمان است.

(حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۹، باب ۴.

۲. نوعی گل است که در قدیم با آن سر می شستند.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

دوری از بدان

همان طور که یادآور گردید، در بیشتر نسخ «وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِمَتَقَاتِعِينَ فِي» که مفهوم آن می‌شود: محبت خود را ضروری دانستم بر کسانی که به خاطر من و در راه من از معاشرت بعضی پرهیز می‌کنند و می‌برند؛ و این مفهوم با اصول تولّی و تبرّی بیشتر سازش دارد، چه معاشرت و دوستی خوبان، حاصل نمی‌شود جز با بریدن و پرهیز از آمیزش با بدان، و دامن انسان از آلودگی مصون نمی‌ماند جز از کناره‌گیری از اهل معصیت و مغروران به دنیا؛ نینداری که چنین کار حاصل نمی‌شود جز در انزوا و اعتکاف. آنچه در مزایای معاشرت و دوستی با خوبان بر تو گذشت همه در اجتماع بود: نماز جماعت، جلسات تذکّر و یاد خدا، جلسات تدریس معارف و علوم، درس و بحث اصول، همه در اجتماع است، چگونه این مزایا و بهره‌ها در انزوا حاصل آید؟

دقت فرما که سوره مزمل در آغاز بعثت رسول الله ﷺ بود و این دستور برای تبلیغ و رسالت است و همچنین دوری و انزوا از بدان، از همان زمان دستور داده شده. خداوند بر رسولش نفرمود، از اجتماع کناره‌گزین، بلکه بالعکس فرمود:

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾؛^۱ به راستی که تو را در روز، آمد و

شدی بس زیاد است.

۱. سوره مزمل، آیه ۷.

اما در همین سوره آغازین دستور فرمود:

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^۱؛ شکیبا باش بر

آنچه می‌گویند و دوری‌گزین از ایشان، دوری‌گزیدنی نیکو.

و همچنین:

﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلًا﴾^۲؛ و رها نما

تکذیب‌کنندگان و مغروران به نعمات دنیا را، و مهلت ده ایشان را

زمانی اندک.

و در جای دیگر فرمود:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۳؛

رها نما هم آنان که دین خویش را به بازی و بیهودگی گرفتند و

فریفته است ایشان را حیات دنیا.

و گاه اعراض جمیل را چنین بیان فرمود:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۴؛ گذشت و عفو

داشته باش و به خوبی‌ها امر فرما و از نادانان دوری نما.

و در جای دیگر:

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^۵؛ روی

گردان از آنان که غافل ماندند از یاد ما و اراده نکرده‌اند جز حیات

دنیا را.

-
- | | |
|-----------------------|------------------------|
| ۱. سوره مزمل، آیه ۱۰ | ۲. سوره مزمل، آیه ۱۱ |
| ۳. سوره انعام، آیه ۷۰ | ۴. سوره اعراف، آیه ۱۹۹ |
| ۵. سوره نجم، آیه ۲۹ | |

و در جای دیگر:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾^۱ و چون

بینی گروهی را که به تکذیب نشستہ اند در آیات ما، از ایشان

دوری گزین.

قال رسول الله ﷺ:

«ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتِهِمْ يُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَدْنَانِ وَ الْحَدِيثُ مَعَ

النِّسَاءِ وَ الْجُلُوسِ مَعَ الْأَعْنِيَاءِ»^۲ سه نوع همنشینی دلها را می میراند:

همنشینی با فرومایگان، مذاکره با زنان و همنشینی با ثروتمندان.

معاشرت، به ویژه معاشرتی که در آن توجه و دل دادن به معاشر باشد، همانند ظروف پیوسته است که در آن مایعی ریزید، هر مایع به طرف سطح پایین می رود. چون با فرومایه نشینی در مذاکره خود، تو را از معرفت خالی می کند، تا بدانجا که هم سطح او گردی.

اما برای زنان فرمودند: معاشرت. فرمودند: مذاکره و سخن. این دلیل پایین بودن سطح نگرش زن نیست بلکه در مذاکره یک نوع مؤانست ایجاد می شود، با جواذب جنسی که زن برای مرد دارد، طبعاً سخن گفتن با زن نامحرم مرد را از حال طبیعی خود بیرون می کند و باعث زائل شدن نور تقوا و ایمان می گردد.

و اما معاشرت با ثروتمندان چون معمولاً در این مجالس سخن از قیمت

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۵.

۱. سوره انعام، آیه ۶۸.

و بازار و سرمایه و دلار و سود و زیان و گرانی و ارزانی است، یعنی همه حرف دنیا است؛ پس بینی که همه جا نتوان رفت و با همه معاشرت نباید کرد. اگر خواهی از حالات بالا فرود نیایی و از یاد خداوند به یاد دیگری نپردازی، این است تو را طریق.

و اما سه مجلس که حضرت امام رضا علیه السلام از شرکت در آن منع فرموده‌اند را به دقت نشین:

۱ - مجلسی که در آن کسی که از خود ستایش و تعریف کند و در فتوای خود دروغ بافد؛

۲ - و مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و خرم و ذکر ما به فرسودگی و کهنه‌گی گرائیده باشد؛

۳ - و مجلسی را که در آن کسی باشد که مردم را از پیروی ما باز دارد. سپس امام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكَذِبَ﴾^۱

آنکه را انس با خداوندگار است چگونه می‌تواند مأنوس باشد با گروهی که مأنوس با شیطانند، گر در مجلسی باشی که هم‌نشینان تو علیه پدرت بدگویی کنند، عکس‌العمل تو با آنان چگونه است؟ با آنها می‌نشینی و مأنوسی، و لبخند می‌زنی؟ یا به دفاع می‌پردازی و احياناً مجلس را ترک می‌گویی؟ اگر با مخالفین دین خدا و اولیاء جز این عمل کنی، خداوند

۱ - سوره نحل، آیه ۱۱۶؛ سفینه البحار، ماده جلس، ص ۱۶۶.

پنداری تو، از پدرت کمتر است؟

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَّعَدُوا مَعَهُمْ﴾^۱ هر آینه نازل کردیم بر شما در کتاب، که اگر شنیدید در مجلسی با آیات ما مخالفت می‌کنند و مسخره و استهزاء می‌نمایند، با ایشان منشینید.

تا بر خاطر نگذرانی که بسا خویشاوندان باشند و موجب ترک صله رحم گردد، به آیه زیر نیز توجه نما:

﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾^۲ هرگز بستگان و فرزندانان روز رستاخیز شما را سودی ندهند، بین شما جدایی خواهد افتاد و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست. هر آینه از برای شما حضرت ابراهیم و آنان که با او بودند اسوه و نموداری نیکوست، آنگاه که قوم خویش را گفتند: ما از شما و آنچه را که می‌پرستید بیزاریم، بین ما و شما برای ابد، کینه و دشمنی است تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان آورید.

۲. سوره ممتحنه، آیات ۳ و ۴.

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

معاشرت‌های ضروری

آدمی تا در قید حیات است ناچار به معاشرت است به ویژه برای اکتساب روزی خود و خانواده‌اش، اما این معاشرت‌ها دل دادن و دوست داشتن همه را سبب نمی‌شود، سلامی همراه با لبخندی و رفع حاجتی و سپس از خاطر بردن و دل برداشتن و به کار خود پرداختن، اینگونه معاشرت‌ها برای مردم عادی و عوام تو را آلوده نمی‌کند:

«مُبَايِنَةُ الْعَوَامِ مِنْ أَفْضَلِ الْمُرُوءَةِ»^۱؛ دوری کردن از عوام بالاترین مردانگی است. (حضرت علی عليه السلام)

«مَسْوَدَةُ الْعَوَامِ تَنْقَطِعُ كَأَنْقِطَاعِ السَّحَابِ وَ تَنْقَشِعُ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّرَابُ»^۲؛ دوستی عوام همچون ابر پراکنده می‌شود و همچون سراب محو می‌گردد. (حضرت علی عليه السلام)

بسا دیده‌ای که در برخوردها، با صد مدهانه و چرب زبانی، قربان می‌روند، و ارادت می‌ورزند و چون پشت کردند، بد می‌گویند، و چهره از دیدار تو در هم می‌کنند و این برخورد را غبن می‌شمارند.

با چنین مردمی، بالضروره معاشرت ناگزیر است، اما این نوع معاشران را در برخورد باید نگریست و چون پشت کردند، باید از دل راند و از خاطر زدود: «با مردم با زبانها و پیکرهای خود بیامیزید و با دلها و کردارهایتان از آنان دوری کنید.» (حضرت علی عليه السلام)

۲. غرر الحکم.

۱. غرر الحکم.

و توجه داشته باش که مبدا رضای مردم را بر رضای پروردگار خویش ترجیح دهی، که این خود نوعی شرک است و کم نیست این نوع شرکها. در جشن‌های فامیلی به ویژه عروسی‌ها، بسیار کم است که برای برپاداشتن این سنت الهی، معصیت نباشد. مجلسی با شرکت زنان و مردان در یک مجلس، و آرایش‌های آن چنانی و موسیقی‌های حرام و بسا رقص و هزل و لغو، تو را دعوت می‌کنند و تو از کیفیت این مجلس خبر داری، گر قبول کنی این دعوت را خدای از تو ناراضی است و اگر نروی عمه و دایی و خاله. کدام را ترجیح می‌دهی؟ هر کدام را برگزیدی خدای تو همان است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾؛ آیا ندیدی آن کس که هوایش را

خدایش برگزید.

می‌باید که اندرز گویی و نصیحت کنی و مجلس مبارک و میمنت را از آتش جهنم رهایی بخشی و اگر نپذیرفتند شرکت در این مجلس را رها کنی و این کسان را دیگر دوست نداری و چون امر پروردگار و رب و خالق تو را زیر پا نهادند، محبت ایشان را از دل ببری، که دوستی ایشان آسیبی بر دل تو آرد. گوش دار تا پروردگارت تو را چه گوید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ

رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾^۱

نیایی گروه ایمان آورندگان به خدا و روز رستاخیز را، که دوست

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲.

دارند آنان را که امر خدا و رسولش را مخالفت کنند، اگر چه پدرانشان و یا فرزندانشان و یا برادرانشان و یا خاندانشان باشند. گر چنین کردی، پنج جایزه نفیس و گرانبها تو را دهند که هر کدام به مُلک عظیم دنیا بیش ارزش دارد:

۱- «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ خداوند خود بر قلب ایشان، ایمان را مندرج دارد.

وہ از این نعمت عظمی، چرا که آنچه خداوند با دست خود، بر قلب بنده مؤمنش مرقوم فرمود تا ابد زدوده نشود.

۲- «وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ تأیید می‌کند ایشان را به روحی برای او. این روح از فرشته برتر است و آن را روح مؤیده گویند. این روح منور آسمانی همه جا با این بنده است، موانع را از پیش پای او برمی‌دارد، گره‌ها را برای او می‌گشاید، راه راست را به او می‌نماید، از آسیب خطرها او را محافظت می‌کند.

۳- «وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»؛ بر بهشت‌هایی که بر زمین آن نهرها جاری است او را در آورد و جاودان آنجاست. ۴- «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ خدا از ایشان راضی و اینان از او راضی‌اند.

وہ از گلزاری که درون بنده راضی است و این بهشت حتی در دنیا هم برای بنده مؤمن مرئی و ملموس است.

۵- ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛^۱ ایشانند حزب

خدا و آگاه باش هم ایشان رستگاران اند.

می بینی که پاداش های گران سنگ حضرت دوست کم نیست. دقت نما که در آیه فرمود: دوست نمی دارند، دوست نداشتن با بریدن از خویشاوندان دو مطلب است. از خویشاوندان نتوان برید، سعی کن فردای آن مجلس معصیت، با تقدیم هدیه ای به دیدار صاحب مجلس روی و تبریک گویی و عذر عدم شرکت خود را در آن مجلس بیان نمایی. چون هیچ چیز مانع اجرای صله رحم نمی تواند باشد، اما مفهوم صله رحم نه به معنی تشکیل مجلس لهُو و لغو و خوردن و نوشیدن و بذله گویی شبهای یلداست، بلکه به معنی رفع احتیاج حاجتمندان، عیادت بیماران، تسکین غمها و دردها و معاونت و یاری کسان است. بس دانستی در این فراز آئین معاشرت با خوبان و عدم آمیزش با بدان را. گر یافتی خوبان را صحبت آنان بس غنیمت دار، و دست در گردن آنان بند و گر نیافتی دست در گردن خود برآر.

مقام امن و می بیغش رفیق شفیق	گرت مدام میسر شود زهی توفیق
جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است	هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
دریغ و درد که تا این زمان ندانستم	که کیمیای سعادت رفیق بود و رفیق
به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت عمر	که در کمین گه عمرند قاطعان طریق

(حافظ)

دنباله حدیث

«أولئك الَّذِينَ نَظَرُوا مَخْلُوقِينَ بِهِ نَظْرَى إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَرْفَعِ الْحَوَائِجِ إِلَى الْخَلْقِ، بَطُونَهُمْ مِنَ الْأَكْلِ الْحَلَالِ، نَعِيمٌ فِي الدُّنْيَا ذِكْرَى وَ مَحَبَّتَى وَ رِضَائَى عَنْهُمْ»

اینان آنگونه به مخلوقات می نگرند که من به ایشان می نگرم، هرگز نیازهای خود را از ما سوای من نمی طلبند، شکم های ایشان از غذای حلال هم سبکبار است، در دنیا نعمتی فراگیرتر از دیگران، یاد و محبت و رضای منست.

در جمله آغازین این فراز را توان اینگونه معنی کرد که نگاه پروردگار به بندگانش نظر رحمت است، کار به دین و اخلاق ایشان در این دنیا ندارد:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱

ادیم زمین سفره عام اوست براین خوان رحمت چه دشمن چه دوست

(سعدی)

و این مفهوم در معنی و تفسیر آیه بسم الله الرحمن الرحيم مرعی است که تجلی حضرت الله در این دنیا با اسم رحمن است که این رحمت فراگیر

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

شامل مؤمن و کافر، متقی و گنه‌کار حتی حیوانات و گیاهان نیز می‌شود. چنین اخلاقی را سزد که بندگان از پروردگارشان فراگیرند که فرمودند:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۱.

به شیخ مدرسه مردی ز جوع برد پناه به این امید که از لطف خواهدش خوان داد
هزار مسئله پرسید از مسائل و گفت: که گر جواب ندادی نشایدت نان داد
عجب که با همه دانایی این نمی‌دانست که حق به بنده نه روزی به شرط ایمان داد

(علامه دهخدا)

مبنای ارزش یابی حضرت پروردگار با تجلی اسم رحیم بر امر تقواست که سزد بنده مؤمن بر همین امتیاز به بندگان حضرت پروردگار نگردد. این است دید الهی، اما معنی دیگر که از این جمله توان دریافت، آن درک فقر و فنای ما سوی الله است، که با دید الهی به ما سوی الله بنگرد که خداوند از آن این گونه خبر داد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾^۲ ای مردم

همه نیازمندید، منحصرأً غنی خداوند است.

هم در غنا و هم در دیدن و شنیدن و گفتن و حیات، آدمی با خداوند بصیر می‌بیند، با حضرت سمیع می‌شنود و با حضرت متکلم سخن می‌گوید و با حضرت حی حیات دارد: «هُوَ حَيَاتُ كُلِّ شَيْءٍ»^۳.

چگونه با این دید و معرفت، آدمی حاجت خود را به فقیری همانند خود

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹. ۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۲۹، باب العرش و الكرسي.

برد و عدم را تکیه گاه خود قرار دهد؟ با این دید سالک نه در آن دار، که وصال او از همین دار حاصل شود. چه خالق و ربّ خویش را، همه جا با خود ببند و گر در بیرون نگرد، باز به تماشای حضرت دوست نشیند و جز او چیزی نبیند.

تا نقش خیال دوست با ماست	ما را همه عمر خود تماشااست
آنجا که وصال دوستانست	والله که میان خانه صحراست
چون عکس جمال او بتابد	کھسار و زمین حریر و دیباست

(سنایی)

طبعاً با چنین دید، دیگر در ارضای حوائج خویش، هرگز به مخلوق ننگرد. آن کس را که دست به دامن سلطانت، دربان او را چه کار است؟

ارتباط خوراک با روحانیت آدمی

«بُطُونُهُمْ حَقِيقَةٌ مِنَ الْأَكْلِ حَلَالٍ»، به همان اندازه که در فقه، از زمین غضبی و لباس حرام و فرش حرام اجتناب لازم آمده، و با استفاده از آنها نماز آدمی ضایع است، بدن حرام را هم درک لذات قرب محال است. گویی: بدن حرام کدام است؟ تو در هنگام تولد چند کیلو بیشتر وزن نداشتی و گوشت و پوست و استخوان کنونی تو همه با خوراک حاصل آمده است، وای اگر این خوراک از وجه حرام تهیه شده باشد و بر سر سفره حرام تن پروریده باشی. لباس حرام را به سادگی توان از تن برکنند، اما خوراک تن پرور را چگونه توان از تن جدا کرد، که آن آتشی تن‌گداز است. ندیدی که حضرت

پروردگار درباره اکل مال یتیم چه فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ

نَارًا﴾^۱ آنان که مال یتیم را صرف می‌کنند درحقیقت آتش می‌خورند.

خوب بنده مؤمن را که چنین خوراکی نیست. *إن شاء الله.*

در آثار مرحوم شیخ عباس قمی رحمة الله علیه چنین آمده: در ایام مسافرت شبی به منزل دوستی وارد شدم، وی چنین گفت: که ما امشب مهمان یکی از بستگانیم، اگر شما تشریف بیاورید، وی بسیار خوشحال می‌شود، چرا که با شما ارادتی فراوان دارد. من هم چون در آن حال جای دیگری را در نظر نداشتیم به همراه آن دوست راهی منزل وی شدیم و شامی را در آنجا صرف نمودیم. اما متأسفانه حقیر که اهل تهجد بودم این لقمه پنجاه شب مرا از نماز شب باز داشت. هر چه اندیشیدم عاملی جز آن شام را بر این عدم توفیق نیافتم.

سفر دیگر که با این دوست تماسم افتاد از شغل و کسب میزبان سؤال کردم، معلوم شد که معاملات ربوی دارد. پس مؤمن را سزد که مبادا لقمه‌ای حرام از گلوی او فرو رود و سلولی از اعضای او را فراهم آورد. اما گویی اینجا بحث از لقمه است، عبادت بنده مؤمن نیاز به تعادل اعضاء دارد، و این اعضاء هر کدام در مأموریتی خاص در کاراند. چشم اگر کم بیند، گوش اگر کم شنود و زبان اگر کم گوید، هر یکی را آرامش خاص باشد که در آن آرامش یاد و ذکر و نماز آب و رنگ دیگری یابد.

۱. سوره نساء، آیه ۱۰.

زمانی که معده پر است ناچار به فعالیتی توان فرسا مشغول شود، روح و جان آدمی در این فعالیت، نور روحانیت را از دست دهد، و این مطلب را در ساعات آخر روزهایی که روزه بوده‌ای چشیده‌ای که تا چه اندازه جان در صفا و قرب حضرت پروردگار خویش است.

چرا که جان تو را معده‌ای است به اندازه آسمان‌ها و خوراک این معده نور است، آن هم نور پروردگارت که: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱، پس پیش از آن که در بند معده تن باشی، معده جانت را داشته باش:

این دهان بستی دهانی باز شد تا خورنده لقمه‌های راز شد

در این جا با مطلبی از کتاب فیه ما فیه تو را سرگرم دارم:

«تو را غیر از این غذای خواب و خور غذاهای دیگر نیست که: «أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيُسْقِينِي»^۲. در این عالم آن غذا را فراموش کرده‌ای و به این مشغول شده‌ای. شب و روز تن را می‌پرورانی، آخر این تن اسب تو است و این عالم طبیعت آخور اوست، غذای اسب غذای سوار نباشد، او را خواب و خور و تنعمی دیگر است، هم اکنون حیوانی و بهیمی بر تو غالب آمده، حکم تن را گرفته و اسیر او مانده‌ای. همچنان که مجنون قصد دیار لیلی کرد، اشتر را آن طرف می‌راند، تا هوش با او بود. چون لحظه‌ای مستغرق لیلی می‌گشت، خود و اشتر را فراموش می‌کرد، اشتر را در ده بچه بود، چون فرصت می‌یافت، باز می‌گشت و دوباره به ده می‌رسید، چون مجنون به خود آمد، دو روزه راه را بازگشته بود همچنین سه ماه در راه بماند. عاقبت افغان

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۳.

کرد که این شتر بلای من است از اشتر فرو بماند و به راه کوی معشوق روان گشت».

گاه تو را بر سر سفره‌ای نشانند که ده رقم خوراک بر آن نهاده‌اند، بشقابی را به اندازه اشتها پر کنی و میل نمایی، بعد یادت افتد که خوراکیهای دیگر نیز انتظار شکم تو را کشند، بشقابی از خوراک دیگری پر نمایی و برای مقایسه هم که شده از هر نوع سهمی برآوری، تا بدانجا که نه تنها در معده که در مری هم جایی باقی نگذاری. آیا با این ثقلت رکعت نمازی توانی خواند؟

اگر هر چه باشد مرادت خوری	ز دوران بسی نامرادی بری
تنور شکم دم به دم تافتن	مصیب بود روز نیافتن
کشد مرد پر خواره بار شکم	وگر در نیابد کشد بار غم
شکم‌بنده بسیار بینی خجل	جوی مشک بهتر که یک توده گل

(سعدی)

یکی از علمای بزرگ تبریز نامه‌ای به خدمت عارف بزرگ آخوند ملا حسین قلی همدانی رحمته‌الله می‌نویسد و از او دستوری برای سیر و سلوک می‌طلبد، وی قطعه کاغذ کوچکی بر می‌گیرد و چنین می‌نگارد:

«الْحَدْرُ، الْحَدْرُ مِنْ أَرْبَعِ قَوَاطِعٍ: كَثْرَةُ الْكَلَامِ، كَثْرَةُ الطَّعَامِ، كَثْرَةُ الْمَنَامِ وَ كَثْرَةُ مُعَاشِرَةِ مَعَ الْأَنَامِ وَ عَلَيْكَ بِتَبْدِيلِهَا وَ تَقْلِيلِهَا بِذِكْرِ الْمَلِكِ الْعَالَمِ وَالسَّلَامِ»؛ دوری! دوری! از چهار راهزن: زیاد حرف زدن، پرخوری، پرخواهی، زیاد با مردم معاشرت کردن؛ و بر

تو باد که این صرفه جویی را در یاد و عبادت حضرت خداوند
مالک عالم صرف نمایی.

و بینی که در این دستور العمل موجز و پر بهاء یکی از اعمال نیز
کم خوردن است، چرا که روحانیت با شکم پر سازگار نیست. اکنون به چند
حدیث بنگر:

«برای قلب مؤمن چیزی زیانبارتر از پرخوری نیست. پرخوری
موجب دو چیز می‌شود: سنگدلی و تحریک شهوت.»^۱

(امام صادق علیه السلام)

«آن که خوراکش اندک باشد، اندیشه‌اش زلال است.»^۲

(حضرت علی علیه السلام)

«با خوردن و آشامیدن زیاد، دلها را نمیرانید، زیرا همانگونه که
زراعت بر اثر آب زیاد از بین می‌رود، دلها نیز بر اثر پرخوری
می‌میرد.»^۳

(حضرت محمد صلی الله علیه و آله)

«دل در هنگام خالی بودن معده، حکمت را می‌پذیرد و هنگام پر
بودن آن را دور می‌افکند.»^۴

(حضرت محمد صلی الله علیه و آله)

۱. مصباح الشریعه، باب الرابع و ثلاثون؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۴.

۲. غرر الحکم.

۳. تنبیه الخواطر.

۴. تنبیه الخواطر.

بالاترین نعمات خداوند

« نَعِيمُهُمْ فِي الدُّنْيَا ذِكْرِي وَ مَحَبَّتِي وَ رِضَائِي »؛ در دنیا نعمت

ایشان، یاد و محبت و رضایت من است.

جالب آن که این سه نعمت عظیم، ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند، چون

محبت آمد، یاد و رضایت معلول آن است.

به راستی که برای دوستان خداوند یاد او چه شیرین است! «یا مَنْ ذِكْرُهُ

حُلُوٌّ»، آیا حلوایی به شیرینی یادش چشیده‌ای؟ بگذار تا این چشایی را از

زبان امام سجاد علیه السلام بر تو بیان دارم:

«إِلَهِي مَا أَلَذَّ خَوَاطِرِ الْإِلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ، وَ مَا أَحْلَى

الْمَسِيرِ إِلَيْكَ بِالْإِلْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ وَ مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ

مَا أَعَدَّ شُرْبَ قُرْبِكَ»؛ پروردگارا! وه که الهام خاطرات یاد تو

بر دلها چه لذت بخش است، و پیمودن راه سلوک در شاهراه

غیوب چه شیرین، کامم از عشق تو چه شاداب، و شراب قرب تو

چه گواراست.

در آن زمان که نسیمی وزد ز طره دوست چه جای دم زدن نافه‌های تاتار است

(حافظ)

و بدان که فکر و اندیشه که پر بهاترین عمل انسان است معلول ذکر

است چه ذات عزیز او مسلّم در دسترس احدی نیست، اما اسماء او که پر کرده است عالم طبع را، در دسترس باشد و یاد او همیشه با یکی از اسماء جانبخش اوست، بنابراین این یاد، توجّه تو را به مفهوم آن ذکر جلب می‌کند و شاهره تو را برای وصول به گلزار تفکر پیش روی می‌نهد:

ذکر گو، تا ذکر تو فکر آورد صد هزار اندیشه بکر آورد

(مولوی)

جز در حالت خلسه که شخص سعی می‌کند همه خاطرات را از ذهن براند، در غیر این حالت مادام چیزی در خاطرش نقش بسته است و بدان می‌نگرد، خواه در بستر و خواه در خانه و یا خیابان و راهگذر باشد، و همین خاطرات پیاپی است که ذهن را مشغول و روح را خسته می‌کند، و معمولاً این خاطرات محصول محبت است، یعنی هر چه را بیشتر دوست بدارید خاطر ساز شماست، که در متن حدیث یادآور گردیده: «نَعِيْمُهُمْ فِي الدُّنْيَا ذِكْرِي وَ مَحَبَّتِي وَ رِضَائِي».

انواع ذکر

پایین‌ترین ذکر از نظر ثواب، ذکر لسانی است، که بدون حضور و اندیشه فقط بر زبان جاری گردد، و معمولاً ذکر اشخاص اینگونه است که تسیحی در دست دارند و ذکر می‌گویند و در کنار مخاطبی نشسته و در میان آن ذکر با او در مذاکره هستند و یا خاطرات دیگری او را مشغول داشته است. این شخص فقط عضوی از اعضای او که زبان باشد در کار خداست بقیه

اعضاء در غفلت‌اند، مسلّم خداوند کریم او را از ثواب بی‌بهره نسازد، اما این کمترین بهره برای یاد اوست، ذکر برتر آن‌که: با آنچه زبان شخص می‌گوید: اندیشه و تفکر و توجه نیز در کار باشد. این نوع ذکر از نظر شمارش و کمیّت ممکن است کاهش داشته باشد، اما از نظر کیفیت ارزشی بس گرانقدر دارد.

در ورای این ذکر، ذکر دیگری است و آن توجه و تفکر در یکی از اسماء الله به تفکر و اندیشه بنشینیم و زبان از کار افتاده و عقل و خرد در غور و کاوش و تحیّر مرکب رانند.

خاموشند و نعره تکرارشان	می‌رود تا عرش و تخت یارشان
عاشقان را شد مدّرس حسن دوست	دفتر و درس سبقشان جمله اوست
درسشان آشوب و چرخ و ولوله	نی زیاداتست و باب و سلسله
هر که در خلوت بدینش یافت راه	او ز دانش‌ها بجوید دستگاه

(مولوی)

این نوع توجه همان تفکر است که فرمودند: تفکر یک ساعت از عبادت یک سال برتر است. امام صادق علیه السلام ذکر دیگری را برترین ذکر می‌فرمایند و آن مواجهه شخص با معصیتی است که در عین جاذبه و دعوت نفس و شیطان بر انجام آن، یادی از خدای بر خاطر آید و سبب شود که شخص از آن معصیت روی گرداند. خاطر آمد داستان یوسف را که در آن صحنه غفلت‌زا و خطرآفرین که زلیخا برای او فراهم آورده بود و خداوندش فرمود:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾؛^۱ هر آینه این

میل کرد به او و او میل کرد به این، اگر برهان پروردگارش به فریادش نرسیده بود.

بگذار تا این برهان را از زبان شیرین سعدی بازگو نمایم:

زلیخا چو گشت از می عشق مست	به دامان یوسف درآویخت دست
چنان دیو شهوت رضا داده بود	که چون گرگ در یوسف افتاده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام	بر او معتکف بامدادان و شام
به معجر رخس را بیوشید و سر	مبادا که زشت آیدش در نظر
زلیخا دو دستش ببوسید و پای	که ای سست پیمان سرکش در آی
روان گشتش از دیده بر چهره جوی	که برگرد و ناپاکی از من مجوی
تو در روی سنگی شدی شرمسار	مرا شرم ناید ز پروردگار؟

(سعدی)

بسا این نوع ذکر را که معصوم برترین می‌دانند، از آن جهت است که در برابر یاد حضرت حق تعالی جاذبه شیطان آفرین دیگری جلوه نموده که با هزار نیروی اهریمنی، سالک را به سوی گناه و سرکشی دعوت می‌کند و جان به سلامت بردن از این مهلکه‌هایش دشوار است، «الَّا مَا رَجِمَ رَبِّي». چون ذکر از آبشخور عشق و محبت روید، دائمی باشد و از یاد نرود، گر عالم جلوات اسماء اوست، هر پدیده خدا را به یاد آورد و هر انگیزه تذکر یاد اوست.

۱. سوره یوسف، آیه ۲۴.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛^۱ هم آنان که ایستاده و نشسته و خفته بر پهلو، در آفرینش آسمانها و زمین، در اندیشه و یاد خدا هستند و با خداوند این زمزمه را دارند که: پروردگارا! اینها را بیهوده و عبث نیافریدی، منزهی تو، به لطف خود ما را از عذاب دوزخ برهان.

فقدان و فراموشی هیچ خاطره، آن زیان به تو نرساند که یاد پروردگارت، بکوش تا مادام العمر او را از یاد نبری:

در دل تو و در جان تویی ای مونس دیرینه‌ام

در سینه سوزان تویی، ای مونس دیرینه‌ام

بارم دهی خزم شوم، ردم کنی در هم شوم

از تو زیاد و کم شوم، ای مونس دیرینه‌ام

خواهی بران، خواهی بخوان، در جان من داری مکان

دل را انیس جاودان، ای مونس دیرینه‌ام

(فیض کاشانی)

گه عشقت بدین سوی کشد و گه نیازت، اما زمانی با چشمی اشکبار، روی بدین سوی آری و آن زمانی است، که در چنگ پلید شیطان، به گناهی پرداختی و از ساحت محبوب روی برتافتی، اینجا شرمنده و سر به زیر آیی:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾^۱ و هم آنان که چون گناهی را مرتکب شدند و به خویشتن ستم کردند، خدا را به یاد آوردند و از گناه خویش توبه کردند.

گمان مبر که حضرت دوست، بر این بنده بزهکار در بندد. که خود فرمود:
﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۲ پس چون یادم کنید من نیز شما را یاد نمایم.

ذکر مستمر و روشنایی دل

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳

با یادش خانه دل را روشن نما، که چراغ شب تابی چون یاد او در دل شب نیست.

«الذِّكْرُ نُورُ الْعَقْلِ، وَ حَيَاتُ النُّفُوسِ وَ جَلَاءُ الصُّدُورِ»^۴ یاد او روشنایی خرد و حیات جانها و روشنایی سینه هاست.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

«الذِّكْرُ يُونِسُ اللَّبَّ وَ يَنُورُ الْقَلْبَ وَ يَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ»^۵ یاد او مونس خرد و روشنایی قلب و طلب نزول رحمت می نماید.

گر قبول داری که: هستی پرتوی از هست اوست، جز با هستی سر و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۵۲.
۳. سوره نور، آیه ۳۵. ۴. غرر الحکم.
۵. غرر الحکم.

کارت نیست و جز هستی را نبینی، ناچار: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^۱ و چون چشم به تماشای آثار او مشغول است چه خوب است که زبان هم با یاد او در کار آید.

«وَ اذْكُرْ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِثْكَارِ»^۲ و زیاد به یاد

پروردگارت پرداز و تسبیح گوی او را هر شبانگاه و بامداد.

با دوست ما نشست، که ای دوست، دوست کو؟

کو کو همی ز نیم ز مستی به کوی دوست

تا آنجا که به یاد او نشست، شیطان را با تو راه نیست و ولی تو خداست و چون از یاد او پرداختی، شیطان بر خاطر نشیند. آنگاه است که خود به دست خود ولایت را به شیطان سپردی و نتیجه را در این آیه به تماشا نشین:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۳

خداوند ولی گروندگان است، بیرون آرد ایشان را از تاریکی‌ها به

سوی نور، اما آنان که کافر شدند ولی ایشان طاغوت است که برون

آرد ایشان را از نور، به سوی تاریکی‌ها.

هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم

ور ببخشند و ور نبخشایند ره به جای دگر نمی‌دانیم

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

دوستان در هوای صحبت یار زر فشانند و ما سر افشانیم

هر گلی نو که از زمین روید ما به عشقش هزار دستانیم

هر عاشق را خلوت با محبوب آرزوست، گر عشق او داری این خلوت را همه دم توانی، برای خود بیافرینی و اینگونه خلوت جز با فراموشی یاد دیگران دست ندهد و این حالت همان است که با تو توصیه شده است که: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ»^۱ یاد کن پروردگارت را زمانی که فراموش کردی.

هیچ ذکری جز در این حالت سود واقعی ندارد، اکتساب این حضور را از زبان افلاطون شنو:

«گاهی برای من حالتی پیش می آید که در آن حالت با خویشتن خویش خلوت کرده و بدن خود را به سویی رها می کنم، گویا در این حالت از همه چیز رها و مجرد شده ام، از انواع پوشش های طبیعی عریان شده و از تقالت هیولا و سنگینی بار ماده سبک دوش گردیده ام. در این لحظه است که در هویت ذات خویش داخل شده و از سایر امور بیرون آمده ام. آنگاه که فارغ از هر چیز دیگر در حریم هویت خویش می نگرم، آنچنان از زیبایی و ضیاء و فضائل و محاسن شگفت انگیز بهره مند می گردم که همواره در تعجب فرو می روم. پس در آن حالت در می یابم که من از اجزاء عالم اعلی بوده و در زمره انوار شریفه می باشم»^۲.

۲. التلویحات سهروردی.

۱. سوره کهف، آیه ۲۴.

در این حالت است که هیچ حائل میان تو و خدا نیست، اینجا دیگر زبان در کار نیست، بلکه نگاه آن چنانست مشغول داشت، که زبان از کار افتاد: گفته بودم که بیایم غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی دقایق عمر را که گوهری نایاب است، یک یک به دریا اندازی، و بحر عدم هرگز تو را باز پس ندهد و ندانی که سرمایه حیات سرمدی را از همین جواهر خریداری کنند. قال رسول الله ﷺ:

«إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَذَمُّونَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا يَذْكُرُوا اللَّهَ»؛^۱ به راستی که بهشتیان بر چیزی از کارهای دنیا ندامت و پشیمانی ندارند، مگر بر ساعاتی که جز در یاد خدا به سر آوردند.

حیات معنوی آدمی دقایقی را در بر می‌گیرد که آدمی به یاد خدا باشد. «يَذْكُرِكَ عَاشَ قَلْبِي»؛ حیات قلبم با یاد تو است.

بنابراین بنگر که عمر ماندگار و جاودانی را چند پشت سر نهادی:

عمر خوش در قرب جان فرسودن است	عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است
زندگی بی‌دوست جان فرسودن است	مرگ حاضر غائب از حق بودن است
عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود	بی‌خدا آب حیات آتش بود

(مولوی)

دختری که از خانه گریخت و سرپرستی پدر را زیر پا نهاد و با آغوش گرم

۱. مدینه البلاغه، ص ۴۵۳.

مادر پشت کرد را چه سرنوشت بینی؟ شکارچیان بزهار به سراغ او آیند، از امنیت خانه به مسکن فسادش کشند و خدا داند که عاقبت سیاه او را به کجاها کشد. این را به مثل آوردم که: قرب حضرت رحیم مأمّن امن است، آن کس که روی از آن برتافت، شیطان به سراغش آید و بسیار سهل او را به راه دوزخ هدایت کند. گر قبول خاطرت نیست به این آیه توجه کن:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَ إِنَّهُمْ لَيُصَدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ * حَتَّى إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾؛ آنکه از یاد ما روی برتافت شیطانی را بر او برانگیزیم تا یار و همنشین دائمی وی باشد * و آن شیاطین همیشه آن مردم از خدا غافل را از راه خدا باز دارند (و به ضلالت در افکنند) و پندارند که هدایت یافته‌اند * (و چنین کسی سرگرم دنیا شود) تا وقتی که به سوی ما باز آید، آن گاه با نهایت حسرت گوید: ای کاش میان من و تو (ای شیطان) فاصله‌ای به دوری مشرق و مغرب بود که تو بسیار همنشین و یار بداندیشی برای من بودی.

در این حال آدمی دست‌آموز شیطان می‌شود و خرد و عقل خود را زیر پا می‌نهد و دیگر روی آرامش نمی‌بیند ولو در نعمات دنیا غرق باشد از هیچ نعمتی او را آرامش نیست که دنیای او جز پریشانی بهره‌ای ندهد.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 أَعْمَى»^۱ هرکس از یادم غافل شد زندگی را بر او سخت می‌گذرانم.
 وای بر آن کس که از خداوند دور افتاد. از خانه دور افتادی، غربتت به
 پایان رسد؛ از خاندان دور افتادی، روزی باز وصال دست دهد؛ از سرمایه دور
 افتادی، برای اکتساب آن باز خدا کریم است؛ اما اگر از خدا دور افتادی، چه
 چیز جبران آن تواند نمود؟ زین‌رو بود که دردمندترین ناله‌های
 امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

«كَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»^۲؛ «گیرم بر آتش جهنمت شکیبائیم بود،
 اما فراق را تحمل ندارم.»

بهر چیزی که بکشی زنده‌گردم به هجرانم مکش دیگر تو دانی
 «اللَّهُمَّ مَهْمَا عَذَّبْتَنِي بِشَيْءٍ فَلَا تُعَذِّبْنِي بِذَلِكَ الْحِجَابِ»^۳؛ «پروردگارا
 گیرم که به عذابم کشی، به عذاب جدایی از خود معذبم مدار.
 این سخنان از آن کسان است که لذت انس و یاد محبوب
 آنچنانشان سرمست کرده که تاب یک لحظه دوری از آن را ندارند.
 کجا روی؟ و راه ظلمت را چون سپری؟ طاقت دوری از محبوب را
 نخواهی داشت، ابدیت در پیش است، با سختی‌های آنت تاب نیست، دمی
 به خود نگر، کجا بودی؟ از کجا آمده‌ای؟ اینجا در چه کاری؟ فردا به کجا
 خواهی رفت؟»

۲. دعای کمیل.

۱. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۳. سرّی سقطی.

آهوانه در ختن چر زعفران	کنه نباید خورد و جو همچون خران
تا بیایی حکمت قوت رُسل	معدّه را خو کن بدان ریحان و گل
خوردن ریحان و گل آغاز کن	خوی معدّه از کنه و جو باز کن
معدّه جان سوی ریحان می‌کشد	معدّه تن سوی کنه‌دهان می‌کشد
هر که نور حق خورد قرآن شود	هر که کاه و جو خورد قربان شود

(مولوی)

نتایج یاد حق تعالی

نخستین نتیجه یاد حق تعالی یاد اوست از تو:

﴿فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۱ یادم کنید تا یادتان کنم.

اینجا سخن از ارتباط است، اما ارتباط فقیر با غنی که گر نیاز داری، بفرما درگاه غنی شبانه روز باز است. گر پریشانی داری بدان که بی‌یاد اوست که پریشانی. یادش کن، تا به آرامش رسی، که جز درگاه او به هر جا روی نهی پریشانی است:

﴿الَّا يَذْكُرِ اللّٰهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲

و معصوم فرمودند:

«بذکرک عاش قلبی»^۳؛ «حیات دلم با یاد توست.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲. ۲. سوره رعد، آیه ۲۸.

۳. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۸۹، باب الاعمال والادعیه.

و از همه بدتر، فراموشی خداوند فراموشی خویشتن است:

﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ فراموش کردند خداوند را، در

نتیجه خویشتن خویش را از یاد بردند.

نتیجه چنان شود که خودشناسی معلول یاد خداست. چون بنده به یاد حق تعالی باشد، چون مواجه با معصیتی گردد، همان یاد برای او سپری در برابر تیر شیطان است، در این حدیث دقت فرما:

«مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا، ثُمَّ قَالَ: لَا أَعْنِي

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ؛ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ

ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ»^۲ از مهمترین چیزی که پروردگار بر

مردم واجب فرمود: زیاد به یاد خداوند بودن است، زان پس فرمود:

این نه به معنی زیاد گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا و الله اکبر

است، اگر چه همه اینها یاد خداست و لکن ذکر خدا در مواجهه

انسان با حلال و حرام است.

تصور فرما که تسبیحی در دست داری و لا اله الا الله به زبان، و چون

مواجه با نامحرمی شدی چشم و دل بدان سوی رود، در چنین حالی الله تو

همو باشد: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ﴾^۳.

از سودهای دیگر یاد، حدیثی بشنو:

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۰.

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

«أَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي، فَمَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَ مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرَ مِنْهُ»؛^۱ من با بنده/م هستم هر آنگاه که مرا یاد کند، چونم در خویشتن یاد نماید من نیز در نفسم به یاد او باشم و چون مرا در اجتماع یاد کند در جمعی از آن بهتر او را یاد آور باشم.

داد حق با تو درآمیزد چو جان آن چنان که آن تو باشی و تو آن
گر نماند اشتهای نان و آب بدهد بی این دو قوت مستطاب

(مولوی)

بدان ای عزیز که کریم در انتظار گداست و گر گدا بر در خانه اش نیاید خود به دنبال گدا رود. بنابراین محبوب در انتظار خواست تو است، بیا و سفره دل را اینجا بگستر.

«أَذْكُرُنِي بِالدَّعَاءِ أَذْكُرْكُمْ بِالْإِجَابَةِ»؛^۲ با دعاء یادم کنید تا با اجابت یادتان کنم.

دل بر کندن از ما سوی و رجوعی با تمام وجود به حق تعالی:
﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾^۳ یاد کن اسم پروردگارت را و برکنده شو به سوی او برکنده شدنی.

این طور نیست که اگر یک اقتصاد دان بازاری تو را گوید در این معامله حتماً سود است به هر طریق در کسب آن سود کوشا باشی، چه به عبث

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۹۸. ۲. مشابیه القرآن، ج ۱، ص ۸۶

۳. سوره مزمل، آیه ۸

نشسته‌ای، که خالق همه سودها فرماید:

﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ﴾^۱ پس یادآور که آن سودت دهد.

آنان که جانشان با یاد او آشنایی داشت، گه گاه که آیه‌ای جدید نازل می‌شد و از لبان شیرین دهان پیامبر ﷺ می‌شنیدند به سجده می‌افتادند:

﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا﴾^۲ به راستی

آنان که به آیات ما ایمان آوردند، چون به آیاتی از ما متذکر می‌شدند،

از فرط خضوع به سجده می‌افتادند.

یک شب دل سودایی می‌رفت به صحراها	بی‌خویشتم کردی بوی گل و ریحانها
گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل	چون یاد تو افتادم از یاد برفت آنها
تا عشق تو ورزیدم دل از همه ببریدم	چون با تو روا باشد نغز همه پیمانها
گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید	چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

(سعدی)

بنگر که محبوب چون دعوت نماید که بر سر سفره هزار رنگ یاد او نشینی؟ و به تماشای اسماء دعای جوشن کبیر دل خوش داری که شبت سفره‌ای و روزت مائده‌ای، به دعوت فرموده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ

شُكْرًا﴾^۳ هم او قرار داد شب و روزها را در پی یکدیگر، برای هر

آن کس که اراده یاد و سپاس داشته باشد.

۲. سوره سجده، آیه ۱۵.

۱. سوره اعلیٰ، آیه ۹.

۳. سوره فرقان، آیه ۶۲.

سحرگاهان سجاده گسترده و به یاد او به سجده درافتاده و روزگهان در معامله و کسب از یاد او غافل نمانده.

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱؛ مردانی که باز

نمی‌دارد تجارت و معامله ایشان را از یاد خداوند.

بسا داستان فضیل عیاض را شنیده باشی که او مردی راهزن بود، نیمه شبی برای تفتیش کاروانی خیمه‌ها را بررسی می‌کرد تا اگر متاعی گرانبها در کاروان است، فردای آن شب به کاروان حمله کند، خورشید تابناک اسلام تازه طالع شده بود. وی دعوت پیامبر به اسلام را شنیده بود ولی از قرآن چیزی نمی‌دانست، در خیمه‌ای جوانی بعد از تهجد به خواندن قرآن مشغول بود و به این آیه رسیده بود:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲؛ آیا نرسیده

است زمانی که دلها به یاد خدا خاشع شود؟

با شنیدن این آیه کوله بار از پشت فضیل افتاد، چه بدنش به لرزه افتاده بود، از صدای سقوط کوله بار جوان متوجه فضیل شد، می‌شناخت که او سارق کاروانهاست، آمد فریاد برکشید که فضیل گفت: فریاد نزن که فضیل توبه کرده. وی بعد از توبه از مقربان درگاه الهی شد.

غره مشو که مرکب مردان مرد را در تنگنای بادیه پی‌ها بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش گاهی به یک ترانه به منزل رسیده‌اند

۲. سوره حدید، آیه ۱۶.

۱. سوره نور، آیه ۳۷.

خود فراموشی، معلول فراموشی خداست

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ * وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱﴾ ای گروندگان! پرهیزگار باشید خدا را و باید بنگرد هر کس، که برای فردایش چه پیش فرستاده، پرهیزگار باشید خدا را، خداوند بر آنچه می‌کنید آگاه است، مبادا باشید از آنان که خداوند را فراموش کردند، در نتیجه خویشتن را از یاد بردند، اینان گنه کارانند.

تنها آیه‌ای است که دوبار در آن توصیه به تقوی شده است: اتقوا الله به صورت یک پراتز و در میان این پراتز، این جمله که «باید بنگرد هر کس که برای فردایش چه پیش فرستاده»؛ راستی افسوس بر انسان که چون مسافرتی چند روزه را در پیش دارد، لوازم و زاد راه را پیش بینی کرده و تهیه می‌نماید. در سال یکی دو روز دکانهای شهر بسته می‌شود، مردم آزمند و هراسان به تهیه زاد فردا می‌کوشند.

غفلت با آدمی چه می‌کند که توشه ابدیت خویش را از یاد می‌برد. از عدم معامله یک روز هراسان است و حال آن که از بستگان و همسایگان به

تمنی توان نشست و ابدیتی که کس را توان دستگیری دیگری نیست، چگونه فراموش می‌کند.

بنگر ای عزیز که بعد از این انتباه می‌فرماید: مباحثید از آنان که فراموش کردند خدا را، در نتیجه خویشتن خویش را از یاد بردند. دانی که در بیماری آلزایمر، بیمار چه می‌کشد؟ نه کسان را می‌شناسد و نه شهر و دیار خویش و نه خاندان و فرزندان را، حتی نام خود را از یاد برده. این بیماری با مرگ به پایان رسد. وای بر آن انسانی که ابدیت خویش را به بازی گرفته. از فقر بی‌انتها، از درد بی‌درمان، از پریشانی بی‌سامان، که او را در پیش است بی‌خبر مانده. این بدبختی را خداوند معلول فراموشی یاد خود دانسته است. زهی غفلت از پندارهای شیطان ز، شهر و دیار خود را فراموش توان کرد، پدر و مادر را از یاد توان برد، با فرزندان خود پشت توان نمود، اما مبدأ و مقصد، رازق و ربّ، اول و آخر خود را چگونه از یاد توان برد؟!

از خدایت چاره هست از قوت نی	چاره هست از دین و از طاغوت نی
ای که صبرت نیست از دنیای دون	صبر چون داری ز نعم الماهدون؟
ای که صبرت نیست از پاک و پلید	صبر چون داری از آنکت آفرید؟
ای که صبرت نیست از ناز و نعیم	صبر چون داری ز الله کریم؟
ای که صبرت نیست از فرزند و زن	صبر چون داری ز حی ذوالمنن؟
کو خلیلی کو برون آمد ز غار	گفت هذا ربّ! پس کو کردگار؟
من نخواهم در دو عالم بنگریست	تا بدانم کاین دو مجلس وان کیست؟

بی تماشای گل رخسار او گر خورم نان گیردم اندر گل
 بی تماشای صفت‌های خدا کی خورم نان؟ در گلو گیرد مرا
 چون گوارد لقمه بی‌دیدار او؟ بی تماشای گل رخسار او
 جز به امید خدا زین آبخور کی خورد یک لحظه غیر از گاو و خر

(مولوی)

بر سر سفره‌ای از خون مادر در رحم، و از شیر او در کودکی و زان پس
 گسترده سفره‌پرباری در طبیعت؛ نشستن و خوردن و آشامیدن و سفره‌گستر
 را از یاد بردن بس شکفت است!!

و این حالت کسانی را شامل می‌گردد که روی از خالق و رازق خویش
 برتافتند و دست در دست شیطان نهادند و یاد خداوند را فراموش کردند.

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَ
 إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ * حَتَّىٰ إِذَا
 جَاءُنَا قَالَ يَا أَيُّهَا بَنِيَّ وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَبْسُ الْقَرِينُ﴾^۱

هر آن کس از یاد خداوند اعراض نمود، شیطانی را بر او می‌گمارم
 که با او همه جا همراه است و این شیاطین مادام او را از راه راست
 باز می‌دارند و او همی می‌پندارد که هدایت یافته است، تا بدانجا که
 چون به سوی ما آمدند، شیطان را گویند: ای کاش میان ما و تو دوری
 دو خاور بود و چه زشت همراهی بودی تو.

۱. سوره زخرف، آیات ۳۶-۳۸.

این ملاقات ناپسند را اعراض از یاد حق تعالی در دنیا ثمره بدست آورد، که هم در معامله، زندگی دنیا را باخت، و هم ابدیت خود را به آتش کشید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ آن کس که از یاد من غافل شد زندگی را بر او تنگ گردانم

و روز رستاخیز او را نابینا محسور گردانم.

آدمی را این معرفت بود که خالقش همه جا با اوست، همنشین و شاهد و حاضر و بصیر است، چگونه توان او را فراموش کرده و بسا می تواند حضرت باطن را در اسم ظاهر به تماشا نشیند:

«ذَكَرُوا اللَّهَ فِي كُلِّ مَكَانٍ فَانَّهُ مَعَكُمْ»؛^۲ همه جا خدا را یاد کنید چه

او در همه جا با شماست.

چون با تو بوم مجاز من جمله نماز چون بی تو بودم نماز من جمله مجاز

(بوسعید ابوالخیر)

«كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ اللَّهُ فِيهِ ذِكْرٌ فَلَعُوْ وَكُلٌّ صَعْبٌ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَسَهُوٌ وَ

كُلٌّ نَظَرٌ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَلَهُوٌ»؛^۳ هر آن گفتار که ذکر خدا در آن نباشد

لغو و باطل است و هر خاموشی که در آن فکر و اندیشه نباشد لهو

است و هر آن نظری که همراه عبرت گیری نباشد بیهوده و بازی است.

(حضرت علی عليه السلام)

بنابراین توان گونه ای زیست که گفتار انسان یادی از او و خاموشی

۲. تفسیر صافی، ص ۴۹.

۱. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴.

انسان توجهی بدو و نگرش انسان مادام به آیات باشد، چنین انسانی در دریای یاد غوطه‌ور است، تمام علوم طبیعی را توان به سیر آفاقی تبدیل کرد، به شرط آن که، آن را علوم الهی نام نهند نه علوم طبیعی. چون در پرده برداری در هر موجود می‌توان خداوند را به تماشا نشست نه طبیعت را که در جای جای قرآن خداوند همین نکته را متذکر شده:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾؛ آیا

نمی‌نگرید بر آنچه زراعت می‌کنید؟ * آیا کشاورز شمائید یا ما؟

﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

الْمُنزِلُونَ﴾؛ آیا بر این آب که می‌نوشید نمی‌نگرید؟ آیا شما آن را از

ابر فرود می‌آورید یا ما نازل کننده آنیم؟

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾؛^۳ به راستی که خداوند شکافنده

هسته و دانه است.

اگر علم کشاورزی بر این مبنا تحصیل شود همه ذکر است و سیر آفاقی و اگر جز این باشد و آن را همه به طبیعت نسبت دهند غفلت و دنیاداری است.

﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾؛^۴

چهارپایان را برای شما آفرید که در آنها وسیله پوشش و منافع

دیگری است و از گوشت و شیر آنها می‌خورید.

۱. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴. ۲. سوره واقعه، آیات ۶۸ و ۶۹.

۳. سوره انعام، آیه ۹۵. ۴. سوره نحل، آیه ۵.

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ
دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾^۱ و برآستی برای شما عبرت افزاست
در چارپایان، می آشاماند شما را از آنچه در شکم آنها پرورده
می شود از میان سرگین و خون، شیری ناب و گوارا برای نوشندگان.
علم دامداری را اگر بر این مبنا بیاموزیم همه اوراق دفتر آن ذکر و یاد
خداوند است و صد افسوس که ما اینها را علوم طبیعی می دانیم.
خیز تا بر کلک این نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

ای عزیز! همه عالم با تو در سخن است، گر گوش باطنت باز باشد، همه
معرف خالق خویش اند و همه تسبیح او گویند:

همه عالم صدای نغمه اوست که شنیده است این صدای دراز؟

چه زشت است که در این تسبیح با ایشان هماهنگی نکنی.

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند هر روز و شبان

ما سمیعیم و بصیر و با هشیم با شما نامهربانان خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید غلغل اجزاء عالم بشنوید

چون شما سوی جمادی می روید محرم جان جمادان کی شوید؟

فاش تسبیح جمادات آیدت وسوسه تأویلها بریادت

(مولوی)

مباد تو را که در تسبیح و یاد او از ایشان با زمانی که:

«إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَذَمُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ»^۱؛ به راستی که اهل بهشت بر چیزی از کارهای دنیا اظهار ندامت نکنند مگر بر ساعاتی از عمر که در یاد خداوند نبوده‌اند.

چون می‌یابند که این همه نعمات سرمدی و جاودانی، مرهون بسا ساعات یک صدم عمرشان است و حضرت کریم با این سرمایه اندک، چنین پاداشی به آنها مرحمت فرموده، ناسپاس بنده‌ای بودیم که بیش از این در یاد او نبودیم، پس بیا و با خدای خویش این آرزو خواه:

روز و شب با تو بودم هوس است	بی تو بودن نبودم هوس است
از دو لعنت چو موسی عمران	لن ترانی نشودم هوس است
گر بخواب اندر آئی‌ام همه شب	تا قیامت غنودم هوس است
چون صراحی ز غایت مستی	سر به پای تو سودم هوس است
در خم زلفت از پریشانی	عقدۀ دل گشودم هوس است
از دل خود ز هستی موهوم	زنگ کثرت زدودم هوس است

(علی اکبر خرم)

در خلوتی به تفکر نشینم: که کجا بودم؟ و از کجا آمده‌ام؟ و هستی من از آن کیست؟

«أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا»^۲ آیا متذکر

۲. سوره مریم، آیه ۶۷.

۱. مدینة البلاغه، ص ۴۵۳.

نمی‌شود انسان، که قبلاً چیزی نبود و ما او را آفریدیم.

شگفت است بر گدایی تهی دست که هزاران سرمایه به او داده‌اند و او ولی نعمت و منعم خویش را نشناسد. زهی کفران:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا﴾^۱ و کیست

ستمکارتر از آن که به آیات پروردگارش تذکر داده شد، اما از آنها

اعراض کرد.

چشم باز و گوش باز و این عما؟! حیرتم از چشم بندی خدا

نه تنها از یاد خداوند اعراض دارند بلکه اگر در مجلسی کسی از خداوند یاد کرد، از فرط ناراحتی در هم می‌ریزند و بسا مجلس را ترک می‌کنند:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾^۲

دور افتادگانی که از نظر جغرافیایی گفتاری از وحی به گوش آنها نرسیده، بسا مورد عفو و بخشش حضرت رحیم قرار گیرند، ولی وای بر آن کس که در منزلگاه وحی زاده شده و گوشش باندای وحی آشناست، معذک از آن روی گردان است.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا﴾^۳ و کیست

گمراه‌تر از آن که به آیات پروردگار تذکر داده شد ولی روی از آن

بر تافت؟

و باش تا آن روز را بینی که متذکران را حضرت دوست بر صدر نشاند و

۲. سوره زمر، آیه ۴۴.

۱. سوره سجده، آیه ۲۲.

۳. سوره سجده، آیه ۲۲.

مدبران را با قهر براند:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا

الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۱

و اندرز داد رسول خدا ﷺ که: «تَرَكَ الذِّكْرَ يُمِيتُ النَّفْسَ»^۲.

«ما مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَبْرَارٌ وَفُجَّارٌ فَيَقُولُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳: «نیست هیچ مجلسی که جمع شوند و

برخیزند در آن خوبان و بدان، درحالی که یادی از خداوند عزّ و جلّ در آن

مجلس نباشد، مگر آن که روز قیامت آن مجلس برایشان حسرت باشد.

(امام صادق علیه السلام)

چون یاد خداوند حاضر و ناظر کردی، پرده برگیرند و حضور و نظارت او را

بر خود به تماشا نشینی و وای بر ترک یاد او، که چون یاد ترک شد، در خاطر

تو شیطان به جای خدا نشیند و فرمانده جان تو گردد، گوش دار تا از زبان

قرآن شنوی:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَ

إِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۴ و هر کس

از یاد خداوند رخ بر تافت، بگمارم بر او شیطانی که همه جا با

اوست و آن شیطان زان پس او را از راه خدا بازدارد و پندارند که

هدایت شدگان اند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۵.

۲. مجموعه ورام، ج ۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶.

۴. سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ

الْقَرِينُ﴾^۱ تا آنگاه که به سوی ما بازآید [خطاب به شیطان] گوید: ای

کاش میان من و تو دوری مشرقین بود، وه که چه همراه بدی هستی.

گه گاه نسائم بهاری بر جوانه‌های برگهای نورس می‌وزد و آنها را به لرزش می‌آورد، زان پس می‌بالند و رشد می‌کنند و شکوفه‌ها برمی‌آورند و به میوه می‌نشینند و اما همین نسائم به تخته سنگهای کوه‌ها می‌گذرند نه تنها اهتزاز می‌دهد در آن جمادها نمی‌بیند، بلکه ذرات خاک گونه‌ای که امید رشد در آنها هست از آنها برمی‌دارند، این جمود را پایانی نیست، بنگر این صحنه را در این آیات:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ

لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۱﴾ اللَّهُ نَزَّلَ

أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ

رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي

بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۲۲﴾ آیا آن کس که خدا

سینه‌اش را گشود برای پذیرش اسلام و هم او در مسیر نورانی

پروردگارش درآمد، [با کافران یکسان است] و وای بر آن سنگدلی

که از پذیرش یاد خدا غافل است، هم اینان در گمراهی آشکاری

قرار دارند؛ این است هدایت پروردگار که راه می‌نماید آن کسی را

۲. سوره زمر، آیات ۲۱ و ۲۲.

۱. سوره زخرف، آیه ۳۸.

که خواهد * خداوند بهترین گفتار را کتابی متشابه فرو فرستاد و
مکرر به لرزه می آورد جلود آنان را که از خداوند ترسانند، و سپس
می آرامد پوست های آنها و دلهايشان به سوی یاد خدا، این است
هدایت او که هر آن کس را که خواهد هدایت می کند و هر آن کس را
که گمراه نمود دیگر هدایت کننده ای برای او نمی یابی.

ماهیان را بحر نگذارد برون	خاکیان را بحر نگذارد درون
اصل ماهی ز آب و حیوان از گل است	حیله و تدبیر اینجا باطل است
قفل زفت است و گشاینده خدا	دست در تسلیم زن و اندر رضا
دزه دزه گر شود مفتحها	این گشایش نیست جز از کبریا
چون فراموش شود تدبیر خویش	یابی آن بخت جوان از پیر خویش
چون فراموش خودی یادت کنند	بنده گشتی وانگه آزادت کنند
از خودی بگذر که تا یابی خدا	فانی حق شو که تا یابی بقا
گر تو را باید وصال راستین	محو شو والله اعلم بالیقین

(مولوی)

ای عزیز! دو چشم داری معذک در یک لحظه دو چیز را نتوانی دید، دو
گوش داری، معذک در یک لحظه به دو سخن توجه نتوانی کرد. دل نیز
چنین است که سرای دو محبوب نمی تواند باشد، می بینی که حداقل در
دقایق نماز، که وقتی برای ذکر خاص حق تعالی است، محبوبها به جای
محبوب ازلی حضور یابند و دمی تو را با خدا تنها نگذارند، بنگر تا مزاحمان
کیانند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾^۱

ای گروهندگان! اموال و اولادتان شما را از یاد خداوند باز ندارد.

امید که تو ای خواننده عزیز! از این گروه نباشی، اما بنگر که در معاشرت غافلان از حق تعالی باز نمایی، و با ایشان نیامیزی، که چون قلبشان سراپرده شیطان است از زبان او سخن گویند و رفتارشان به فرمان اوست، لاجرم تو را نیز آلوده کنند:

﴿ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ ﴾^۲ آنسان را که

دلشان از یاد ما غافل است و پیرو هوای خویشند اطاعت مکن.

نام محبوب

چون آتش عشق را زبانه پدید آمد، نخست به آشنایی نام او روی می‌آوریم؛ و چون نامش را دانستیم، در فرهنگ زبان زیباترین لغت و شیرین‌ترین واژه آن نام است: «یا مَنْ ذِكْرُهُ حُلُوٌّ».

دید مجنون را یکی صحرا نورد	بر بروی پشته‌ای بنشسته فرد
صفحه‌اش از خاک و انگشستان قلم	بر بروی خاک هی می‌زد رقم
گفت کای مجنون بیدل چیست این؟	می‌نگاری نامه بهر کیست این؟
گفت مشق نام لیلی می‌کنم	خاطر خود را تسلی می‌کنم
چون میسر نیست با من کام او	عشق بازی می‌کنم با نام او

(عطارد)

۲. سوره کهف، آیه ۲۸

۱. سوره منافقون، آیه ۹.

بر پدرت رحمت فرست، گر نامت را از اسماء الله یا اسماء ائمه برگزیده است؛ چه گر آنها را دوست نمی‌داشت دل‌بندش را به نام آنها نمی‌خواند، در آن خانه که آهنگ این نام‌ها طنین انداز است، خاکش آسمانی پر ستاره است. حال که تو را بر نام‌های او آشنایی افتاد، آنها را به آسانی رها منما. بر سر هر سفره در آغاز و انجام، بر نوشیدن هر جام، بر خروج و دخول منزل، در دم هنگام سفر و ورود در حضر، در ابتدای خواب و بیداری، دهانت را با نام دوست شیرین نما:

ای نام تو بهترین سرآغاز بی‌نام تو نامه کی کنم باز؟
ای کار گشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند

(نظامی)

بعضی را عقیده بر این است که هر نام از محبوب که در کام تو شیرین‌تر آید، با هم او عشق ورز و دهانت را خوش بو نما، این تو و این دعای جوشن کبیر با هزار نام دلکش. گر گلچینی، این گلزار بسم الله:

در آن زمین که نسیمی وزد ز طره دوست چه جای دم زدن از نافه‌های تاتار است؟

(حافظ)

«یا سُورِ العارِفین، یا مُنْجیَ المُحِبِّین، یا اُنیسَ المُریدین، یا حَبیبَ التَّوَّابین، یا رازِقَ المُقَلِّین، یا رِجاءَ المُذنبین، یا قُرَّةَ عَینِ العابِدین، یا مُنْفِئَ عَنِ المَکْرُوبین، یا مُفَرِّجَ عَنِ المَغمُومین، یا إِلَهَ الأَولِین والآخرین»^۱.

۱. جوشن کبیر، بند ۵۳.

این اسمائت چه می‌گویند؟

گر عارف به منی شادمانیت منم، گر عاشقم هستی آرزویت منم، گرم اراده کردی اینت من، گر بنده تائبی دوستت من، گر کمبودی داری بر طرف کننده کمبودت من، و گر دامن آلوده گناه است امیدت من، گر اهل عبادتی نور چشمت من، و گر تو را غمی است، غمگسارت من، زداینده سختی‌ها همه منم، خدای اولین و آخرین من، به راستی که این اسماء در کامت شیرین نیست؟ چه کمبود داری که بود تو آنجا نباشد؛ هزار اسم با هزار جلوه در این دعای گرانقدر را توانی به تماشا نشینی، بنشین که تماشاگاه اینجاست:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

(حافظ)

به خاطر دارم در مجالس حضرت آیت الله انصاری قدس سره، منحصراً یک بند از این دعا خوانده می‌شد و یاران حدود نیم ساعت، در سکوت مجلس، در اقیانوس این اسماء شناور بودند:

به تو دل بستم و غیر تو، کسی نیست مرا	جز تو ای جان جهان ملتمسی نیست مرا
عاشق روی توأم ای گل بی‌مثل و مثال	چه توان کرد که بانگ جرسی نیست مرا
با تو هستم ز تو هرگز نشدم دور ولی	به خدا غیر تو هرگز هوسی نیست مرا
پرده از روی برانداز به جان تو قسم	غیر دیدار رخت ملتمسی نیست مرا
گر نباشی برم ای پردگی هر جایی	ارزش قدس چو بال مگسی نیست مرا
مده از جنت و از حور و قصورم خبری	جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا

(امام خمینی)

این دعا راز و نیاز عاشقانه است و این سخن عشق که حافظ فرمود:
 از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند
 چون اسما الله هر یک نمایانگر صفتی از محبوب است و این دکان را
 هزاران متاع بنگر، تا تو نیازمند کدام متاعی. آن که با صد هزار جلوه خود را
 به تماشا نهاده، هر جلوه را بایی است؛ تا بر خود نظاره کنی، تا نیازت را باید
 کجا بری، اگر فقرت به تنگنا کشیده، بر در خانه غنی کوب و گر بیماری
 داری، بر در خانه طبیب و گر ضعف می آزارد، بر در خانه قوی، گرت تنهایی
 خسته کرده بر گوی: «یا مُونس کُلِّ وَحید» و گر رانده دیگرانی بر گوی:
 «یا ملجاء کُلِّ طَرید».

می نگری که از هزار باب در به روی تو گشوده اند، حیف نباشد که تو را با
 هیچ باب از این ابواب آشنایی نباشد! اما چون درباره رضایت در صفحات
 گذشته سخن رفت به دنباله حدیث پردازم.

دنباله حدیث

«یا اَحْمَدُ اِنْ اَحْبَبْتَ اَنْ تَكُونَ اَوْرَعَ النَّاسِ فَارْزُقْ فِي الدُّنْيَا وَارْغَبْ فِي الْاٰخِرَةِ فَقَالَ: اِلٰهِي فَكَيْفَ اَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: خُذْ مِنَ الدُّنْيَا كِفَافًا مِنْ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَاللِّبَاسِ وَ لَا تَدَّخِرْ شَيْئًا لِعَدُوِّكَ عَلَيَّ ذِكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ اَدُوْمُ عَلَيَّ ذِكْرِكَ؟ فَقَالَ: بِالْخُلُوَّةِ عَنِ النَّاسِ وَبُعْضِكَ الْحُلُوِّ وَ الْحَامِضِ وَ فِرَاقِ بَطْنِكَ وَ بَيْتِكَ مِنَ الدُّنْيَا.»

بی میلی به دنیا و رغبت به آخرت

«یا اَحْمَدُ اِنْ اَحْبَبْتَ اَنْ تَكُونَ اَوْرَعَ النَّاسِ فَارْزُقْ فِي الدُّنْيَا وَارْغَبْ فِي الْاٰخِرَةِ»؛ ای احمد! اگر خواهی پرهیزگارترین مردم باشی، به دنیا بی رغبت و به آخرت علاقمند باش.

بدو باید دانست که دنیا چیست و کجاست و آخرت کجاست و هر یک با سرنوشت انسان چه ارتباطی دارند، عبور انسان از بدو ایجاد عالم هستی بطن مادر است و زان پس دنیا است، و بعد از مرگ عالم برزخ و زان پس قیامت و پایان سیر، بهشت و یا جهنم است. دنیا به معنی، پایین و نزدیک و یا پست، در زبان فارسی به کار رفته است، چون گام اول تکلیف در آنجا برداشته می شود، و نسبت به تکامل آن منزل نزدیک است آن را دنیا

گفته‌اند و چون نسبت به آخرت و عظمت آن بسیار کوچک و ناچیز است آن را مقام و منزلتی پست دانسته‌اند:

دینی آن قدر ندارد که بر او رشک برند یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب‌نظرند

(سعدی)

در این گونه از اشعار، شاعر مقایسه‌ای دارد دنیا را با آخرت:

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش

(حافظ)

سرای طبیعت دنیای مذموم است!

سرای طبیعت را که خداوند فرموده توقف کن و بنگر که نشانه‌های مرا در آنجا بینی:

﴿ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾^۱ در زمین بس نشانه‌هاست برای

اهل یقین.

﴿ وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا

مُعْرِضُونَ ﴾^۲ چه بسا از آیات در آسمانها و زمین را که از آنها

می‌گذرند و توجهی به آنها ندارند.

انشاء الله که تو خواننده عزیز از آنها نیستی و گرنه کتاب مرا به مطالعه

نمی‌نشستی، اجازه فرما از گذشته از یاد رفته خاطرهای را به یادت آورم، قبل

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۰. ۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۵.

از آمدن به دنیا عالمی را گذرانیدی که در آن با خداوند خویش عهد بستنی که امانات او را با جان و دل نگاه داری، و در آنها خیانت نکنی، تعهدی که کوه‌ها و آسمانیان از نگاه داری آن به هراس بودند، اما تو چون عشق وصال در سر بود رنج پذیرش و سختی راه را رعایت نمودی و بس به خود ستم کردی، وای عاشق را که جز معشوق نبیند و خویشتن فراموش نماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱

به راستی که ما امانت را عرضه داشتیم بر آسمانها و زمین و کوه‌ها از حمل آن اعراض کردند. انسان آن را پذیرفت و به راستی که او نادان بود و به خود ستم کرد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ)

بصیر بود تو را بصیر نمود، سمیع بود و تو را سمیع نمود و تو را قدرت بخشید و عالم بود و تو را علم داد و سایر صفات خویش تا به دنیا آیی و با این امانات به تماشای آیات او بنشیننی و دنیای تو را تجلی گاه اسماء خود قرار داد تا در آینه عالم طبیعت رخساره دلربای او را مشاهده کنی:

«وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»: ^۲ به اسمائت، آن

اسمائی که پر کرده همه اشیاء عالم را.

۱ . سوره احزاب، آیه ۷۲. ۲ . دعای کمیل

و چون با کوله بار امانات عازم دنیا بودی، تعهدی دیگر را به امضاء
نشستی:

﴿الَّتِي بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^۱ [خداوند خطاب به انسان فرمود: آیا

نیستم پروردگار شما؟ همگی گفتند: بلی.

به راستی که عشق چه بر سر آدمی می آورد.

همه عمر سر ندارم من از خمار و مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست

تو نه مثل آفتابی که حضور و غیب افتد

دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی

چه حکایت از فراق که نداشتیم ولیکن

تو چو روی باز کردی در ماجرا بستی

دل دردمند ما را که اسیر توست یارا

به وصال مرهمی نه چو به انتظار خستی

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش ما را

تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی

دل هوشمند باید که به دلبری سپاری

که چو قبله‌ایت باشد به از آن که خود پرستی

(سعدی)

چون عالم طبیعت نوشتار اوست قداست آن کم از قرآن نیست که گفتار
اوست

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

(شبهت‌ری)

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾؛^۱ نیست، هیچ چیزی جز این که

تسبیح می‌کند خدا را.

نمی‌خواهی در این تسبیح با آنان هماهنگ باشی، تعداد آیات آفاقی
چندین هزار برابر آیات قرآن است، چند به مطالعه آنها نشستنی؟ عاشق گر
معشوق را گوید: نگاهی به من نما شایسته است چرا که همه وجودش فقر
محض هست.

اما اگر معشوق گوید: چرا مرا نمی‌نگری والله که چه ناز دارد:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ﴾^۲

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

سبزه خط تو دیدیم به صحرای وجود به تماشاگاه آن مهر گیاه آمده‌ایم

(حافظ)

دانی که آیه به معنی نشانه است. در قرآن چند نشانه برای یافتن کوی
خود تو را داده است و چند جای فرموده: تعالوا و چند جای فرموده سارعوا و
چند جای سابقوا. پس برخیز به تمنای او تا با یکدیگر این راه را سپریم.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۵.

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

تماشای حضرت رزاق

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾؛^۱ بر

زراعت خود نمی‌نگرید، آیا کشا و رز شما نید یا ما؟

جای اندیشیدن نیست؟ که بذری را در دل خاک رها کنید نه دیگر آن را می‌بیند و نه بر آن تسلط دارید، دیری نمی‌گذرد که از آن دو جوانه سر برآرند، یکی رو به بالا و دیگر رو به پایین آورند. آن به طرف کسب نیاز خود و دیگری برای گسترش سفره غذای تو. اینطور نیست که:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾؛^۲ به راستی که خداوند شکافنده

هسته و دانه است.

کدام درخت از میوه خود ارتزاق می‌کند؟ ماه‌ها در کار است تا ببالد و شکوفه برآرد، و میوه‌های خود بپرورد و بر سر سفره تو آورد، هوای نفس تو را نیز تصفیه نماید. در این اعمال دست تو در کار است یا دست مبارک حضرت رزاق. اینطور نیست که:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار

(سعدی)

دانی که اینان برای خود عالمی دارند، بعضی نر و بعضی ماده‌اند، ازدواج دارند، حاملگی دارند، زایش و رویش دارند، بنگر که خداوندت به این نگاه دستور می‌دهد:

۱. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴. ۲. سوره انعام، آیه ۹۵.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾^۱

آیا نمی‌نگرید به سوی زمین که بسیار رویانیدیم در آن از هر زوج
بخشنده را.

سپس فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً»؛ این نشانه‌ای است برای دیدار من.

و جای دیگر:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ

صِنَوَانٌ وَعَيْرٌ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضٌ بِغَضِّهَا عَلَى بَعْضِ

فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲ و در زمین قطعاتی

مجاور و نزدیک یکدیگرند، [می‌بینی] در آنها باغهایی از انگور و

زراعت و نخل‌های گوناگون که همگی از یک آب سیراب می‌شوند،

که بعضی را بر بعضی فضیلت است در میوه، به راستی که در این

نشانه‌ایست برای خردمندان.

گویی هر درخت فرشته‌ای ست که آنچه به او گفته‌اند از آن تخطی

ننماید و از عظمت پروردگار خویش هراسان است:

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳ هراسانند از

پروردگارشان از آن مقام برتر و انجام می‌دهند آنچه به آنها امر شده

است.

و ه چه شگفت‌انگیز است در یک باغ و در یک سرزمین و یک خاک و

۲. سوره رعد، آیه ۴.

۱. سوره شعراء، آیه ۷.

۳. سوره نحل، آیه ۵۰.

یک آب و یک آفتاب، در زیر سایه‌هایی شکر بخش نخل‌ها، درختی دیگر
 لیمو ترش تقدیم دارد، و دیگری پرتقال و دیگری لیموی شیرین:

﴿تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱

شاخها دختر دوشیزه باغند هنوز	باش تا حامله گردند به انواع ثمار
عقل حیران شود از خوشه ززین عنب	فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
بسندهای رطب از نخل فرو آویزد	نخلبندان قضا و قدر شیرین کار
تا نه تاریک بود سایه انبوه درخت	زیر هر برگ چراغی بنهد از گلنار
سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی	هم بدان گونه که گلگونه کند، روی نگار
شکل امروز تو گویی که به شیرینی و لطف	کوزه‌ای چند نبات است معلق بر بار
هیچ در به نتوان گفت چو گفتمی که به است	به از این فضل و کمالش نتوان کرد اظهار
جشو انجیر چو حلواگر استاد که او	حب خشخاش کند در غسل و شهادت به کار
آب در پای ترنج و به و بادام روان	همچو در زیر درختان بهشتی آنهار
گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین	ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار

(سعدی)

این در قصیده جناب سعدی، نام ده درخت باربر و سایه‌افکن را به خاطر
 آورده، خدا داند تا امروز چند میوه دیگر را خداوند رزاق بر سر سفره آدمی
 نهاده، زان پس فرماید:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است	دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۰.

برگ درختان سبز آفرید چرا که روان آدمی با رنگ سبزش آرامش است:
 ﴿ وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ
 مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴾^۱؛ و بنگری زمین را خشک و بی بر، آنگاه که
 باران بر آن نازل کردیم، حرکت نمود و به اهتزاز درآمد و روئید در
 آن بس گیاه زیبا.

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ
 لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴾^۲؛ آیا ندیدی که خداوند نازل فرمود از آسمان آب را و
 گردانید زمین را سبز و زیبا به راستی که خداوند دقیق و آگاه است.
 همانگونه که لباس بهشتیان را نیز از سندس و استبرق سبز بردوخت:
 ﴿ عَلَیْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اسْتَبْرَقٌ ﴾^۳

بر بالای بهشتیان دیبای سبز و حریر زیبا بر دوخت و حتی تکیه‌گاه و
 رامش ایشان را بر تخت‌های منزلگاه، از استبرق و مخمل سبز آرایش داد:
 ﴿ مُتَّكِنِينَ عَلَى رُفُوفٍ خُضْرٍ وَ عَبَقَرِيِّ حِسَانٍ ﴾^۴؛ بر رُفُوفِ سبزو
 بساطی زیبا تکیه زده‌اند.

بینی که خداوند از آن جمال و زیبایی که تو را در بهشت وعده فرمود،
 نموداری از آن را اینجا تو را نموده، تا تو را به طلب آن برانگیزاند و چون خود
 حضرت جمیل است، از آن جمال پرتوی برای آشنایی با خود نشانت دهد.
 به راستی که باغهای زیبا چه هیجانی در جان آدمی برانگیزاند؟ خانه و

۱. سوره حج، آیه ۵. ۲. سوره حج، آیه ۶۳.
 ۳. سوره انسان، آیه ۲۱. ۴. سوره الرحمن، آیه ۷۶.

کاشانه را هر از چندی ترک کنیم و بس راه سپریم، تا ساعتی به درختان سرسبز سر بر آسمان آورده بنگریم و در سایه دل انگیز آنها دمی بیارامیم، گل‌های صد رنگ را چند نقش به آرایش نشسته، و عطر دل انگیز آنها را کدام نقاش پراکنده:

خیز تا بر کلک این نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

همه ساله در بهاران چند خرج باغچه کوچک منزل خود نمایی؟ و شهرداری‌ها چند بودجه برای جمال و زیبایی شهرها به مصرف می‌رسانند، تا رامش بر جان شهروندان بخشند. گر خواهی جمال خدا را در بهاران به تماشا نشینی باز به خدمت سعدی در آئیم و با او سری به باغهای شیراز زنیم.

وقت گل

بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق	نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند	نه همه مُستمعی فهم کند این اسرار
که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟	یا که داند که برآرد گل صدر رنگ از خار؟
وقت آن است که داماد گل از حجله غیب	بدر آید که درختان همه کردند نثار
باش تا غنچه سیراب دهن باز کند	بامدادان چو سر نافه آهوی تثار
باد گیسوی درختان چمن شانه کند	بوی نسرين و قزنفل بدمد در اقطار
ژاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر	راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار

باد بوی سمن آورد و گل و نرگس و بید در دکان به چه رونق بگشاید عطار
خیبری و خطمی و نیلوفر بستان افروز نقش‌هایی که در آن خیره بماند ابصار
ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن همچنان است که بر تخته دیبا دینار

(سعدی)

دیدگاهی اینگونه بر حیات گیاهان که تجلی گاه حضرت حی و رازق و جمیل است، خود از بالاترین عبادات است و تحصیل در رشته کشاورزی و تدریس، با این دید همه در معارف الهی و توحیدی است.

و اگر تو را این جمال و زیبایی دنیا رهنمون گردد، که خالق این همه جمال و زیبایی، بهتر از اینها را دارد و تواند بیافریند، باغهای بی‌خزان، و گلبن‌های بی‌برگریز، جوانی که پیری به دنبال نداشته باشد، حیاتی بی‌مرگ؛ و این نمود دنیا تو را بر بود حیاتی دیگر رهنمون گردد، دل از اینجا برداری و بدانجا سپری:

﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱ هر آینه دانستید این

دار نخستین را، پس متذکر نمی‌شوید؟

«العجب کلّ العجب لمن انکر النشأة الآخرة و هو یری النشأة

الاولی»^۲؛ شگفتا، شگفتی بس عظیم از برای آن کس که منکر حیات

آخرت می‌شود، در حالی که حیات نخستین اینجا را مشاهده می‌کند.

اما بدان که جمال و زیبایی دنیا مسطوره‌ای ست محدود و بویی از عطراستان آن سرای نامحدود، که درک آن در این سرای ناممکن است و

۲. تفسیر صافی.

۱. سوره واقعه، آیه ۶۲.

این مطلب را جمال آفرین آن سرای چنین فرموده:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ﴾^۱

سوی شهر از باغ شاخی آورند باغ و بستان را کجا آنجا برند؟
خاصه باغی کان فلک یک برگ اوست بلکه آن مغز است و این عالم چو پوست
برنمی‌داری سوی آن باغ گام؟ بوی افزون جوی و کن دفع زکام
تا که آن بو جاذب جانت شود تا که آن بو نور چشمانت شود
چشم نابینات را بینا کند سینه ات را سینه سینا کند
(مدلوی)

اندیشگاه دیگر

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲ به راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و
شد شب و روز نشانه‌هاست برای خردمندان.

دیدار آیتی عظیم به تعداد شبانه روزهای عمرت، درنگی کوتاه که این
رامش را که برای من آفریده است؟ کدام آفریده جز آفریدگار در کار بود،
دستی از آغاز آفرینش، دستی مهر پرور، تا تو شبها در یک سکوت مطلق
بیارامی و روزها با نشاطی کامل به اکتساب پردازی، محصول نظمی عظیم
در گردش سیارات، تا حکمت حضرت ناظم را به مشاهده نشینی:

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

۱. سوره سجده، آیه ۱۷.

﴿ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجْمَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾^۱؛ مسخر ساخت برای شما شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان را که همگی در تسخیر او هستند، به راستی که در این نشانه ایست برای اندیشمندان.

در لغت «لکم» چند لطف بینی؟ حضرت پروردگارت گوید: این گردش ماه و خورشید و ستارگان، حرکت این کارخانه عظیم، آفرینش شب و روز، همه برای تو است و تو گر اهل تفکر باشی بنگری، دست مهر پرور پروردگارت را همه صبح و همه شب به تماشا نشینی، هر حرکتی محرک می‌خواهد، کدام راننده، پشت فرمان نشسته، حرکتی قرین حکمت و نظم، شگفتاگر نیاندیشی!

آنگاه که بعد از تهجد، چشم به افق دوخته و در انتظار طلعت عروس آسمانی، زمانی که طلعه جانبخش جمالش، آسمان خاور را نور بخشید، دست مهر پرور کدام مهربان را با آن می‌بینی، به راستی که آنان که همه چیز می‌بینند و خدا را نمی‌بینند چه ظلم با خویشان می‌کنند:

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴾^۲؛ کیست ستمکارتر از آن که او را به آیات پروردگارش یادآوری کردند و از آنها اعراض نمود؟ و آنچه نمود را فراموش کرد؟ به راستی که ما بر دل‌های ایشان حجابی آفریدیم

۲. سوره کهف، آیه ۵۷.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲.

تا نفهمند، گوشه‌های ایشان از پذیرش حق بس سنگین است و گری
ایشان را به راه هدایت خوانی، برای ابدیت هدایتی نخواهند یافت.
آغازین روز این حرکت منظم از چه زمان بود؟ مسلّم هنوز انسان در این
کره خاکی آفریده نشده بود، معمولاً در پذیرایی‌های با شکوه چندین روز در
کار پذیرایی میهمانان هستند، هنوز نیامده بودی که منظومه شمسی برای
پذیرایی تو در کار آمد، در علم تکامل اعتقادشان بر این است که اواخر
دوران چهارم، مقدم مبارک انسان کره خاکی را زینت بخشید.

شب از بهر آسایش توست و روز	مه روشن و مهر گیتی فروز
سپهر از برای تو فراش وار	همی گستراند بساط بهار
اگر باد و برف است و باران و میغ	و گر رعد چوگان زند، برق تیغ
همه کار داران فرمان برند	که تخم تو در خاک می‌پرورند
خور و ماه و پروین برای تو آند	قنادیل سقف سرای تو آند

(سعدی)

﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَّ فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِن فِي ذَلِكَ
لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱ آیا ندیدند که ما قرار دادیم شب و روز را،
که در شبها بیارامند و روز روشن‌گر ایشان باشد، به راستی که در این
نشانه‌هاست برای گروندگان.

خوب به تماشای این آمد و شد نشستن، و اندیشیدن در نظم امور دنیا،
خود عبادت است که دیدی خداوند در چند آیه امر به تفکر در آن می‌فرماید.

۱. سوره نمل، آیه ۸۶

آیتی دیگر در طبیعت باد و باران

دانی که:

﴿مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱ همه چیز با آب زنده است. و حیات وابسته به آب است.

برای مثال: بعد از تحقیقات در کره ماه، معلوم گشت که آنجا قطره آبی هم وجود ندارد، در نتیجه آنجا حیاتی نیست، نه حیات گیاهی و نه حیوانی و نه انسانی؛ و در این قرن بود که ماه جمال پنداری خود را از دست داد و بشر به جمال واقعی منزلگاه خود پی برد. آنان که برای تحقیق به کره ماه رفتند گفته بودند: که در جوّ زیباترین ستاره، زمین است و نام آن را مروارید آبی نام نهادند. چرا که جوّ اطراف زمین آن را به رنگ آبی می‌نماید، خوب ما انسانها در حالی که نیاز شدید به آب داریم، آبی هم نیستیم. آب می‌تواند هم مُحیی و هم ممیت باشد، قوت ما هم در تمام شئون وابسته به آب است. حضرت پروردگار رزاق و محیی آنگونه مقدر فرمود که: تو در خشکی بمان و زندگی نما، من خودم آب را از دریا برای تو و زراعت و انعامت منتقل می‌کنم. یکی از هنرها در مسئله تجارت و انتقال، هنر بسته بندی است. آب را خداوند در بسته بندی جهت انتقال به سه صورت منتقل می‌کند. بخار و مایع و جماد، یعنی ابر و آب و برف و یخ، به شکل بخارش درآورد تا

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

راه و رسم پرواز برایش آسان باشد و به شکل مایعش درآورد تا بر سر سفره گسترده گیاهان نشیند و به شکل جامدش درآورد تا در رسوب مخازن زیرزمینی، آب را فراهم آورد و آنگاه که به شکل بخار است در دست باد به بازی گرفته شده و به سوی سرزمینی که مقدر شده رانده می‌شود:

﴿ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا تَقَالًا سَفَّاهُ لِيُبَدِّلَ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾^۱ و هم اوست که فرستاد بادهای را بشارتی از رحمتش تا ابرهای سنگین بار را بردارند و زمین مرده را حیات بخشند و آب را بر آن نازل نمایند، زان پس بیرون آوریم با آن، همه گونه میوه‌ها را. اینگونه مردگان را هم زنده می‌کنیم.

عزیزا! در این برنامه: علم، حکمت، رزاقیت، رحمت و قدرت حضرت پروردگار را چگونه به تفکر نشینی؟ بعضی در زندگانی موری آسمانی را ببند، و بعضی دیگر آسمان را به موری نمی‌انگارند:

﴿ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾^۲ بسا روی گردانند از نشانه‌های ما در زمین و اندیشه در آنها بغیر از حق. خوش بر آن بینایان ژرف نگر را که شیئی را ندیدند، جز آن که در آن شیئی خدا را به تماشا می‌نشینند:

۱. سوره اعراف، آیه ۵۷. ۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۶.

هرسو که دویدیم همه سوی تو دیدیم هر جا که رسیدیم، سر کوی تو دیدیم
هر نقطه که بگزید دل از بهر عبادت آن قبله دل را خم ابروی تو دیدیم
از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم با باد صبا قافله بوی تو دیدیم
روی همه خوبان جهان بهر تماشا دیدیم ولی آینه روی تو دیدیم
تا مهر رخت بر همه ذرات بتابید ذرات جهان را به تکاپوی تو دیدیم
سر حلقه رندان خرابات جهان را دل در شکن سلسله موی تو دیدیم

(مغربی)

آیتی دیگر را به تماشا نشین. اگر در یک روز ابری، در گستره سطح دریا و اقیانوس بیاندیشی، دو دریا را در برابر خود بینی، یکی شور و تلخ و آلوده و یکی شیرین و ناب و پاک. پاکان بر فراز آسمان و آلودگان بر سطح دریا، این دو هرگز با هم نیامیزند و دست ربوی حضرت مبدل، ناب را از آلوده جدا کرد:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً ﴾^۱؛ هم اوست که در آمیخت دو دریا را، این یکی ناب و شیرین و آن دگر شور و تلخ. و قرار داد میان این دو حائلی و مانعی تا با هم نیامیزند.

وز آن پس این دریای تصفیه شده و ناب را در دسترس باد قرار داد، تا به هر سرزمین که صلاح داند براند. بر این آیات روشن به تفکر می‌نشینی یا از یاد پروردگارت غافل؟!!

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾^۱

هم آنان که چون به آیات و نشانه‌های پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور بر آنها نگذرنند.

گردش هر باد از معنی اوست	همچو چرخ‌ی کاو اسیر آب جوست
جنبش کف‌ها ز دریا روز و شب	کف همی بینی و دریایی عجب
ما چو کشتی‌ها به هم برمی‌زنیم	تیره چشمیم و در آب روشنیم
ای تو در کشتی تن رفته به خواب	آب را دیدی نگر در آب آب
آب را آبیست کاو میراندش	روح را روحی است کاو می‌خواندش
ماهیانیم و تو دریای حیات	زنده‌ایم از لطف‌ای نیکو صفات
عاشق صنع خدا با فر بود	عاشق مصنوع او کافر بود

(مولوی)

پس در همین دنیا نگرشی این گونه به ابر و باران، دستور خالق و فرمانروای عالم است، اینها را دنیا نتوان خواند.

آثار باستانی

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس	در پیش نهاده کله کیکوس
گفتم چه خبر داری از این ویرانه	گفتا خبر این است که افسوس افسوس!

(خیام)

﴿أَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ

۱ . سوره فرقان، آیه ۷۳.

فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ ﴿۱﴾ آیا از مشاهده آثار اقوامی که مردند
قبل از ایشان و هم اکنون در مساکن ایشان می‌گذرند، عبرت نمی‌گیرند
به راستی که در این مشاهدات بس عبرت است برای خردمندان.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد

گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را

در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

خون دل شیرین است آن می که دهد زر بن

ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان

گویند: در دو فصل که میوه‌های الوان در دسترس نبوده، برای آرایش
سفره خسرو پرویز میوه‌هایی دست ساز از طلا و یاقوت و زمرد، سفره دربار
را آرایش می‌دادند.

پرویز به هر خوانی زرین تره آوردی

کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد، زان گم شده کمتر گو

زرین تره کو بر خوان؟ رو کم ترکوا برخوان^۲

(خاقانی)

۱. سوره طه، آیه ۱۲۸.

۲. کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُیُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ کَرِيمٍ، سوره دخان، آیه ۲۵ و ۲۶.

در بنای احرام ثلاثه مصر هزاران اسیر در کار بودند، که سنگ‌های چند تُنی را از کوهستانها به احرام منتقل می‌کردند. مرحوم دکتر شریعتی می‌نگارد که در راه مشاهده این احرام، گودال‌هایی در مسیر ما بود، باستان‌شناسی که معرف آثار بود با ما بود، پرسیدم: این گودال چیست؟ جواب داد: اینها آثار باستانی نیست، کارگرانی که در کار ساختمان این احرام بودند، اغلب در اثر رنج و زحمت ضمن کار کردن جان می‌دادند، آنها را در این گودالها می‌انداختند. شریعتی می‌گوید: اتفاقاً من به همین گودالها کار دارم.

ستونهای تخت جمشید را سرگذشتی جز این نیست، در عصری که جزئیات نبوده بس شگفت است انتقال این سنگها و سپس سوار کردن روی هم، برای برپا داشتن ستونها.

بروید به تماشا بنشینید، تماشایی عبرت افزا. کو آن فرمانروایان و ستم‌کاران؟ کو آن رنجبران؟ کاخ‌های سر به فلک کشیده همگی سر به خاک نهادند. بزم‌های خسروان را آهنگ‌های باربد و نکیسا شادی افزا بودند، ولی از آن بزم‌ها، در و دیوار خرابه‌ای بر جای مانده که زبان حالشان به قول خاقانی این است:

از نوحه جعد الحق مائیم به درد سر از دیده گل آبی کن درد سر ما بنشان
تماشای این آثار اگر با این دید باشد، بس سخن‌ها دارند و بس عبرت‌ها
که بیاموزند، گوش دار زمزمه این فرسوده سنگها را، به نظر می‌رسد که اینها
نیز آیات قرآن را زمزمه می‌کنند:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ

فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتْرَاهُ
 مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ
 رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛^۱ بدانید: جز این نیست
 که زندگانی دنیا بازی و بیهوده کاری و زینت آرایبی و فخر فروشی
 میان شما و زیاد اندوزی در مال و اولاد است، و ابن به مثابه بارانی
 پر بار است که کافران از رویش باغها و مزارعشان بس به شگفت
 آیند، باری دیر نیاید این سبزی و خرمی زرد گردد و زان پس به
 همیزی تبدیل شود و مردم در آخرت به عذابی بس شدید، و آمرزشی
 از ناحیه پروردگارشان و خشنودی او مواجه شوند، و حیات دنیا
 نیست جز متاعی فریبا.

مهندسی این کاخها غفلت، ومصالح آن غارت و ملات آن حبّ دنیا است.
 اُستن این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است
 هوشیاری زان جهان است و چو آن غالب آید پست گردد این جهان
 زان جهان اندک ترشح می‌رسد تا نفرسد در جهان حرص و حسد
 گر ترشح بیشتر گردد ز غیب نی هنر ماند در این عالم نه عیب
 (مولوی)

«أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي
 مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ»؛^۲ آیا هدایت نکردیم
 شما را، چه بسا هلاک کردیم قبل از شما در سده‌های گذشته مردمی

۲. سوره سجده، آیه ۲۶.

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

راکه هم اکنون می خرامید در خانه‌هایشان، اینها همه آیات است، آیا

گوش نمی‌دارید؟

خدای داند که در این پیر سرای خاکی راه، که بر آن به آزادی پای

می‌نهید، چند مردمی خفته‌اند، که غرور شما را به بازی می‌گیرند:

چشمه که می‌زاید از این خاکدان اشک مقیمان دل خاک دان

نرگس شهلاست که در هر بهار آنچه بروید به لب جویبار

چشم بتان است که گردون دون بر سر چوب آورد از گل برون

(لادری)

خوب، گر این نظر در کار باشد، دیدار این ویران کاخها، خود ورق زدن صفحات تاریخ است و عبرت سرای اندیشمندی که در هر نگاه صدها صفحه تاریخ را به مشاهده می‌نشینند؛ و در آیات گذشته ملاحظه کردید که همه جا خداوند می‌فرماید: «بنگر و تماشا کن و دمی به عبرت نشین»، کجا این دیدارها دنیای مذموم است؟

رویش روزی روزی خواران

نگاهی عبرت‌آمیز دیگر، رویش روزی سفره گسترده خاک است برای روزی خواران، مهمانسرای که در آن بر همه گشاده است، حشرات و خزندگان و آبزیان و پستانداران و انسان، برای هر گروه سفره‌ای ویژه و خوراکی در شأن آنها:

عدیم زمین سفره عام اوست براین خوان رحمت چه دشمن چه دوست

(سعدی)

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى * كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى»؛ ^۱ آن خداوندی که زمین را برای شما آرام جایی قرار داد، و ره نمود برای شما در جای جای زمین برای ارتباط شما، و فرود آورد از آسمان باران را و به وسیله آن رویانید گیاهان مختلف را * تا هم خود تناول نمایید و هم دام‌های شما به راستی که در این بس نشانه‌ها است اهل خرد را.

چه بهره‌ها که بانگ خاک راست؟ سودی صد برابر و گاه هزاران برابر. یک هسته خرما در آن به امانت نهید، برای شما درختی رویاند که بسا سالها عمر دارد و هر ساله هزاران دانه خرما شما را تقدیم دارد، کدام درخت از میوه خود مصرف می‌کند، پرورشگاه این همه میوه را چه کسی مدیریت می‌کند؟ دست کدام کریم؟

ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم	ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند	وزین صورتی سرو بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری	که کرده است بر آب صورتگری؟

(سعدی)

نگاهی ژرف در خور یک انسان اندیشمند، وز آن پس نگاهی دیگر که در این نظم سرای، ناظم کیست؟!

«فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ

إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ^۱؛ چشمی بگردان و بنگر، هیچ

کاستی در آفرینش بینی؟ باز هم نگاهی دیگر، بینی که دیده از دیدار

عظمت‌ها زیبون و خسته به سوی تو بازگردد.

به راستی که خردمندان، در زندگانی موری آسمانی را نگرند، و مردمی

دیگر، دیدار کهکشانشان را به موری نمی‌انگارند.

تا نقش خیال دوست با ماست ما را همه عمر خود تماشااست

آنجا که وصال دوستانست والله که میان خانه صحراست

چون عکس جمال او بتابد کهسار و زمین حریر و دیباست

(سنایی)

باری، بینی که همه می‌نگرند، اما نگرش‌ها یکسان نیست، اصولاً ما

برای همین نگاه آمده‌ایم.

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

(حافظ)

گل چین باش تا بینی در هر نگاه دامنی گل به پای تو ریزند، ژرف

اندیش باش تا در هر اندیشه دری از باغ معرفت بر تو گشایند، بر در خانه

کریم کم خواه که کوتاه نظری تو را نماید.

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۲ آیا

شما زراعت می‌کنید؟ شما کشاورزید یا ما؟!

در دل تاریکی خانه خاک، دانه‌ای را رها کرده و به دنبال کار خود می‌روید،

۱. سوره ملک، آیات ۳ و ۴. ۲. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴.

جوانه‌ای را وحی است تا رو به بالا آورد و جوانه‌ای روی به پایین:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾^۱ خداوند است شکافنده هسته و دانه.

یکی به تمنای نور و آفتاب و دیگری به تمنای آب و غذا، این را هر روز صد برگ و صد نواست و آن را برای کسب روزی در سفره گسترده خاک، زارع کجاست تا به تماشای خدا نشیند؟

اگر تو را چشم آیت بین باشد، هر شیئی در عالم آیتی است از پروردگارش، گر تو را چشم آیت بین است بسم الله:

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
دل هر ذره‌ای که بشکافی	آفتابیش در میان بینی

(هاتف اصفهانی)

و گرت این دید آیت بین نباشد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾^۲

بر این طبیعت کجا تو را دیدار است که در آن دیدار خداوند را به تماشا نشینی؟ پس چگونه توانی دیدار خدا را دنیای مذموم بدانی؟!

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم	همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم
حرام دارم با مردمان سخن گفتن	و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم
هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند	رهی که آن به سوی توست ترکناز کنم

(مولوی)

۱. سوره انعام، آیه ۹۵. ۲. سوره کهف، آیه ۱۰۵.

دنیای مذموم چیست و کدام است؟

امروز را نگرستن بی توجه به فنای آن، و فردا را فراموش کردن با نگرش آمدن آن، کلّ توجه آدمی را معطوف به دنیا می کند و از آخرت غافل می سازد؛ و طبعاً عمر را در اهداف همین حیات موجود سپری می گرداند که در کودکی بیازی و در جوانی به مستی و در پیری به سستی، و زان پس به نیستی آدمی را بکشانند. طبعاً هر چه تو را از خداوند و آخرت بازداشت دنیاست.

« فِي طَلَبِ الدُّنْيَا ذَلَّ النَّفْسُ وَ فِي طَلَبِ الْجَنَّةِ عَزَّ النَّفْسُ وَ يَا عَجَبًا
يَخْتَارُ الذَّلَّةَ فِي طَلَبِ يَفْنَى وَ تَرَكَ الْعِزَّ فِي طَلَبِ مَا يَبْقَى »؛^۱ دنیا طلبی
را خواری مردم در پی دارد، و طلب آخرت را عزّت آنها، بس شگفت
است بر آن کسی که ذلت نا پایدار را بر عزّت پایدار برمیگزیند.

(امام صادق علیه السلام)

بس دیده باشی که هر بهار را خزانی در پی است و هر خزانی را برگ
ریزان، جمیلها بر زشتی گرایند و جوانه های سر سبز به هیزم، زردیها
جمال دل آرای سبزهها را بیوشاند و فرسودگی و زشتی جای پایداری و
زیبایی نشیند، خداوند پایان دنیا طلبی را این گونه مثال می زند:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ

۱ . اعلام الدین، ص ۲۵۲.

فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ
مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ
رِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ^۱.

«لعب» به معنی بازی است. ببینید از صبح که از خواب برمی‌خیزید تا شبانگاه که به بستر می‌روید، به چه کارها خود را سرگرم می‌کنید؟ یا خود بازی می‌کنیم، یا به تماشای بازی دیگران می‌پردازیم. یا قصه‌گوی بازی‌های خود هستیم، یا به قصه بازی‌های دیگر گوش می‌دهیم. مگر این فیلم‌ها جز بازی است، مگر ما ساعات گرانبهای عمر خود را کم صرف تماشای این بازی‌ها نموده‌ایم. تقصیر نداریم، چون از آغاز زندگانی، از کام مادرمان بس قصه‌ها شنیدیم و در ایام نوجوانی بس رمان‌ها مطالعه کردیم. و اما لهو، هر کار که در آن نه سود دنیایی و نه آخرتی است لغو است. چرا که انجام کار، نیاز به صرف زمان دارد و زمان را از نظر گرانبهایی ارزشی نیست که توان آن را سنجید:

هر دمی ز انفاس عمرت گوهری است کان نفس سوی خدایت رهبری است
«الطَّرِقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»، بعضی انفاس را جمع نفس یعنی جانها گرفته‌اند. اما بعضی آن را جمع نفس با فتح فاء دانسته‌اند، و حقیقت هم همین است، چون هر دمی را توان با یاد حق تعالی گذرانید.
بنگرید در معاشرتها چه می‌کنیم؟ چه می‌گوئیم و چه گوش می‌دهیم؟

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

مطالبی که نه سری دارد و نه سرانجامی، نه سودی برای دنیای ما و نه آخرت‌مان، و این تازه مجالس متدینین ماست و گرنه بسا سخنان که با صد دروغ و غیبت و تهمت در آمیخته است. مگر نمی‌شد در همین دقایق، سخنی حکیمانه گفت و یا به تفسیر آیه یا حدیثی نشست، آن وقت این کار می‌شد که انسان از دنیا به در آید.

وزان پس در آیه معرّف دنیا زینت است، زینتی که تو را از خدا باز دارد و به خود مشغول سازد. گه آرایشی آتش افروز، تا زنی را بیشتر از آنچه هست بیاراید، و خود نماید، و جلوه‌گری سازد، گه مو و گیسو و گه رُو، گه کفش و دامن و لباس تا نظر را جلب کند، و خود در تماشاه کوی و برزن و مجالس نشیند، و زمانی این زینت آرایشی نصیب مبل و دکور و سالن و فرش و لوستر و غیره گردد تا مهمانان علاوه بر دیدار صاحب خانه، به تماشای این اسباب بی‌جان دمی نشینند و آه حسرت برآورند.

و در دیدی دیگر تفاخر است که بخشی از همین زینت آرایشی برای تفاخر است، که صاحب خانه در حقیقت، اموال خود را به تماشا گذارده، تا بگوید ما داریم و شما ندارید. تفاخر با دارایی‌هاست یا پست و منزل یا اتومبیل و یا تحصیلات. بنابراین خالی‌دستان را تفاخری نیست و تکاثر زیاده‌خواهی‌هاست، که با وجود آن که در همه ابعاد محدودیت هست، در زیاده‌خواهی، او را محدودیتی نیست، عمر کوتاه، تمایلات محدود و قدرت اکتساب اندک، ولی همچون دوزخ «هل من مزید» می‌سرایند. اینجا یادآور شود که در قرآن، کوثر که خواستن به مقدار نیاز است یکبار آمده و

تکائر دو بار، که یکی در همین آیه است و دیگر:

﴿أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ﴾؛ 'تکثیر شما را به هلاکت انداخت.

پس می بینید که دنیا خواهی و دنیا دوستی پایه هایش بر خیال و پندار و بازی و فریب گذاشته شده و هر آن چیزی که پایانش فنا و تهی دستی است از آغاز همین نغمه را می سراید:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنج تعلق پذیرد آزاد است
(حافظ)

دیدار مردگان و قبرستان را در روزهای پنج شنبه رها مساز پیش از آن که تو به آنها چیزی دهی، آنها به تو می دهند در آنجا بس اندرز است اگر بخواهی به اندرز نشینی، خواهی از زبان ایشان سخنی بشنوی:

خانه اینجا و منزلگاه اینجاست، خانه را آباد کن که مهمانسرا را ترک خواهی کرد؛ یاران پایدار در انتظارند؛ رفیقان سفری را رها ساز، سبکبار آی، که کوله بارها در این راه بس آزار دهنده اند؛ حمام را رها مکن که اینجا دیگر حمامی نیست، گر پاک آمدی تا قیامت پاکی.

غافل که از مرگ بی خبر ماند و دنیا را آنگونه به بازی گرفت، که گویی سرایی جاودانه است، و تمام هم و غم خود را اهداف این جهانی در نظر داشت، مسلم آنگاه که همه را در پیشگاه مرگ در باخت جز پشیمانی نصیبی ندارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَاؤُهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

قرآن در تشبیهی دیگر، فانی سرای خاک را این گونه به مثال می‌نشیند:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

به راستی مثل حیات دنیا همانند آبی است که از آسمان می‌بارد، سپس با رُستنی‌های زمین در می‌آمیزد، از آن نباتات که می‌خورند مردم و حیواناتشان، تا بدانجا که زمین پیرایه خود را در برگرفت و آراسته شد و مردم پنداشتند بر دوام آن توانا هستند. در رسید امر ما شبانگاه یا روزگاهی و آن را در نوردیم آنگونه که اصلاً نرسته بود، ما چنین آیات خود را شرح می‌دهیم برای مردمی اندیشمند.

با خرد دوش در سخن بودم	کشف شد بر دلم مثالی چند
گفتم ای مایه همه دانش	دارم الحق ز تو سؤالی چند
چیست این زندگانی دنیا؟	گفت خوابیست یا خیالی چند
گفتمش چیست مال و ملک جهان؟	گفت درد سر و وبالی چند

۲. سوره یونس، آیه ۲۴.

۱. سوره یونس، آیات ۷ و ۸.

گفتم اهل زمانه در چه رهند؟ گفت در بند جمع مالی چند
گفتم او را مثال دنیا چیست؟ گفت زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست کدخدایی؟ گفت: هفته‌ای عیش و غصه سالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد؟ گفت چون یافت گوشمالی چند

(شیخ انصاری)

خورشید می‌رود و ماه می‌رود و زمین می‌رود و تو را با خود می‌برند، اینجا
یکدم توقف نیست، بکوش تا دست خالی نروی:

«إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ، فَأَعْمَلْ فِيهِمَا وَ يَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ

مِنْهُمَا»؛ به راستی که شب و روز در تو کار می‌کنند، تو نیز در آنها به

کار مشغول باش، اینها از تو می‌گیرند تو نیز از ایشان بگیر.^۱

(حضرت علی عليه السلام)

«رَحِمَ اللَّهُ امْرِيَّ أَخَذَ مِنَ الْحَيَاتِ لِلْمَوْتِ وَ مِنْ فَنَاءِ لِبَقَاءِ وَ مِنْ ذَاهِبٍ

لِدَائِمٍ»؛^۲ رحمت خداوند بر آن کس که برگیرد از حیات برای مرگش

و از فانی برای باقی و از گذرا برای جاوید و دائم.

بنگر تا نصیب تو از دنیا چیست؟ چه چیز را با خود می‌بری؟ آن را رها

مکن. خداوند این توصیه را با تو دارد: «لَا تَتَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^۳.

یکدم به یاد گذشته بنشین، مثل اینکه خواب و خیالی بیش نیست،

آینده را نیز چنین انگار:

۲. غرر الحکم.

۱. غرر الحکم.

۳. سوره قصص، آیه ۷۸.

چو غنچه و گل دوشینه صبحدم فرسود من و تو جای شکفت است گر نفرسائیم
بدین شکفتگی امروز از چه غزه شوی چه روشن است که پژمردگان فردائیم
خوش است باده رنگین جام عمر و لیک مجال نیست که پیمانهای بییماییم
ز طیب صبحدم آن به که توشه برگیریم که آگه است که تا صبح دیگر اینجاییم
چو غنچه‌های دگر بشکفند ما برویم کنون بیا که صف سبزه را بیارائیم

(پودین اعتصامی)

اینجا بازار خرید است، «الدُنْیا سوق»، با نعماتی که خداوند تو را داده است، سرمایه آخرت را تهیه نما که عنقریب بازارها بسته شود.

در تفسیر آیه ﴿وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۱ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمایند:

«فَتَدَارِك مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ، وَ لَا تَقُلْ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ حَتَّى آتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَعْتَةً وَ هُمْ غَافِلُونَ»^۲؛ جبران ساز، مابقی عمرت را و مگوی فردا و فردا. به راستی که گذشتگان تو با اقامت در آرزوها و فردا و فردا گفتن‌ها، خویشان را هلاک کردند و امر خداوند به ناگاه بر ایشان رسید، در حالی که غافل بودند.

باری دنیای مذموم، گذرانیدن عمر در لهو و لغو و گناه و غفلت، از بر باد دادن سرمایه‌های جوانی و کهولت و به دریا ریختن جواهر ساعات عمر

۱. سوره قصص، آیه ۷۸. ۲. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۷۵.

است. تا آدمی بداند که ساعات را از او می‌گیرند، سعی کن تو نیز از آنها چیزی بگیر، چیزی که توانی با خود ببری. عمرت در برآوردن نیاز تن گذشت، غفلت از این که تن لباس تو است، خود را دریاب، که این لباس را روزی رها خواهی کرد:

یکی جامه زندگانیست تن که جان داردش پوشش خویشتن
بفرساید آخرش چرخ بلند چو فرسود جامه باید فکند
تن ما چو میوه است و او میوه‌دار بسچیند یکی روز میوه ز دار

(اسدی طوسی)

«إِغْتَنِمَ حَمْسَ قَبْلَ حَمْسٍ: حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ، وَفِرَاعَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ»^۱؛ غنیمت دان پنج چیز را قبل از پنج چیز: حیاتت را قبل از مرگت، سلامتی‌ات را قبل از بیماری‌ات، فراغت‌ات را قبل از گرفتاری‌ات و جوانی‌ات را پیش از پیری‌ات و بی‌نیازی‌ات را قبل از فقرت.

(حضرت محمد ﷺ)

دنيا برترين منزل

گر از گذشته‌های خود چیزی را به یاد داشتی و از آینده‌های خود اطلاعی کسب می‌کردی، می‌دانستی که مهم‌ترین منزلی که سرنوشت ابدیت تو را

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۴، باب ۲۷.

رقم می‌زند، همین دنیاست که طبعاً باید دقایقش را غنیمت دانی. عالم آلت را با ادعای بندگی خداوند پشت سر نهادی، نه ماهی هم که در شکم مادر بودی نه تو را اختیاری بود و نه از آن خاطره‌ای به یاد داری، ایام کودکی تا سن بلوغ را نیز به حساب نیاوردند. اکنون این تویی و انتظار روز مرگ در فقدانها و تشییع جنازه‌ها به ویژه مرگهای ناگهانی، صد فحش و بد به دنیا می‌گویند، و فردای آن روز دست به گردن آن می‌اندازند، امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با یکی از ایشان را مخاطبه‌ای جالب است، دقت فرما:

«ای نکوهنده جهان و فریفته به نیرنگ آن، به ژاژه‌هایش دلباخته و به نکوهشش پرداخته‌ای. بس فریفته دنیایی و معذک سرزنشش می‌کنی، تو دنیا را گنه کار می‌دانی یا دنیا باید تو را گنه کار بداند؟ دنیا تو را کی سرگشته ساخته، و چسان به دام فریبیت انداخت. با آرامگاه پدران که پوسیدند و یا با خوابگاههای مادرانت که در دل خاک آرمیدند؟!»

به راستی که چند بیمار را با دستهای خود در بستر گذاشتی، چند کس را با پنجه‌های تیمار داشتی، و بهبودی آنها را خواهان بودی و دردشان را به پزشکان می‌نمودی؟ بامدادان که دارویت آنها را بهبودی نداد و گریه‌ات آنها را سودی نبخشید، دیدی که آنچه خواهانش بودی به تو نرسید و نه با توان تو بیماری از آنها رخت بربست، دیدی که دنیا از این وقایع برای تو نموداری ساخت، تا بسا اندرز پذیری.

دنیا خانه راستی است، برای آن کس که آن را راستگو دانست؛ خانه سلامت است، برای آن کس که آن را شناخت و باور داشت؛ خانه بی‌نیازی

است، برای آن که از آن توشه برگرفت؛ خانه اندرز است برای انسان
پندپذیر؛ مسجد محبتان خداست و نمازگاه فرشتگان او؛ فرودگاه کلام وحی
است و تجارت خانه دوستانش؛ در این جا غفران و آمرزش خدا را به چنگ
آوردید و در آنجا بهشت برین را تصاحب نمایید. چگونه دنیا را نکوهش
می‌کنید در حالی که بانگ برداشته که از شما جدا شدنی است، و فریاد
برآورده که ماندنی نیست، گفته است که خود خواهد مرد، و از مردمش جدا
شدنی است. بسا اشخاصی که در بامداد بدگوی او بودند و مردمی هم روز
رستاخیز آن را ستودند، دنیا به یادشان آورد و اینان یادآور شدند، با ایشان
سخن گفت و گفته او را راست انگاشتند، پندشان داد و پند او را پذیرفتند.^۱

و عطار با توجه به همین حدیث سروده:

آن یکی در پیش شیر دادگر	ذم دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد	بد تویی جانا که دوری از خرد
هست دنیا بر مثال کشتزار	هم در اینجا کشت باید کرد و کار
تخم امروزینه فردا بر دهد	ور نکاری ای دریغا بر دهد

غنیمت وقت

گفته‌اند: خلیفه‌ای بود، بر لب بحر نشسته، دُرّج جواهر در پیش نهاده
یک یک به بحر می‌انداخت. او را گفتند: این چه کار است؟ گفت: از صدای

۱. نهج البلاغه، کلمه قصار ۱۳۱.

آب لذت می‌برم. گویی این چه نادانی است؟ ای عزیز! این خلیفه مگر آدمی ست و این جواهر ساعت عمر او، که یک یک به بحر عدم می‌افکند برای جزئی حظّی!

هر نفس ز انفاسِ عمرت گوهری ست آن نفس سوی خدایت رهبری ست
فرموده‌اند: «الطَّرِقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»؛ راه‌های به سوی خداوند به عدد نفوس خلایق است.

اما بعضی نفوس را جمع نفس با فتح فاء گرفته‌اند که مفهوم آن چنین می‌شود: راه‌هایی به سوی خداوند به عدد دم‌های مردم است.

عارفان در دم‌ی دو عید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند
بینی که بهشت سعادت و ابدیت را در همین دنیا توان به چنگ آورد:
«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»؛^۱ دنیا چه کمک‌کننده خوبی برای آخرت است.
(امام باقر علیه السلام)

«خداوند موسی را فرمود: ای موسی مردم دنیا بعضی به بعضی آزموده می‌شوند، اینان هر یک برای خود چیزی را آراسته‌اند، بنده مؤمن کسی است که آخرت برایش آراسته شده و بدان می‌نگرد و از این نگاه سیر نمی‌شود و اشتباهی او به لذائذ آخرت، میان او و لذائذ دنیا فاصله افکنده و سحرگاهانش از بستر برمی‌انگیزاند. مانند سواری که برای رسیدن به مقصد لحظه‌ای از حرکت باز نمی‌ماند، به راستی که خوش بر او باد که اگر

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۷.

لحظه‌ای پرده‌ها از جلو چشمش برداشته شود، چه شادی‌ها که می‌بینید.»^۱
 از گران سنگ‌ترین فرمایش رسول خداست: «پنج چیز را پیش از پنج
 غنیمت دان: زندگانی را پیش از مرگ، تندرستی را پیش از بیماری، فراغت
 را پیش از گرفتاری و شغل، و جوانی را پیش از پیری و توانگری را پیش از
 فقر.»^۲

همه این مواهب در دنیا برای شخص حاصل آید و وای بر آن انسان که
 این مواهب و فرصت‌ها را در راه کسب آتش و جهنم به کار گیرد. باید بداند
 انسان که:

دنیا چو حباب است، ولیکن چه حباب؟ نه بر سر آب بلکه بر روی سراب
 آن هم چه سرابی که بینند به خواب آن خواب چه خواب، خواب بد مست خراب
 «حَذِّمِ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ، وَ تَزَوَّدْ مِنْ يَوْمِكَ لِغَدِكَ، وَأَعْتِمِمْ عَفْوُ
 الزَّمانِ وَ انْتَهَزْ فُرْصَةَ الإِمکانِ»^۳ از وجود خویش برای خویش
 بهره بگیر و از برای فردایت توشه بردار و سبک خواب روزگار را
 غنیمت شمار و فرصت امکان یافتن را دریاب.

چه خوب است آدمی موقعیت خود را بداند، بداند از کجا آمده و هم اکنون
 در کجا و چه کار است و به سوی کجا می‌رود در این فرمایش
 امیرمؤمنان علیه السلام دقت فرما:

«إِنَّ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَةَ عَسَاكِرٍ: عَسَاكِرُ يَنْزِلُونَ مِنَ الْأَصْلَابِ إِلَيَّ

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۷. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۴، باب ۲۷.
 ۳. غرر الحکم.

الأرحام، وَ عَسْكَرٌ يَخْرُجُونَ مِنَ الأرحامِ إِلَى الدُّنْيَا وَ عَسْكَرٌ
يَرْتَحِلُونَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الآخِرَةِ».

و مولوی را همین ترجمان در این ابیات است:

کل یومِ هو فی شأنِ را بخوان	مر ورا بی‌کار و بی فعلی مدان
کمترین کارش به هر روز آن بود	که سه لشکر را روانه می‌کند
لشکری ز اصلاّب سوی اُمّهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری ز اصلاّب سوی خاکدان	تا ز نرّ و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا که بیند هر کسی حسن عمل

(مولوی)

تن باید توان داشته باشد تا بتواند به عبادت خدا پردازد و این توان معلول خوراک و غذاست. آن که در اکتساب خوراک خود و خانواده خویش است، به عبادت مشغول است. هر عبادتی را مکانی ضروری است، تهیه مسکنی شایسته، معبد خود و خانواده خویش خود عبادت است، تا بدانجاکه حرص و تکاثر در کار نیاید و قناعت مورد نظر باشد؛ چه ما در تمام امور محدودیت داریم، در خوراک محدود، در مسکن محدود، در بستر و لباس محدود، اما متأسفانه در حرص نامحدود، آن محدودیت زندگانی را کوثر می‌نماید و این حرص، حیاتی همراه با تکاثر بر تو می‌سازد، که فرمود:

«أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ»^۱ و «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»^۲.

۱. سوره تکاثر، آیه ۱.

۲. سوره کوثر، آیه ۱.

دو لقمه نان، اگر از گندم است اگر از جو
به چار گوشه ایوان خود به خاطر جمع
دوتای جامه اگر کهنه است اگر از نو
که کس نگوید از اینجای خیز و آنجا رو
هزار بار نکو تر به نزد ابن یمین
ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو

(ابن یمین)

یک لقمه نان اگر شود حاصل مرد
مخدوم کم از خودی چرا باید بود؟
وز کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد؟

(خیام)

ای خوش آن پیشه کار حاجتمند
گشته قانع به رزق و روزی خویش
به کم و بیش از این جهان خرسند
جهد در کار کرده سر در پیش
شب شود سر به سوی خانه نهد
هر چه حق داد در میانه نهد
خرده نانی به عاجز و درویش
برساند هم از نصیبه خویش

(کمال الدین عبدالرزاق)

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا

فَسَادًا﴾^۱ این است سرای آخرت، که قرار دادیم آن را برای آن

کسان که در زمین برتری و فساد را اراده نکرده‌اند.

بنابراین اکتساب حلال و تأمین زندگانی خویش و زن و فرزند، تا بدانجا
که نیاز را تأمین کند، خود عبادت است.

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و خانه و فرزند و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول
آب در دریا هلاک کشتی است لیک اندر زیر کشتی پستی است

(مولوی)

عدول از کسب، راه و روش بندگی نیست

تا نپنداری که تقوی و بندگی خداوند مستلزم کناره‌گیری از اجتماع و اکتساب است، که طبعاً نتیجه این اندیشه تنبلی و سر بار دیگران شدن و خانواده را در عسرت و تنگدستی گذاشتن و به ناچار چشم به ثروتمندان دوختن است، که نه تنها دستور اسلام چنین نیست، که بسا پای شرک را به میان می‌آورد. بنگر که در قرآن چند جای امر به اکتساب را بینی، حتی بلافاصله بعد از نماز جمعه:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۱ پس چون نماز به پایان رسید پراکنده شوید در زمین و بجوید از فضل خداوند.

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲ روز را آیتی از خود قرار دادیم، تا در روشنایی آن بجوید از فضل پروردگارتان. یعنی: بر سر راهت چراغ خورشید را بر افروختیم تا از خانه بدر آیی و به کسب و کار بپردازی. این دو آیه اشاره به بهره‌بران خاک بود و اما بهره‌بران

۲. سوره اسری، آیه ۱۲.

۱. سوره جمعه، آیه ۱۰.

دریا را تشویق فرمود که:

﴿ وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لِيَبْتَلِيَكَ مِنْ فِضْلِهِ ﴾؛^۱ کشتی‌ها را به

تماشا می‌نشینی که آب دریا را می‌شکافند و همی روند، تا شما از راه
دریا از فضلش روزی جوئید.

و چون این اکتسابها شما را غنی کرد، زان پس:

﴿ فَكُلُوا مِنْهَا غَنَمْتُمْ ﴾؛^۲ بخورید از آنچه به دست آوردید [اکتساب

کنید و بهره‌گیرید و خدا را سپاس دارید].

﴿ اَللّٰهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا خَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْاَصْحٰحِ وَ مَتَّعْتَنَا بِهٖ مِنْ
ضَوْءِ النَّهَارِ وَ بَصَّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْاَقْوَاتِ ﴾؛^۳ خداوند! تو را
سپاس که فروغ بامدادان را پدید آوردی و ما را از روشنی روز
بهره‌مند ساختی و راههای جستن روزی را به ما نشان دادی.

(امام سجاد علیه السلام)

«هر آن کس که برای بی‌نیازی از مردم و در رفاه قرار دادن خانواده
خود و نیکی کردن به همسایگان به کسب روزی پردازد، روز قیامت
در حالی خداوند بزرگ را ملاقات می‌کند که چهره‌ای همانند ماه
شب چهاردهم دارد.»^۴

(امام باقر علیه السلام)

۱. سوره نحل، آیه ۱۴. ۲. سوره انفال، آیه ۶۹. ۳. صحیفه سجادیه، دعای ۶. ۴. کافی، ج ۵.

«اگر گمان کردی یا این خبر به تو رسید که فردا قیامت برپا می‌گردد،
از طلب روزی دست مکش تا اگر توانی بار دوش دیگران نباشی.»^۱
(امام صادق علیه السلام)

علی ابن ابی‌طالب گوید: امام صادق علیه السلام پرسید: عمر بن مسلم چه
کرد؟ گفتیم: به عبادت پرداخته و تجارت را ترک کرده. فرمود: بیچاره او، آیا
نمی‌داند که آدم بیکار دعایش مستجاب نمی‌شود؟ گروهی از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این آیه نازل شد:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲
هر آن کس که تقوی گزیند برای او راههایی قرار می‌دهد و از جایی
که گمان نمی‌برد به او روزی می‌رساند.

دکانهای خود را بستند و به عبادت پرداختند و گفتند: روزی ما خواهد
رسید. چون پیامبر این خبر شنید، ایشان را نزد خود خواست و فرمود: چه
چیز شما را بر این کار واداشت؟ گفتند: ای رسول خدا! خداوند روزی ما را
کفالت فرموده و از این رو به عبادت پرداختیم. پیامبر فرمود: هر آن کس
چنین کند، دعایش مستجاب نخواهد شد، بروید دنبال کار.^۳

خوب، خواننده عزیز! سخن در بحث دنیا به درازا کشید. نگاهی از بحث
معراج خارج شدیم، چون در این حدیث شریف سخن از دنیا بسیار آمده و
مبنای کار بر این است که درباره هر موضوع یک بار بیشتر شرح نشود. این
سخن را به پایان بریم و دنباله بحث را بگیریم.

۲. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۱. کافی، ج ۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲.

فازهد فی الدنیا و ارغب فی الاخره

با شناختی که از دنیا برایت حاصل آمد نسبت به آن بی‌میل باش و رغبت و تمنایت را آخرت قرار ده. طبعاً آنچه مورد نظر و تمنای آدمی قرار گرفت، حرکت و هدفش در زندگانی همان می‌شود، و مسیر زندگی به سوی آن هدف قرار می‌گیرد، و این گونه زندگانی معلول آن معرفت است که اولاً انسان بداند هر چه در دنیا اکتساب شود، مسلّم از دست دادنی است، و این معرفت مشهود همه است. ولی معرفت ثانی را باید کسب کرد و آن معرفت برتر بودن نعمات آخرت و جاودانگی آنهاست، که این موضوع در این حدیث شریف فراوان یاد شده است.

در ابتدا باید دانست که این عالم تجلی‌گاه حضرت پروردگار است و خداوند را دو نوع صفات و تجلی است. اسماء جلال او نظیر: قهار، جبار، مصل، شدید العقاب و... و اسماء جمالیّه او نظیر: رحیم، رحمان، غفار، رفیق، مونس، معین و... و باید دانست که اسماء جمال بسیار و بیشتر از اسماء جلال اوست، و چون این عالم اسفل السافلین^۱ است، ظهور اسماء جمالیّه و جلالیّه در دنیا کمترین تجلی را دارد؛ در برزخ بیشتر و در آخرت بالاترین مظاهر آن است. بنابراین آنچه در دنیا از مصائب و دردها و رنج‌ها و آفات، صاعقه‌ها و زلزله‌ها مشاهده می‌شود، کمترین ظهوری از اسماء جلاله اوست؛ و آنچه از خوشی‌ها و لذت‌ها و نعمات و جمالیّهایی که در طول عمر به مشاهده آن

۱. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» - سوره تین، آیات ۴ و ۵.

نشسته‌اید و نظر شما را به خود معطوف داشته، کمترین ظهوری از اسماء
جمالیه اوست. با این مقدمه روشن می‌شود که کافر و گنه کار اگر رنجی در
دنیا دیدند، در برزخ از آن بدتر و در آخرت ظهور آلام و دردها صدها برابر دنیا
برای آنهاست و خوبان را آنچه آرامش و لذت و برخورداری از نعمات در
دنیاست در عالم برزخ و قیامت هزاران برابر آنهاست تا آنجا که فرمود:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾؛^۱ احدی نمی‌داند آنچه پنهان داشتیم از نعماتی که باعث

روشنی چشمانشان است پاداشی بدانچه کردند.

بنابراین روشن می‌شود که:

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾؛^۲ سرای آخرت هم بهتر و هم جاودانی‌تر است.

دنیا خود معرّف خود است چون دنیا از کلمه «دنی» یعنی پست و پایین

می‌باشد و آنرا برای سالک الی الله زندان معرفی کرده‌اند:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ»؛^۳ دنیا زندان بنده مؤمن است.

و گاه آن را چاه خوانده‌اند:

صاف و پاکی شو و از چاه طبیعت بدر آی که صفایی ندهد آب تراب آلوده

خداوند فرمود:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾؛^۴ همگی به ریسمان خدا چنگ زنید.

به کسی گویند: دست به بند آویز! که در چاه باشد و نوع بزرگان،

ناله‌هایشان در این زندان خاک، از دوری محبوب و تمنای قرب بدان وصال

۱. سوره سجده، آیه ۱۷.

۲. سوره اعلی، آیه ۱۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۰.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

است، برای آشنایی با این دردهای جانسوز، سری به بابا طاهر ز نیم تا او چه اندیشد و چه گوید از داستان این فراق:

بی تو اشکم ز مژگان تر آیم	بی تو نخل امیدم بی بر آیم
بی تو در کنج تنهایی شب و روز	نشینم تا که عمرم بر سر آیم
تن محنت کشی دیرم خدایا	دل حسرت کشی دیرم خدایا
ز شوق مسکن و دار غریبی	به سینه آتشی دیرم خدایا
چو دوری از برم، دل در برم نیست	هوای دیگری اندر سرم نیست
به جون دلبرم کز هر دو عالم	تمنای دگر جز دلبرم نیست
دلیم بی وصل تو شادی نییناد	به غیر از محنت آزادی نییناد
خراب آباد دل بی مقدم تو	الهی هرگز آبادی نییناد
بیا بلبل بنالیم از سر سوز	بیا عشق سحر از مو بیاموز
تو از بهر گل پنج روزه نالی	مو از بهر دلآرامش شب و روز
مو کز سوته دلونم چون ننالم؟	مو کز بی حاصلونم چون ننالم؟
نشسته بلبلان با گل بنالند	مو که دور از گلونم چون ننالم؟
بوره یک شو منور کن وثاقم	مهل در محنت و درد و فراقم
به جفت طاق ابروی تو سوگند	که مو جفت غمم تا از تو طاقم
غمم، غم بی و غم خوار دلم غم	غمم هم مونس و هم یار و همدم
غمم نهله که مو تنها نشینم	مریزا، بارک الله و مرحبا غم

به قول جناب حافظ: «عالم از ناله عشاق مبادا خالی». چاه نشینان عالم ملک را بسا همین ناله‌هاست که از چاه به در آیند و به پرواز در ملکوت پردازند، وه چه کوتاه نظرند، که با چاه مأنوس باشند و از فضای بی‌انتهای

ملکوت، برای ابد محروم مانند.

عزیزا! اگر بوی بهشت به دماغت رسد، کلّ رنجهای عمرت را از یاد بری و کافر اگر دمی در جهنم سرآرد، تمام خوشی‌های دنیا را از یاد برد. در خبر است: «کسی را که در دنیا بس سختی و رنج دیده بیارند و در بهشت بگردانند و سپس او را گویند: در گذشته هیچ رنج و سختی دیده‌ای؟ گوید: نه. و آن کس که در دنیا بس خوشی دیده و متنعم بوده بیارند و به قعر جهنم فرو برند و سپس پرسند: آیا در گذشته هیچ خوش دیده‌ای؟ گوید نه».^۱ عزیزم! بنگر که آن چه لذت و خوشی است که دمی از آن، رنجهای عمری را به سر آرد و آن چه درد و آلام است که خوشهای سالیان عمر را به کلی از یاد برد؟ هر دو تا چه اندازه شدت و عظمت دارد.

«ما أعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد اليقين»؛ بس سعادت بزرگی یافته

آن کس که قلبش مباشر با برد یقین و اطمینان به خداوند سبحان است.

«برد یقین» اشاره است به کمال اطمینان خاطر انسان، به الطاف بی حدّ

و نعم بی‌شمار خداوند در عالم آخرت.^۲

پس ای عزیز! از دنیا بگیر برای بقای تن و از تن بگیر برای سعادت

آخرت. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

«العارف إذا خرج من الدنيا لم يجد سائق والشهيد في القيامة و لا

رضوان الجنة و لا مالک النار. قيل: و أين يقعد العارف؟ قال عليه

السلام: في مقعد صدق عند مليك مقتدر.^۳

۱. نامه‌های عبدالله قطب شیرازی، ص ۲۵۹. ۲. هزار و یک کلمه، ص ۴۲۹.

۳. هزار و یک کلمه، ص ۴۱۸.

در این هوایت دل پر نمی‌زند؟ مرا گه گاه چون یاد این مقام افتد با
چشمی اشکبار خود را گویم:

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات تو که نابرده‌ای ره در خرابات
تو که سود و زیون خود ندانی به یارون کی رسی هیهات هیهات؟!
دلا غافل ز سبحانی چه حاصل؟ مطیع نفس و شیطانی چه حاصل؟
بود قدر تو افزون از ملانک تو قدر خود نمی‌دونی چه حاصل؟
مباد چنانست دنیا مشغول سازد که آخرت را از یاد بری و این سرای فانی
را جاودان پنداری و کاروانسرا را منزل، در این صورت است که قفس را منزل
و پرواز را از یاد بری، قناریها را اگر از زادگاه در خاطر بود هرگز منقار به
قهقهه نمی‌گشوند و زاد و ولد در قفس نداشتند.

در جنوب ایالت فلوریدای آمریکا جزائری است سر سبز و خرم و
بهشت‌آسا، به نام جزائر کاناری، نسل این پرندگان خوش آواز از آن دیار
است، اما کجا یاد آن سرزمین در خاطرشان مانده که اگر موطن خویش را
یاد داشتند هرگز در قفس نمی‌خواندند و به عشق بازی نمی‌پرداختند.
آن که این منزل را شناخت، در فراق موطنش این حدیث است:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب مهیمنم به رفیقان خود رسان بازم

(حافظ)

مرغابیان خاک نشین

آشنایم روزی به منزل خواند تا صحنهٔ عجیبی را به تماشا نشینم، چون به سرای او نشستیم، دیدم در حیاط منزل حوضی دارد و جوجه‌های خردسال در حوض به شنا پرداخته و مرغ خانگی در اطراف حوض فریاد برآورده و جوجکان را متعرض است و صاحب خانه گفت: چه می بینی و چه پنداری. گفتم: در شگفتم! جوجکان مرغ خانگی را بال شنا نیست و اینان از کجایند؟ گفت: داستان این است که من بیضه مرغابیانی را از آشیان برداشته بر زیر پای مرغ خانگی نهادم و چون جوجه‌ها به درآمدند، عشق آب آنها را به حوض کشید، ولی مادر خوانده این را بس شگفت آمد، آن گونه که بینی مادام بر ایشان فریاد می زند.

بعدها او را پرسیدم: مرغابیانت پرواز نکردند؟ گفت: خیر، با خردسرای من خو کردند. پرسیدم: بال آنها را چیده‌ای؟ گفت: آن را که عشق پرواز از یاد رفته، نیازی به بال ندارد. مولوی را یافتم که روزی به تماشای این صحنه نشسته و با دیدار آن، از یاد رفتن سرای آخرت و وطن حقیقی، بعضی از دنیا زدگان را به خاطر آورده:

تخم بطنی گر چه مرغ خانهات	کرد زیر پر، چو دایه تربیت
مادر تو بطن آن دریا بُد است	دایهات خاکی بُد و خشکی پرست
میل دریا که تو را دل اندر است	این طبیعت جانت را از مادر است
دایه را بگذار بر خشک و بران	اندرآ در بحر معنی چون بطن

گر تو را دایه بترساند ز آب تو مترس و سوی دریا کن شتاب
تو بطنی بر خشک و بر تر زنده‌ای نی چو مرغ خانه، خانه کنده‌ای
تو ز کَرَمنا بنی آدم شهی هم به دریا هم به خشکی پا نهی
ما همه مرغابیانییم ای غلام بحر می‌داند زبان ما تمام

(مولوی)

دنیا و عالم طبع تو را دایه بی‌بال پرواز است، مباد در زیر بال، پر او پرواز
را از یاد بری.

تو سیمرغ همایونی که عالم زیر پر داری

کجا با این شکوه و فرگزیدی کنج گلخن‌ها؟

امام باقر علیه السلام در ذیل تفسیر آیه: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۱

فرموده‌اند:

«يُطَهِّرُكُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذَا لَا طَاهِرٍ مِنْ تَدَنُّسِ بِشَيْءٍ مِنْ

الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ»؛^۲ پاک می‌کند ایشان را از همه چیز سوای خدا، چرا

که پاک نیست چیزی در عالم جز از خدا.

خوب، اهل یقین بدین وعده‌ها دل خوش دارند، آنجا که ساقی خداست،

کدام جاهل شراب انگوری را برگزیند:

قدح چون دور من افتد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا یکدم بمانم خیره بر ساقی

۲. هزار و یک کلمه، ص ۴۱۸.

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

پس بینی که زهد نه به مفهوم نداشتن است بلکه به معنی دل برکندن و
علاقه نداشتن است.

خداوند در سوره یوسف، آنجا که کاروانیان یوسف بی پیراهن و خاکی را
از چاه به درآوردند، و به بهایی اندک فروختند؛ در حق کاروانیان فرماید:
﴿وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾^۱؛ نسبت به او بی میل بودند.

بسا مسکینی به فرش پاره‌ای و کاسه شکسته‌ای را زاهد نبینی، و ای
بسا صاحب جاهانی همچو سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام را زاهدانی دل از دنیا برکنده بینی.
«ما تَعْبُدُوا اللَّهَ بِشَيْءٍ مِثْلَ الزَّهْدِ»^۲؛ خداوند را با هیچ عبادتی
همانند دل برکندن از دنیا نپرستیدند.

اهل تقوی از حرام روی برتابند و زاهدان از حلال؛ چه هر چیز آدمی را
به خود مشغول کرد، عمر او را به غارت برد و دست او را خالی گذارد.
«خوشا به حال کسی که برای خداوند عظیم الشان فروتنی کند و از آنچه
برایش حلال کرده نیز کناره گیرد، بی آنکه از سنت من روی برتابد، زرق و
برق دنیا را کنار نهد، بی آن که از سنت من، به انحراف گراید.»^۳

(حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

از آن دلداری‌ها که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با علی عَلَيْهِ السَّلَام داشت یکی چنین بود:
«ای علی! خدای تعالی، تو را به زیوری آراسته، که محبوبترین زیور
بندگان نزد اوست، تو را به دنیا بی اعتنا کرد، و آن را منفور تو ساخت و

۲. غرر الحکم.

۱. سوره یوسف، آیه ۲۰.

۳. تحف العقول، ص ۳۰.

محبت تهی دستان را در دل تو نهاد، پس تو به داشتن پیروانی چون آنان
خرسندی و آنان به داشتن امامی همچون تو.^۱

از عارفی سؤال شد زهد چیست؟ فرمود: «تَرَكَ مَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ»^۲.

زهد چبود؟ از همه پرداختن	جمله را در داد اول باختن
که نباید خورد و جو همچون خران	آهوانه در ختن چر زعفران
معدده را خو کن بدان ریحان و گل	تا بیای حکمت قوت رسل
خوی معدده از گه و جو باز کن	خوردن ریحان و گل آغاز کن
معدده تن سوی گهدان می کشد	معدده جان سوی ریحان می کشد
هر که گاه و جو خورد قربان شود	هر که نور حق خورد قرآن شود

(مدلوی)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

زهد همگی در دو جمله قرآن آمده و آن دو جمله این است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۳ تا بر آنچه از دستتان می رود اندوهگین
نباشید و بر آنچه به دست آوردید شادمان نگردید. و چنین شخصی زاهد است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الزَّهْدُ لَيْسَ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ وَلَكِنَّ أَنْ يَكُونَ بِمَا فِي أَيْدِي اللَّهِ
أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي أَيْدِيهِ»^۴ زهد، به حرام کردن حلال بر خود
نیست، بلکه به این است که انسان اطمینانش به آنچه در نزد
خداست بیشتر باشد از آنچه در دست خود است.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۹۲.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۷۰.

۱. امالی طوسی.

۳. سوره حدید، آیه ۲۳.

وقتی آیه شریفه: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ»^۱ نازل شد عرض کردند: یا رسول الله این شرح صدر علامتش چیست؟ فرمود: این نور هر آن گاه در دل افتد، دل باز شود و فراخ گردد. عرض کردند: یا رسول الله علامتش چیست؟ فرمود:

«دوری کردن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و

آمادگی برای مرگ پیش از فرا رسیدن آن.»

امیرالمؤمنین علیه السلام از سفارشاتى که به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمود

چنین است:

«فرزندم! اگر از آنچه که تو را به بی رغبتی و دل برکندن از آن

فراخواندم، دل برکنی و خود را از آن باز داری، کاری شایسته و بجا

کرده‌ای؛ و اگر نصیحت مرا درباره دنیا نپذیری، یقین بدان که تو

هرگز به آرزویت نمی‌رسی و از مدت عمرت فراتر نروی، چه تو نیز

همان راهی را می‌روی که پیشینیان تو رفتند، بنابراین در طلب دنیا

آرام باش و برای کسب روزی حرص نزن.»^۲

از سخنان حضرت مسیح علیه السلام است که:

«ای بنی اسرائیل هر آن گاه دینتان سالم بود، برای از دست دادن دنیا

افسوس مخورید، همچنان که دنیا پرستان هرگاه دنیایشان سالم باشد

برای از دست دادن دینشان اندوهی ندارند.»^۳

۲. بحارالانوار، ۷۷.

۱. سوره زمر، آیه ۲۱.

۳. امالی صدوق.

دنبالۀ حدیث

«فَقَالَ إِلَهِي وَكَيْفَ أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ خُذْ مِنَ الدُّنْيَا كَفَافًا مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ اللَّبَاسِ وَ لَا تَدَّخِرْ شَيْئًا لِعَدِّ، وَ دُمَّ عَلَى ذِكْرِي. فَقَالَ يَا رَبِّ فَكَيْفَ أَدُومُ عَلَى ذِكْرِكَ؟ فَقَالَ بِالْخَلْوَةِ عَنِ النَّاسِ وَ بَعْضِ الْخَلْوِ وَ الْحَامِضِ وَ فِرَاحِ بَطْنِكَ وَ بَيْنِكَ مِنَ الدُّنْيَا»

در این فراز مفهوم زهد به طور صریح بیان می‌گردد: که از تمتعات دنیا به اندازه کفاف قناعت باید کرد. یعنی اگر آدمی را مسکنی باشد، نیاز او با طعام و آب و لباس تأمین می‌گردد.

و جالب آن که مصرف همه را محدودیت است. یعنی اگر بر سر سفره‌ای باشید که صد رنگ طعام در آن باشد، گنج معده را بشقابی خوراک پر می‌کند و بیش از آن را نتوان مصرف کرد.

و در مایعات چنین است، و بدن آدمی را در یک دم بیش از یک لباس نیاز نیست، که اگر مبنای مصرف چنین باشد همه از آن برخوردارند، اما آنچه دنیا خواهان را مشغول می‌کند ذخائر آنهاست و گرنه بسا مصرف خوراک ثروتمندان از فقرا کمتر باشد؛ چه اکثر در اثر عدم فعالیت و یا اسراف و گرفتاری‌های دنیاطلبی و ضعف اعصاب و پریشانی، دچار سوء هضم و عدم اشتها می‌باشند، و آن لذت که گرسنگان فقیر از نان و پنیری می‌برند،

اینان از بهترین خوراک نصیبشان نیست.

شندیم که لقمان پسر را ز مهر	به اندرز فرمود: کای خوب چهر
مخور لقمه جز خسروانی خورش	که تن یابدت ز آن خورش پرورش
میارام جز در دواج پرند	مجو کام جز از بت نوش خند
بگفت: ای پدر پند ممکن سرای	بگفت ای پسر سوی معنی گرای
چنان لقمه بر خویشتن گیر تنگ	که در کام نوشت نماید شرنگ
ز وصل پری باش چندان بری	که در دیده دیوت نماید پری
به راحت مخسب آن قدر تا توان	که خارت شود زیر تن پرنیان

(لاادری)

و بسا دیده باشید که در کنار خیابان، غربی آن گونه به خواب رفته، که صدای اتومبیل‌های سنگین او را بیدار نمی‌کند و فلان ثروتمند را با مصرف چند قرص خواب آور آرزوی چنین استراحتی است.

و به طور کلی نتوان گفت از مزایای مادی حیات، ثروتمندان را نصیبی بیش باشد. و نصیب واقعی چه مادی و چه معنوی، آن چیزی است که با خود توان برد، و می‌بینید که نصیب مادی آنها، در هنگام رفتن همه برجاست، و در احوال اسکندر مقدونی آورده‌اند که چون در مشرق زمین عمرش به سر آمد دستور داد او را به یونان حمل کنند و در راه دستش را از تابوت بیرون گذارند. حکیمی را پرسیدند: این عمل را چه حکمت بود؟ گفت: می‌خواست مردم بدانند، اکنون که می‌رود با دست خالی است.

دنیا چو منام است در او جمله خیال از راحت و رنج او مشو شاد و منال
بگذار خیالات و حقایق را جوی زیرا که حقایق نپذیرند زوال

* * *

خوابست و خیال این جهان فانی در خواب کجا حقایق خود دانی؟
چون روی به سوی آن جهان گردانی بسیدا شسودت حقایق پنهانی

یاد و ذکر و عبادت را چگونه دوام بخشیم

خداوندگار است که کاری، او را از کار دیگر باز نمی‌دارد. آدمی در آن واحد دو اندیشه را نمی‌تواند بکاود، دو چشم دارد ولی نمی‌تواند در آن واحد به دو جا بنگرد، دو گوش دارد اما نمی‌تواند در یکدم دو صوت را بشنود و بسنجد، دیده‌اید آنان که دو تلفن روی میز دارند، با داشتن دو گوش یکی را رها می‌کنند. طبعاً در مجلسی که سخن از هزل و لغو و یا معادلات امور مادی مطرح است، چگونه توان به یاد خدا مشغول بود؟ زین روست که خداوند فرماید:

﴿ وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ﴾^۱

واگذار و رها کن، آنان که دین خود به بازی و غفلت گرفتند و حیات

دنیا ایشان را بس فریفته است.

و بسا در معاشرت، با ایشان زرق و برق خانه و جامه و تشریفات آنها

چشم انسان را خیره دارد و دل مشغولی به آنها حتی تو را تا وقت نماز در خاطر ماند و از یاد خداوند باز دارد. فرمود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾^۱ ای گروندگان باز ندارد اموال و اولاد شما را از یاد خداوند و هر آن کس چنین کرد، از زیانکاران است.

و همچنین فرمود:

﴿ ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾^۲ و گذار ایشان را تا بخورند و بهره ببرند، ایشان را آرزو غافل سازد، ولی به زودی خواهند دانست.

طبعاً یاد خداوند خلوت می‌طلبد و لذت آن در نیمه شبهایی است که آدمی از غوغای اجتماع به دور است، و آنجا که فرموده است:

﴿ رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾^۳

مراد این است که در معامله و تجارت، از احکام شرع غافل نیستند و حرام و حلال را رعایت می‌نمایند، و گرنه لذت و انس با خداوند را جز در خلوت نتوان چشید، آن هم خلوت شبها.

گوشه ابروی شب دلربا می‌کند از دور اشارت به ما

۱. سوره منافقون، آیه ۹. ۲. سوره حجر، آیه ۳. ۳. سوره نور، آیه ۳۷.

وقت مناجات و حضور آمده	گاه ملاقات و سرور آمده
چهره شب باز جهان را گرفت	دل ز کفم باز امان را گرفت
چشمک استاره یکایک به ناز	دعوت رمز است به راز و نیاز
نیست مگر جلوه یارم همه	نیست مگر نور نگارم همه
ای دل دنیا زده آرام باش	در طلب زاد سرانجام باش
بر سر بیچارگی خویش باش	دور ز شیطان بداندیش باش
حرف خور و خواب اگر کم کنی	با همه دل محرم و همدم کنی
مظهر اسماء و صفات است دل	یا که خود آئینه ذات است دل
گر دل بشکسته به دست آوری	ماهی مقصود به شصت آوری

(آیت الله حسن زاده آملی)

شود آیا که به یاد وطن، دل از این خراب آباد بر کنیم؟ و ساعتی در تنهایی به یاد وطن نشینیم؟ مگر سرور عالمیان فرمود:

«حَبِّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»؟

گر ایمان داری، این حب امری طبیعی است. شیخ اشراق را درباره این حدیث سخنی چنین است:

«وطن انسان جائی است که از آنجا آمده و به همانجا می‌رود، پس جای دیگر وطن او به حساب نمی‌آید. از این رو پیامبران فرموده‌اند: شما همگی فرزندان آخرت هستید و به حضور خداوند خواهید رفت.»^۱

۱. مجموع مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۴۶۲.

همگی رهگذار وطنیم: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»^۱.

باری از نعمات سلامتی و فرصت و امکانات بهره گیر:

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ

الدُّنْيَا»^۲؛ بجوی و بکوش در آنچه خداوند به تو داده، ثواب و

سعادت سرمدی آخرت را و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن.

بهره تو از دنیا آن چیزی است که با خود توانی برد. گذاشتنی‌ها بهره

انسان از دنیا نیست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا

اللَّهَ»^۳؛ ای گروندگان! پرهیزگار باشید خدا را، باید بنگرد که هر

کس برای فردایش چه پیش فرستاده پرهیزگار باشید.

تنها آیه ایست که دوبار در آن به رعایت تقوا امر شده است و دستور بر

این که به زاد آن روز، دمی بیاندیشد. غریب آباد دنیا را چگونه پشت سر

می‌گذاری؟ و با چه توشه از این دیار رخت می‌بندی؟

در عشق دوست ایدل شبیدا چگونه‌ای؟ ای قطره با کشاکش دریا چگونه‌ای؟

ای طایر خجسته پی مرغزار قدس در تنگنای وحشت دنیا چگونه‌ای؟

هیچ از مقام اصلی خود یاد می‌کنی؟ دور از دیار خویشتن اینجا چگونه‌ای؟

یاد آور ای عدم ز نهان خانه قدم پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه‌ای؟

۲. سوره قصص، آیه ۷۷.

۱. سوره تکویر، آیه ۲۶.

۳. سوره حشر، آیه ۱۸.

در بحر بی‌کنار، کنارم کشید و گفت بی‌ما چگونه بودی و با ما چگونه‌ای؟

(فیض کاشانی)

طبعاً وقتی خاطر انسان به اینگونه افکار مشغول شد، در بند چرب و شیرین این حیات موقت نخواهد بود و دل بدان سوی دارد، فرمود رسول خدا ﷺ:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَتْهَا بِقَلْبِهِ وَبِأَشْرَافِهَا بِجَسَدِهِ وَ لَا يُبَالِي مَا أَصْبَحَ مِنَ الْعُسْرِ أَمْ عَلَى الْيُسْرِ»؛^۱ برترین مردم آن کس است که عاشق عبادت باشد، عبادت را در آغوش کشد و با بدنش با آن در آمیزد و او را باکی نباشد که روزش به سختی یا آسانی گذرد.

امام صادق عليه السلام می‌فرماید:

«خداوند بزرگ به پیامبری از بنی اسرائیل فرمود: گر دوست داری در حظيرة القدس مرا ملاقات کنی، در دنیا تنها، ناشناس و اندوهناک و از مردم ترسان باش، همچون پرنده تنهایی که در زمینی خشک پرواز می‌کند و از نوک درختان روزی خود می‌خورد و از آب چشمه سارها می‌نوشد و شب هنگام تنها و جدای از پرندگان دیگر در آشیان پناه می‌گیرد و از پرندگان دیگر هراسان و وحشت زده است و تنها با پروردگار خویش مأنوس است.»^۲

حدیثی دیگر را به خاطر سپار:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۳، باب العبادة. ۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۰۸.

«خوش به حال آن کس که از دسترنج خود روزی طلبد و کنج خانه را
 گزیند و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد و بر اشتباهات خود بگرید و بر
 رسیدگی به نفس خویش پردازد و دیگران از دست او در آسایش باشند.»^۱
 از این احادیث در توصیف انزوا فراوان است، اما انزوا تا آن حد که سربار
 مردم نشوی و اکتساب را رها نکنی، جز آن گاه که درآمدی باشد، تا از آن
 خویشتن اداره توانی کرد و در اجتماع آنقدر شرکت کنی که تو را آلوده نکنند
 و عمر تو را به غفلت سپری ننمایند و با آلودگی‌ها تو را نیالایند، که گاه بینی
 که نزدیکترین یاران، حاسد و دشمن تو باشد.

آن به که در این زمانه کم گیرم دوست با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
 آن کس که تو را به دوستی تکیه بدوست چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

(خیام)

و نیز از حضرت رسول ﷺ منقول است که: «فرشته‌ای نزد من آمد و
 گفت: ای محمد! پروردگار بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: گر بخواهی
 تمام ریگ‌های بیابان مکه را برایت طلا می‌کنم. پیامبر سر بر آسمان
 برآورد و عرض کرد: پروردگارا! دوست دارم روزی سیر باشم و سپاس تو را
 گویم و روزی دیگر گرسنه باشم و از تو درخواست نمایم.»^۲
 و در کتاب مصباح الشریعه که منتسب به امام صادق علیه السلام است در باره
 عزلت چنین آمده است:

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۱۱. ۲. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۱۹.

«آن کس که گوشه‌گیری از خلائق را گیرد، در حصار محکم پروردگار متعال، متحصن گشته و در تحت حمایت و حفظ و توجه خداوند قرار گرفته است. پس خوش به حال او که تمام توجه او در ظاهر و باطن به سوی خداوند مهربان باشد، اما این گوشه‌گیری و منقطع شدن از مردم، محتاج به دارا بودن ده چیز است:

- ۱- در رفتار و کردار و وظائف خود حق را از باطل بتواند تشخیص دهد.
- ۲- به فقر و تنگدستی علاقمند و راضی باشد.
- ۳- در برابر سختی‌ها شکیبیا و صبور باشد.
- ۴- به ترک لذائذ دنیوی و مشتتهیات نفسانی راضی و حاضر باشد.
- ۵- محیط خلوت و گوشه نشینی را مأنوس باشد.
- ۶- پیوسته اندیشه و هدف او تأمین آینده آخرت باشد.
- ۷- در عین مجاهده و کوشش، عبادات خود را در پیشگاه باری تعالی ناچیز داند.

- ۸- هیچ‌گونه خود بینی و خود پسندی به خود راه ندهد.
- ۹- پیوسته در حال توجه و ذکر باشد و غفلت را رها کند چه غفلت موجب تسلط شیطان است.

۱۰- خانه و مسکن خود را از آنچه مورد نیاز نیست خالی دارد.^۱
ولی ای عزیز! بدان که در اجتماع است که آدمی با موانع برخورد می‌کند

۱. کتاب مصباح الشریعه.

و بسا با مجاهدات، سالکی که در دل اجتماع است، نه تنها قدر آن دارد که
آلوده نشود، بلکه با امر به معروف و نهی از منکر، دیگران را از آلوده شدن
برهاند.

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه	بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج	وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

(سعدی)

دنباله حدیث

«یا أحمد! مباد همچون کودکان آب و رنگ دنیا و سبز و سرخ آن را دوست بداری، و به چرب و شیرین آن فریفته شوی! پیامبر عرض کرد: پروردگارا! مرا به کاری ره نمایی کن، تا بدان سبب به تو نزدیکی جویم. خداوندش فرمود: شبت را روز و روزت را شب گردان! پیامبر عرض کرد: پروردگارا! چگونه؟ خداوند فرمود: خوابت را نماز و خوراقت را گرسنگی قرار ده.»

پرهیز از فریبایی دنیا

با آن که جاودانگی در فطرت انسانی مطلوب و مرغوب است و فنا پذیری دنیا را همه می دانند، معذک گروهی دلبسته دنیا می شوند، آن گونه دلبستگی که گویی برای ایشان جاودانی است.

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱

زینت داده شد، برای کافران حیات دنیا و مسخره می کنند اهل ایمان را.

وقتی اندیشه را شیطان آن گونه تسخیر کرد، که بد را خوب و خوب را بد انگاشت، هر نقدی را به از نسیه پندارد:

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۲.

گویند بهشت با حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار کاواز دهل شنیدن از دور خوش است

(متسب به خیام)

طبعاً چنگ در دلربایی‌های دنیا زند و از ناپایداری آن غافل ماند، و آنگاه که غنا به فقر و جوانی به پیری و زیبایی به زشتی و سلامتی به بیماری و حیات به مرگ مبدل شد، تهی دست و روسیاه و وامانده و ورشکسته و ابدیت را در پیش می‌بیند و راهی هم به بازگشت ندارد. در این فراز حضرت پروردگار چنین کسان را کودکانی می‌نامد، که به آب و رنگ و سبز و سرخ دنیا مشغول می‌شوند و مواهب الهی و ایمان و قرب حضرت باری تعالی را از یاد می‌برند.

ز عهد پدر یاد دارم همی	که باران رحمت بر او هر دمی
که در طفلی‌ام لوح و دفتر خرید	ز بهرم یکی خاتم زر خرید
به در کرد ناگه یکی مشتری	به خرمائی از دستم انگشتری
چو شناسد انگشتری طفل خرد	به خرمایی از وی توانند برد
تو هم قیمت عمر نشناختی	که در خواب شیرین بر انداختی

(سعدی)

اهداف چون در دسترس نیست، حرکت می‌طلبد، ناگزیر آنکه معتقد به «نقدی ز هزار نسبه بهتر باشد» هست در طول عمر، از حرکت باز می‌ماند. جوانی که میل دارد مراحل بالای دانشگاهی را طی کند، گر از این آرزو دست کشد، می‌باید با بی‌سوادی نقد بسازد. آیا لقای پروردگار والاترین

هدف نیست؟! کدام انسان عاقل تواند چهار صباح دنیا را به جای آن مقام برگزیند، جز این که از خرد بیگانه باشد.

با رانده شدن شیطان از درگاه حضرت پروردگار، شقاوت و بدبختی خود را با زینت دادن و آرایش دنیا، در مسیر تکامل انسان تسکین می‌دهد.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾؛ گفت: پروردگارا

چونم گمراه کردی، زمین را برای ایشان زینت می‌دهم.

مشغول شدن به دلربایی‌های دنیا، افتادن در راه شیطان است.

عزیزان! ستارگان درخشان در شبهای تار زینت است اما برای آسمان:

﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾^۲

زن‌ها و فرزندان برای بعضی زینت حیات دنیا است:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾^۳

بعضی، گناهان و سرکشی‌ها را برای خویش زینت پندارند:

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾^۴

اما سالکان طریق حق را بنگر، تا زینت چیست:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۵ ولی عشق

دوستی ایشان، به داشتن ایمان است و ایمان است که در قلوب

ایشان آراسته شده است.

۱. سوره حجر، آیه ۳۹. ۲. سوره فصلت، آیه ۱۲.
۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴. ۴. سوره فاطر، آیه ۸.
۵. سوره حجرات، آیه ۷.

در این فراز خداوند نیازدگان را کودک می‌خواند، که به چند اسباب بازی دل می‌دهند و هرگز در پی حقایق نیستند، عروسک را فرزند خود می‌انگارد و اسبک تخته‌ای را مرکب.

ایام کودکی برای بسیاری از مردم، تا هفتاد سالگی نیز ادامه دارد، منتهی بازی‌ها در هر سنی گونه‌ای است؛ ملاصدرا^۱ در تفسیر قرآن خود چنین دارد:

«اهل زمین هرگز ترقی نمی‌کنند. آن کس که وابسته به خاک می‌باشد، آن کس که تمام تلاش و کوششش این است که از خاک چیزی درآورد و بهره از خاک برد هرگز رشد نمی‌کند؛ آن انسان که جانش به خاک دوخته شده و تلاشش این است که از خاک درآرد و روی خاک را مزین کند و زان پس با دست تهی برگردد، چنین انسانی همانند درخت است و درخت ترقی‌اش بیست متر است، هرگز راه آسمان را نمی‌تواند طی کند، چرا که اصل درخت ریشه است و آن در خاک فرو رفته است، درخت آن وقت ترقی می‌کند که از نباتی بیرون آمده و به حیوان تبدیل شود، تا از زمین برهد و گرفتار خاک نباشد و خداوند فرماید:

﴿ثُمَّ قَلْبُكُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾؛^۱ آیا در زمین بارانداختید؟!^۲

و اما فراز دوم حدیث: شبت را روز و روزت را شب گردان.
بدان مفهوم است که مردم نوعاً شب در اندیشه‌اند که فردا را چگونه

۱. سوره توبه، آیه ۳۸.

۲. تفسیر قرآن، ملا صدرا، ص ۱۴۸.

گذرانند. دنیا را چگونه به دست آورند، برای صبحانه چه دارند و برای ناهار چه تهیه کنند، دکان را چه ساعت بکشایند و شغل را با چه درآمد به پایان آورند؛ تو شب برخیز و ببانددش که فردای قیامت چه داری؟ و چه توانی داشت؟ با تو گفته‌ام که:

﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^۱؛ باید بنگرد هرکس که برای

فردایش چه پیش فرستاده؟

با تو گفته‌ام که:

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۲؛ به راستی که تو در روز گرفتار

آمد و شدی، پس شب را برخیز.

جالب آنکه این پیام، پیام آغازین ارتباط است و حضرت حق دور از خلق و غوغای شهر، یعنی در شکفت غار حَرّی باب الجنة سحر را بر روی حبیبش به این طریق می‌گشاید؛ و چون نسائم جانبخش گلشن وصال، بر جانش از این طریق وزیدن گرفت، چون کان رحمت بود، یاران را از یاد نبرد و تمنا کرد که ای پروردگار! اجازت فرما آنان که از امت من آرزوی این همراهی و هم ساغری را دارند، با خود به این گلشن آورم و خداوند در آیه فرمود:

﴿وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ...﴾^۳

ندهی اگر بدو دل، به چه آرمیده باشی؟

نگزینی ار غم او، چه غمی گزیده باشی؟

۲. سوره مزمل، آیه ۷.

۱. سوره حشر، آیه ۱۸.

۳. سوره مزمل، آیه ۲۰.

نظری نهان بیفکن، مگرش عیان ببینی

گرش از جهان نبینی ز جهان چه دیده باشی؟

سوی او چو نیست چشمت چه درآیدت به دیده

سوی او چو نیست گوشت چه سخن شنیده باشی؟

نکشیده درد عشقی، نچشیده زهر هجری

چو ندیده‌ای وصالی ز جهان چه دیده باشی؟

نبود چو بیم هجرت، نه دلی نه دیده داری

نبود امید وصلت به چه آرمیده باشی؟

نمک دهان چه دانی شکر لبان چه دانی

مگر از لب و دهانش سخنی شنیده باشی؟

(فیض کاشانی)

خداوند این چنین گفت در سورهٔ مزمل با پیامبر و حبیب خود، و با یار

دیگرش حضرت داود چنین فرمود:

«ای داود تا چه هنگام از بهشت یاد می‌کنی؟ ولی از شوق وصالم یادی

نمی‌نمایی؟» داود عرض کرد: مشتاقان تو کیانند؟

فرمود: «مشتاقانم را از هر آلاشی بیبراستم و از هر آلاینده‌ای بر حذر

داشتم. دل‌هایشان را به سوی خود گشودم تا منحصرأً به من بنگرند.»^۱

عزیزا! او بدیع است و نو آور و فرمود: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۲ هر دم او را

۲. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

۱. محجة البیضاء، ص ۵۹۸.

جلوه‌ایست و هیچ جلوه به جلوه دیگر نمی‌ماند. نه تنها فصول را هر دم رنگی و جمالی است، که هر ماه و هر روز و هر ساعت او، در تجلی خاصی است:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

(فردوسی بسطامی)

از اول آفرینش تا کنون این همه خلائق آمدند و رفتند و چون تو انسانی به روزگار نیامد و نخواهد آمد، این مسئله نه خاص سلولهای سرانگشت است، بلکه در کل وجود مرئی است. روزها و شبها نیز چنین است، و ساعات و دقائق نیز چنین، این مقدمه را بر آن آوردم، تا بدانی یک یا رب در سحر با یارب در دل روز یکسان نباشد، و زین جهت فرمود:

﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

شب او را جلوه‌ای است که روز نیست، و آخر شب او را آن رحمت، که آغاز

شب نیست:

شب آمد، شب دوا‌ی بی‌دوا‌بان شب آمد، شب بساط آشنایان

شب آمد تا که بلبل راز گوید شب آمد تا که مرغ حق بنالد

شب آمد تا که از دل غم گشائیم به ساز مرغ حق با حق بنالیم

شب آمد تا که هو از دل برآریم به هو هوی کبوتر شب سرآریم

(مؤلف)

۱. سوره مزمل، آیه ۲.

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلَى يُسْرِ»^۱ برترین مردم آن کس است که عاشق و شیفته عبادت باشد، عبادت را در آغوش کشد و با قلبش دوست دارد و با بدنش بدان در آمیزد و خود را برای انجام آن فارغ سازد و او را با کی نباشد که دنیایش به سختی یا آسانی گذرد.

(حضرت محمد ﷺ)

بیداری شب، دولت سرمدی

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز! که آن خسرو شیرین آمد
بیداری سحرگاهان، در این ظلمت کده خاک، وه که چه دولتی سرمدی
است، که آن خسرو شیرین، در این مُشک رنگ شب تار، عطر وصل و انس
را بر مشام عشاق می پراکند.

مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد
اشکهای سحرگاهم، آبی بر دل سوخته ریخت، و ناله‌های جانسوز نیمه
شبم، فتح بابی را بر دل در بسته‌ام گشود:

«ما مِنْ عَيْدٍ بِكَيْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إِلَّا سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ رَحِيقِ رَحْمَتِهِ وَ
أَبْدَلَهُ اللَّهُ ضَحْكَاً وَ سُوراً فِي الْجَنَّةِ»^۲ بنده‌ای نیست که بگرید از

۲. ارشاد القلوب، جزء اول، باب ۳۰.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

ترس خداوند، جز این که خداوند او را سیراب کند از شراب

رحمتش، و گریه او را به فرح و شادمانی در بهشت تبدیل نماید.

ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست

که به کام دل ما آن بشد و این آمد

دشمن گوید: شب برای خفتن است، سر بر بالین نه. دوست گوید: برخیز

که عاشقان به شب راز کنند. حمد پروردگار را که توفیق عنایت فرمود، که

دشمن را از خود برانندیم و فرمان دوست را پذیرا شدیم:

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ

وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾؛ آن عده از اهل کتاب که شبانگاه بیدارند، در آن

حال که گاهی آیات خداوند را به تلاوت نشسته‌اند، و گاهی در

سجده‌اند، با خفتگان یکسان نیستند.

دور از غوغای شهر، و مزاحمت‌های درون خانگی، در خلوت گاه

سحرگاه، با خالق خویش به رازگویی نشستن، وه که چه لذت دارد. آن لذت

که ترانه‌سازهای مجالس لهو، هرگز آن را نچشیده‌اند.

گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باک نوا می من به سحرگاه عذر خواه من است

(حافظ)

این سفره سرشار را، ویژه حبیبش گسترانید و ما ریزه خوار این خوانیم:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَحْمُوداً^۱؛ و مقداری از شبانگاه را به عنوان نافله، به بیداری

برخیز، بدان امید که خدایت مقامی محمود و پسندیده تو را دهد.

نسائم رحمت سحرگاهان، وزان است و درهای رحمت آن دم باز:

گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید

(حافظ)

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا﴾^۲؛ پهلو

تهی می‌کنند از بستر و می‌خوانند پروردگارشان را در حال بیم و امید.

دقت فرما که خداوند در قرآن صدها آیه به وصف بهشت پرداخته، اما در

بعد از این آیه، بهشت سحر خیزان را، قابل توصیف در الفاظ این جهانی،

ممکن نمی‌داند:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۳؛ احدی نمی‌داند، آنچه را پنهان داشتیم از پاداشها، که

ما یه روشنی چشمانشان است، پاداشی به آنچه کردند.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

(حافظ)

تبدیل شب به روز و روز به شب را برای عاشقان ملاقات دوست، در آیه

بیشتر مشهود است:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۴

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۲. سوره سجده، آیه ۱۶.

۳. سوره سجده، آیه ۱۷.

۴. سوره ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

اندکی از شبانگاه را به بستر می‌رفتند و سحرگاهان به استغفار می‌پرداختند.

از صبا پرس که مارا همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جان خواهد بود

(حافظ)

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾^۱ و چون برخاستی به حمد و تسبیح پروردگارت پرداز، و برخی از شب را تسبیح او گوی، آنگاه که ستارگان غروب می‌نمایند.

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد این گدا را

(حافظ)

﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲ شب را به پا خیز جز اندکی.
﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا تَقْبَلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾^۳ ما گفتاری بس سنگین بر تو نازل کنیم * همانا نماز شب گامی استوار و گفتار سنگین در صداقت نفس است مرتورا.

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار تا بود درست دعا و درس قرآن غم مخور

(حافظ)

دمی بستر را رها کردن، و با نفس سرکش در آویختن، و شیطان را ناامید کردن، وه که چه لذتها دارد:

جان به بوسی می‌دهد آن شه‌ریار الحق ای عشاق کاسان گشت کار

۱. سوره طور، آیات ۴۸ و ۴۹.
۲. سوره مزمل، آیه ۲.
۳. سوره مزمل، آیات ۵ و ۶.

أبذلوا ارواحكم يا عاشقين إن تكونوا في هواكم صادقين
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ گـرد گله توتیای چشم گرگ

(مولوی)

از زمانی که گفتار رسول خدا ﷺ را شنیدم که فرمود: «نماز شب تو را است»، آن را ترک نکردم. پرسیده شد: حتی در لیلة الیهیر؟^۱ فرمود: آری.^۲ علامه طباطبایی رحمته اللہ علیہ فرموده بود: در ایام طلبگی در کنار حوض مشغول وضو بودم، دستی بر شانه‌ام خورد، روی برگردانیدم دیدم عارف بزرگوار، آقای قاضی قدس الله سره است. فرمود: «سید دنیا را می‌خواهی، نماز شب بخوان. آخرت را می‌خواهی، نماز شب بخوان. از آن زمان تا کنون، سخن این مرد چندان در من اثر بخشید، که نماز شبم ترک نگردیده.»
امام صادق علیه السلام فرمود:

«نور و روشنایی دل را جستجو کردم، آن را در تفکر و گریه پیدا کردم، پروانه و جواز عبور از پل صراط را طلب کردم، آن را در نماز شب یافتیم.»^۳
و نیز آن حضرت فرمود:

«راحت حقیقی» برای بنده مؤمن، جز در لقای پروردگارش نیست که راه
تحصیل آن در چهار چیز است:

«خاموشی» تا در آن به وضع خود و قلب و جانس در آنچه بین او و
پروردگارش می‌گذرد، توجه کند؛ و «خلوت» تا از آفات ظاهری و باطنی

۱. شبی که بین حضرت علی علیه السلام و معاویه جنگ سختی بود.
۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۱. ۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷۵.

زمانه در امان ماند؛ و «گرسنگی» تا در وجودش شهوات و وسوسه‌ها بمیرد؛ و «سحر خیزی» تا بدان قلبش منور شود و طبیعت و جانش پیراسته گردد.^۱

نام تو آهنگ سازم هر شب است	صد ستاره ناظر این یا رب است
جز جمال مطلق در پیش نی	مرغ حقم نغمه‌ای یم بیش نی
خوش هم آوازیم در ذکر نگار	هر دو همرازیم در شبهای تار
ساز یک تارم چو من کوکوستی	کانچه می‌گوید نه کو، آن هوستی
هوی من با هوی او آمیخته است	اشک ما با اشک شب نم ریخته است
در سپیده هر دو آوا سر دهیم	نغمه‌ای یکتا ز دو پیکر دهیم
دست تو بر نای من هر جا که سود	نغمه رحمانی عشق تو بود
ساز یک تارم ندارم نغمه بیش	نیستم جز عاشق نائی خویش

(مؤلف)

جابر گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: همانا در هر شب ساعتی است که هرکس بدان کامیاب شود، از خدا مسئلت خیری از امور دنیا و آخرت نکند، جز آن که خدایش عطا فرماید، و آن در هر شب است.^۲

«مَنْ كَثُرَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ»؛^۳ هر آن کس نماز را

در شب بیشتر به جای آورد، چهره‌اش در روز زیباست.

(حضرت محمد ﷺ)

چه ماند آن که شبانگاه زود به بستر رفته و ساعتی از سحر برخاسته،

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۹. ۲. ریاض الصالحین، ص ۴۶۶.

۳. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۲.

چهره را با وضو منور نموده، کسالت سحرگاهی را از خود زدوده، و ستارگان و عظمت کهکشانش را به تماشا نشسته، و این آیات را تلاوت نموده:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

با آن شب زده، خواب زده، دامن آلوده‌ای که بعد از طلوع آفتاب، برای کسب و آب و نان، او را با صدمه بیدار کنند و با دهان بد بو بر سر سفره صبحانه نشانند.

یک سحر با سعدی

یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگاه در کنار بیشه‌ای خفته. شوریده‌ای با ما بود، همه شب نیارمید. او را گفتم: این چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند، بر درخت و کبکان در کوه و بهائم در بیشه، حیفم آمد همه در تسبیح و من خاموش.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیست نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

عایشه گوید: نبی اکرم ﷺ آن قدر در شب به نماز می ایستاد، تا قدم‌های مبارکش خسته و زخم می‌گشت. من عرض کردم: یا رسول الله ﷺ! چرا چنین می‌کنی، در حالی که گناه گذشته و آینده‌ات آمرزیده است؟ فرمود: آیا بنده سپاسگزاری نباشم؟^۱

چون اهل نماز شب باشی، تو را از این نازش چه بهتر باشد؟ که خداوندت بر قیام تو بر فرشتگانش همی نازد. بنگر بر این حدیث: رسول خدا ﷺ فرمود: آن هنگام که بنده خدا با چشمانی خواب آلود، از بستر گرم و نرم خود برخیزد، تا پروردگارش را با خواندن نماز شب راضی و خشنود سازد، خداوند با وجود این بنده، به فرشتگان مباحثات نماید و فرماید: آلا ای فرشتگان! آیا بنده‌ام را نمی‌بینید؟ که از رختخواب گرم و خواب شیرین روی پیچیده، تا به درگاه من نماز گزارد، که بر او هم واجب ننمودم. شما شاهد و گواه باشید که من او را آمرزیده و از گناهانش در گذشتم.^۲

آه‌های آتشینم پرده‌های شب بسوخت

بر لب آمد وز تف دل هم زبان هم لب بسوخت

دوش در وقت سحر آهی بر آوردم ز دل

در زمین آتش فتاد و بر فلک کوکب بسوخت

جان پر خونم که مشتی خاک دامن گیر اوست

گاه اندر تاب ماند و گاه اندر شب بسوخت

۱. ریاض الصالحین، ص ۴۶۲. ۲. اعلام الدین دیلمی، ص ۲۶۲.

برده پندار کان چون سد اسکندر قوی است

آه خون آلود من هرشب به یک یارب بسوخت

در آثار عارف بزرگوار آقا محمد حسین تهرانی رحمته الله علیه چنین یافتیم:

شبی در منزل حضرت علامه طباطبایی قدس الله سرّه در نماز مغرب و عشا خواستم به ایشان اقتدا کنم، هنوز تکبیر نگفته بودند، فرمود: برخیز تا به اطاق دیگر رویم. برخاستیم و به اطاق دیگر رفتیم، آنجا نیز همین عمل تکرار شد و به حجره دیگری رفتیم و چون نماز به انجام رسید، این عمل ایشان که برایم تازگی داشت، مرا به شگفت آورده بود.

بسیار اصرار کردم که داستان این نقل و انتقال چه بود؟ ایشان در نخست راز را فاش نمی نمودند، با اصرار من فرمودند: دو فرشته اند که چند روزی است در موقع نماز من می آیند و جلو من می نشینند، آن قدر آنها زیبا هستند، که حواس مرا بخود جلب می کنند. رفتم به اطاق دیگر شاید آنها مرا ترک گویند ولی این کار را نکردند و اطاق دیگری هم نداشتیم ناچار با چشم بسته نماز گزاردم.

این داستان را بدان آوردم، تا از این خبر تو را بیاگاهانم. خداوند فرماید: اگر بنده من در اثر خستگی از نماز شب خواست باز ماند، فرشته را می گزینم تا برود و او را بیدار کند. آیا در عمر از بیدار کردن این فرشته ات نصیبی نبوده است؟

آنچه بر حافظ از این ملاقات ملکوتی دست داده در این غزل به تماشا

نشین:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگشش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیمه شب یار به بالین من آمد بنشست

سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین

گفت کای عاشق شوریده من خوابت هست؟!

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نبود باده پرست

در خبر است که: دروغ می‌گوید، آن که گوید: خدا را دوست دارم و
سحرگاهان در بستر خمیازه می‌کشد. مگر این طور نیست هر کس آرزومند
وصال و ملاقات با محبوب هست؟

ما را دلی است گوهر دریای نیمه شب	گوهر فشان محنت و غم‌های نیمه شب
جانا چه صبح بود که عشق تو در رسید	در گوش عقل گفت خبرهای نیمه شب
گو خواجه: صبحدم به تماشای گل مرو	ما را بس است ذوق و تماشای نیمه شب
ما ملک نیمروز به یک جو نمی‌خریم	تا آن ماست ناله و نجوای نیمه شب
مطرب بنال ورنه بشورند عاشقان	در شورش سحرگه و سودای نیمه شب
انصاریا دریغ که هر کس نمی‌شود	واقف به سر صبح و مُسمای نیمه شب

(خواجه عبدالله انصاری)

و چون سرود حافظا:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
خداوند هم بر او درهایی از برکت تهجد گشود، که کمتر ولی خدایی بدان
دسترسی پیدا کرده است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی و آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند بساده از جام تجلی صفاتم دادند
باید دید آن پرتو تجلی ذات، که کوه را از پای درآورد و حضرت
موسی علیه السلام را به غشوه در انداخت، چگونه جناب خواجه را تحمل بود؟
جواب خواجه در این است که:

سوز دل آه سحر اشک روان ناله شب همه را از اثر لطف خدا می بینم
باری،

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟ ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

دنبالۀ حدیث

«ای احمد: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده‌ای نیست که چهار خوی را برای من تضمین کرده باشد، مگر این که او را به بهشت برم: زبانش را از بیهوده‌گویی بسته و جز بر سخن مفید نگشاید؛ دلش را از وسوسه و ارادت شیطانی نگه دارد؛ بر توجه و آگاهی من بر حالش توجه نماید؛ و گرسنگی نور چشمش باشد.»

﴿لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱ تمام صفات جلال و جمال از آن خداست. اما چون در آغاز سخن به صفتی از خود سوگند می‌خورد و نکته‌ای را شروع می‌کند، بنده را به همان صفت متوجه می‌فرماید. در اینجا دقت شود که اشاره به عزت و جلال است، یعنی: بنده من! بنگر به عزتی که پروردگارت دارد که جز او را هر عزتی به ذلت کشد و جلالی که خداوندگارت را هست، که هر جلالی جز جلال او به نابودی و نقصان گراید. کنز صفات منم و خواهم که از این کنز تو را بهره‌مند سازم، به شرطی که تو را چهار صفت باشد: نخست آن که زبانت را از بیهوده‌گویی بازداری، و جز بر سخن مفید نگشایی.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

کنترل زبان

هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان، آدمی را به جهنم سوق نمی‌دهد؛ چرا که برای هر عضوی در مضامین اخلاق، بیش از چند گناه نام برده نشد، ولی زبان را ده‌ها گناه است، که ماری است که بسا هر روز تو را نیشی زند.

سخن کز دهان نا همایون جهد چو ماری است کز خانه بیرون جهد
نگه دار از او خویشان چون سزد که نزدیکتر را سبکتر گزد

بنابراین سزد که تو در بانی محافظ برای زبان خود گزینی، که هیچ کلامی بی‌اذن او از آن نزاید، جز سخنی که در آن سودی باشد؛ و دشمنان این دربان، گاه خود نمایی و گاه خشم و گاه عشق به لهو و لغو است، که این دربان باید این دشمنان را نیکو بشناسند و تا خود نمودند به محافظت برخیزد. مدخل شیطان برای انسان بیش از هر بابی، دهان آدمی است که چون از این در داخل شد، باب وسوسه را می‌گشاید و از این باب است که صدها گناه را با وسوسه در جان آدمی بذر پاشی می‌کند، و حضرت پروردگارت منع ورود او را اینگونه دستور فرمود:

﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ و

اگر از جانب شیطان در تو وسوسه‌ای پدید آید، به خدا پناه بر، زیرا

اوشنوا و داناست.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۰.

و در برابر حملات این دشمن سرسخت پناهگاهی جز کهف حصینِ ساحت پروردگارت نیست، بی یاری او توانِ ستیز با این دشمن قسم خورده را نداری، بنگر که آن بهادر قهرمان، یعنی حضرت رسول ﷺ نیز جز این پناهگاه، مأمنی نمی جوید.

همچنین حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«خدا را می ستایم و در اموری که باعث راندن و دور کردن شیطان و محفوظ ماندن از دام‌ها و نیرنگ‌هایش می‌شود، از او یاری می‌طلبیم.»^۱

و پروردگارت از این خطر سهمناک تو را بیدار باش فرمود، که مباد عمرت در طوفانهای سهمناک حملات شیطان به پایان آید و سرمایه‌های خدادادت را به غارت برد آنجا که یادآور شد که:

«ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را بندگی نکنید، که او دشمن شماست، همچون حکایت شیطان که به آدم گفت: کافر شو. و چون کفران ورزید، شیطان گفت: از تو بیزارم، من از خداوند پروردگار جهان هراسانم.»^۲

این سخن پروردگارت بود و بشنو سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را:

«از کاری که خداوند با ابلیس کرد درس بگیر، چه کار دراز مدت و کوشش‌های توانفرسای او را به سبب لحظه‌ای تکبر باطل ساخت، و او شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود. که معلوم نیست که آیا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱. ۲. سوره حشر، آیه ۱۶.

از سالهای دنیاست یا از سالهای آخرت.»^۱

مردی از حضرت امام کاظم علیه السلام پرسید: جهاد با کدام دشمن واجب‌تر است فرمودند:

«آن که از همه با تو نزدیکتر و دشمنی‌اش با تو بیشتر است و آن

شیطان است.»^۲

اگر دوستدار ائمه هستی، هجوم شیاطین را بر خود انتظار بر و قرب تو با ایشان بزرگترین حسرت شیاطین است، بنگر تا امام صادق علیه السلام چه می‌فرمایند:

«ابلیس در این سرای پرفریب، دام‌های خود را گسترده و هدف او

کسی جز دوستداران ما نیست.»^۳

مباد آن دم که خود را در مصاف شیطان، یک قهرمان پنداری، که او قهرمانی است که بس بهشتیان را جهنمی کرده و رهروان را از راه بازداشت، که اگر در این مصاف، من و تو را نیرویی بود، این همه توصیه برای پناه جویی به کهف حصین پروردگار، در این نبرد نبود؛ از طرفی می‌یابی استغاثه و التماس اولیاء برای این پناهندگی، در حریم حمایت حضرت حق تعالی را. برای نمونه گفتاری از حضرت امام سجاد علیه السلام را یادآور می‌گردد، در حالی که کمتر دعایی از ائمه را می‌یابی که پناه جویی از شرّ و وسواس شیطان به درگاه باری تعالی در آن نباشد.

۲. تحف العقول.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳. تحف العقول، ص ۳۰۱.

«الهی از دشمنی که مرا گمراه می‌کند، و از شیطان که مرا به انحراف می‌کشاند، به تو شکایت می‌کنم، همو سینه مرا از وسوسه آکنده و القائنات او قلبم را در میان گرفته است، در پیروی از خواهشهای نفسانی مرا یاری می‌رساند و دنیا دوستی را در نظر می‌آراید و میان من و طاعت و تقرب به تو بس مانع می‌گردد.»^۱

(امام سجاد علیه السلام)

می‌نگری در این دعا و درخواست، کینه او را با این ولیّ خدا، پس وای بر من و تو در این میدان، اگر خدایمان پناه ندهد.

هر طرف بس دام و دانه است ای خدا	ما چو مرغان حریص بی‌نوا
هر دمی پا بسته دامی نویم	هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
هر طرف غولی همی خواند تو را	کای برادر! راه خواهی هین بیا
ره‌نمایم هم‌رهت باشم رفیق	من قلاوزم در این راه و طریق
نی قلاوز ^۲ است و نی ره داند او	یوسف‌ا کم رو سوی این گرگ خو
خرم آن باشد که نفریبد تو را	چرب و نوش دانه‌های این سرا
ز آن که یک نوشت دهد با نیش‌ها	که بکارد در تو نیشش ریش‌ها

(مولوی)

بینی که بعضی میکروبها از طریق دهان، بعضی از طریق گوش و یا چشم وارد بدن آدمی می‌شوند و در آنجا آشیان می‌سازند و نه تنها آن عضو را به مخاطره کشند، که بسا اعضاء دیگر را از کار اندازند. شیطان را نیز

۲. قلاوز: راهبر.

۱. بحارالانوار، ج ۹۴.

چنین دان، چه تمام سعی او بر آن است که ایالات کشور وجود تو را همگی مسخر کند و به پایتخت هستی تو که قلب تو هست ره جوید و وجود تو را به بندگی خود درآورد؛ و در آن زمان وای بر تو که هستی ات موقوف حکومت شیطان است.

به کلامی از راه گوش و با حرامی از راه دهان، با سخنی از راه زبان و با نگاهی از راه چشم؛ و چون گوش را به تصرف کشید، این گوش دیگر تمایلی به استماع حق و قرآن و حکمت ندارد و چون حرامی را چشید، کامی را می‌یابد که در بند حلال و حرام نیست، هر جا طعامی یافت، بر سفره‌اش نشیند؛ و چون کلامش بی‌پروا شد، هزل و لغو و غیبت و دروغ، کلامش را تصرف کرده و چون چشمش را تملک کرد، دیگر این چشم از دیدار ملکوت و آیات آفاقی کور می‌شود. تا نپنداری که من این سخنان را از خود می‌بافم و می‌لاقم، در این باره بشنو کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را:

«کسانی که در کارشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آنان را در دام خود قرار داد، پس در سینه‌های آنان وارد شد و تخم گذاری کرد و جوجه‌ها پراکند و به تدریج در خرده‌های آنها راه یافت و با چشمه‌هایشان نگریست و با زبان آنها سخن گفت، زان پس آنها را گرفتار بس گناه و لغزش نمود. ناروایی‌ها، را در نظرشان بیاراست، کار ایشان همانند کسی است که در کارهایشان شیطان با ایشان شراکت دارد، و زبان‌شان را با سخن باطل گویا کرده است.»^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷.

چنین انسانی دیگر انسان نیست بلکه شیطان است و جز شیطنت از او
نزیاید.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست بس به هر دستی نباید داد دست

و این مطلب را خداوند در این سوره یادآور فرمود:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ
الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ
وَ النَّاسِ﴾.

پس بدان که، به چنگ این دشمن سرسخت، به اتکاء تقوای خویش
نتوان رفت و ما را جز پناهگاه حریم کبریایی خداوند پناهی نیست، دشمنی
که فرمانده سپاهی سواران و سپاهی پیادگان است، و خداوندش تا قیامت
امان داده، تا غافلان را اسیر کرده، در زمره لشکریان خود درآورد و بر نیروی
اضلال خویش بیافزاید در این آیه بنگر:

﴿وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ
رَجْلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۱ و از ایشان هر که را توانستی با ندای خویش
برانگیز و با نیروی سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در اموال و
فرزندان با آنان شریک شو و به آنان وعده ده؛ و شیطان را جز وعده
فریب نیست.

۱. سوره اسراء، آیه ۶۴.

وسوسه شیطان

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾.

وسوسه شیطان که نوعاً برای خروج از صراط مستقیم در خاطر انسان نقش می‌بندد، از خطرات راه است که در این سوره شریف که آخرین سوره قرآن است خداوند یادآور آن گردیده. از مشکل‌ترین کار سالک الی الله، نفی خاطرات است تا دمی پاک نباشد، ذکر و یاد خداوند نمی‌تواند قلب را روشن سازد، اگر چه زبان شما با ذکر از پروردگار در کار باشد. گویی شما چند صدا را با هم می‌شنوید، و همین مشکل را ما در نماز داریم، که برای حضور واقعی کمتر موفق هستیم. حال این خاطرات ممکن است شیطانی نباشد، ولی هر چه باشد، روح را خسته و آزرده می‌کند. آرامش واقعی وقتی است که ذهن، خالی از هر خاطره باشد، در این حال است که نماز و ذکر، اثر واقعی دارد. اما شیطان برای جلوگیری از این توفیق، از مدخل خاطرات وارد شود که نه تنها تو را از آن آرامش و یاد پروردگار باز دارد، بلکه تو را در مسیر گناهی اندازد. گفتاری یا کرداری و رفتاری، این عمل از آغازین ارتباط شیطان است و قطع آن بسیار آسان است و آن محو این خاطره و جایگزین کردن آن ذکر، به حضرت پروردگارت، که هم اوست پادشاه عالم و پروردگار عالم، که در این سوره شریف، خداوندت به آن راهنمایی می‌فرماید.

ای فقیه آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی

بدان که در این وسوسه‌ها خداوند ناظر و حاضر و در انتظار پناه آوردن تو به اوست:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ راستی که خداوند آفرید انسان را و می‌داند که چه چیز شیطان در نفسش وسوسه می‌کند و ما نزدیک‌تریم از شریان او به او. و بسا این وسوسه‌ها به اندازه‌ای با ایمان و خواست او ناهماهنگ است که از آن به وحشت افتی. یکی از اصحاب پیامبر در خدمت ایشان عرض کرد: یا رسول الله! گه گاه ما در سینه‌های خود وسوسه‌هایی از شیطان می‌یابیم، که اگر هر یک از ما از ثریا سقوط کند، برایش خوشتر از انجام آن است و حتی نتواند به زبان آورد. حضرت فرمود: اگر به راستی در برابر آن وسوسه، چنین احساسی دارید، دلیل بر ایمان کامل و ناب شماست.^۲ چه رامش به از این، که خداوند آغوش گشوده و در بارگاه باز گذاشته، شب خواهی بیا، روز خواهی بیا، پناهگاه اینجاست، بیا و بگو:

﴿قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ

يَحْضُرُونِ﴾^۳ بگو پناه می‌برم پروردگارا! به تو، از وسوسه‌های

شیاطین، و از این که مرا در نزد خود حاضر سازند.

اما اگر احضار شیطان آن گونه به بازی گرفت، که پناهگاه حصین را فراموش کردی، عاقبت چنین است:

۱. سوره ق، آیه ۱۶. ۲. کنز العمال، ۱۷۱۵.

۳. سوره مؤمنون، آیات ۹۷ و ۹۸.

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱

و هر آن کس از یاد خداوند رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که دائم قرین اوست.

و وای بر این انسان که به جای قرب به حضرت پروردگار، عمری در کمند شیطان اسیر باشد؛ و پناهنده شدن نه فقط لفظ باشد، که زبان گوید ولی دل را خبر نباشد؛ که اگر دل گوید و زبان را خبر نباشد، از آن بهتر بود.

یکی مال مردم به تلبیس خورد	چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد
چنین گفتش ابلیس اندر رهی	که هرگز ندیدم چنین ابلهی
تو را بر من است ای فلان آستی	به جنگم چرا گردن افراستی؟
دریغ است فرموده دیو زشت	که دست ملک بر تو خواهد نوشت
روا داری از جهل و ناپاکیت	که پاکان نویسد ناپاکیت؟
طریقی به دست آر و صلحی بجوی	شفیعی برانگیز و عذری بگوی
که یک لحظه صورت نبندد امان	چو پیمانه پر شد به دور جهان

(سعدی)

برای برحذرماندن از وسواس شیطان، به ذکر می‌هم در این حدیث توجه فرما:

«شیطان را پوزه‌ای همانند سگ است که آن را بر روی دل آدمی می‌گذارد و شهوت‌ها و لذت‌ها را به یاد او می‌آورد، آرزوها را برای او جلوه می‌دهد و در دلش وسوسه می‌انگیزد و درباره پروردگارش به شک می‌اندازد. در این هنگام اگر بنده بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ

۱. سوره زخرف، آیه ۳۶.

الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ پوزهاش را از روی دل برمی‌دارد.^۱

درک حضور حق تعالی

سومین توصیه یقین بر حضور حضرت حق تعالی است که این توصیه، مربوط به معرفت توحیدی اشخاص است، آن معرفت که آدمی بداند با او می‌شنود، با او می‌بیند و با او سخن می‌گوید و با او حیات دارد. از یاد نبرید آیه شریفه:

﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛^۲ او با شماست هر جا که باشید و بیرون از

شماست هر جا که بنگرید.

﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾؛^۳ بهر جای روی گردانی همان جا وجه

الله است.

با من بودی تو را نمی‌دانستم یا من بودی، تو را نمی‌دانستم

رفتم ز میان من و تو را دانستم تا من بودی، تو را نمی‌دانستم

(فیض کاشانی)

آدمی چون از یاد غافل باشد، ولو به این آیات معتقد باشد، شیطان را در این لحظات غفلت، با او در کار تواند آمد، اما آن دم که به یاد خدا افتاد و حضور پروردگار را با خود مشاهده کرد، شیطان از او می‌گریزد.

«ذَكَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُجَالِسَهُ»؛^۴ هر آنکس به یاد خداوند سبحان

۱. کنز العمال.

۲. سوره حدید، آیه ۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۴. غرر الحکم، ۳۶۵۱.

باشد، با او همنشین است.

با یاد او بهشت را به عالم دنیا توانی آورد و اگر بهشتیان را این نوید است که: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۱ تو را این نصیب افتد، که همین جا به تماشای حضرت پروردگارت توانی نشست:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
(حافظ)

یا دیگری را نگر که مادام با پروردگارش در مکالمه است:

«الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۲

«مادام که به یاد خداوند باشی، ایستاده یا نشسته، در بازار یا مجلسی

یا جای دیگر، تو پیوسته در نماز و عبادتی.»^۳

(حضرت محمد ﷺ)

خوشا آنون که الله یارشون بی به حمد و قل هو الله کارشون بی

خوشا آنون که دائم در نمازند بهشت جاودون بازارشون بی

(باباطاهر)

«موسی بن عمران چون با پروردگار خویش به راز و نیاز پرداخت،

عرض کرد: پروردگارا! آیاتواز من دوری تا تو را آواز دهم؟ یا با من

نزدیکی تا از در نجوی درآیم؟ خداوند جل جلاله وحی فرمود که:

من همنشین هر کسی هستم که مرا یاد کند.»^۴

(حضرت محمد ﷺ)

۱. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳. ۲. سوره معارج، آیه ۲۳.

۳. کنز العمال، ح ۱۹۲۷. ۴. بحار الانوار، ج ۹۳.

و برای دلگرمی بنده چه مژده بهتر از این که فرمود:

﴿ادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ﴾^۱ یادم کنید تا یادتان کنم.

و در حدیث قدسی چنین آمده است:

«هرگاه بر دل بنده‌ای سرزنم و ببینم که یادم بر آن چیره گشته، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و هم سخن و همدم او شوم.»^۲

زمانی موری را آیتی از خدا دانی و به آن پرداززی، و گاهی درختی، گه گاه صدای اذان خروسی، و بسا عظمت کهکشانی؛ هر چند همه آیات الهی‌اند، ولی چه بهتر که آیت و نشانه را هم پشت سر گذاری و از نشان به صاحب نشان پرداززی، آنجا همه آیات در تماشای صاحب نشانات محو شوند، و چه نوید از این برتر که فرمود: نمی‌گنجم در آسمان و نمی‌گنجم در زمین، ولی می‌گنجم در قلب بنده مؤمنم.

ای بسا کاریز پنهان همچین	متصل با جاتان یا غافلین
حبذا کاریز اصل چیزها	فارغت آرد از این کاریزها
تو ز صد ینبوع شربت می‌کشی	هر چه ز آن صد کم شود کاهد خوشی
چونکه جوشد از درون چشمه سنی	ز استراق چشمه‌ها باشی غنی
چشمه آبی درون خانه‌ای	به ز رودی کان نه در کاشانه‌ای
قاطع الاسباب لشکرهای مرگ	همچو دی آید به قطع شاخ و برگ
در جهان نبود مددشان از بهار	جز مگر در جان بهار روی یار

(مولوی)

۲. بحار الانوار، ج ۹۳.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

تو ای عزیز:

« لا تَجْعَلْ طَبِيعَتَكَ حَاكِمَةً عَلَى حَيَاتِ الْإِلَهِيَّةِ ».^۱

آدمی را دو حیات است، حیات روح که آن حیات الهی است و حیات جسم که پرتوی از حیات روح است و این جسم آن گونه ما را سرگرم کرده که آن حیات الهی را فراموش کردیم، آن حیات که فرمود:

« هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ».

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

« کسی که عظمت جلال خداوندی در جان او تجلی کند و جلالت

مقام الهی در دل او افتد، سزاوار است که برای این عظمت و جلال،

هر چیز دیگر در نظر او کوچک جلوه کند. »^۲

عزیزا! در جمع تنها باش و در تنهایی جمع، تا در درون خود صدها باغ و

ریحان یابی، دیگر دل را به صحرا نخواهی برد، چرا که در دل هزار باغ و

صحرا یابی. بینی:

ارتباطی بی تکلف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَتْهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ

مِنَ الطَّعَامِ وَعَفَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ، قَالُوا يَا بَائِنَاوَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ

اللَّهِ هُوَ لَآءٍ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْرًا

وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشَوْا فَكَانَ

مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَهً، لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كَتَبْتَ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقْرَأْ

۲. نهج البلاغه، خطبه همام.

۱. فتوحات مکیه، باب ۶۸.

أرواحَهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ؛^۱ آن که شناخت خداوند و عظمت او را، دهانش از سخن باز می‌ماند و شکمش از طعام، و پاک می‌کند نفس خویشتن را با روزه و قیام شبانه پرسیدند یا رسول الله به حق پدران و مادرانت اینان اولیاء خدایند؟ فرمود: اولیاء خداوند خاموشند ولی در آن حال به یاد خداوند هستند، می‌نگرند اما نگاهشان عبرت است، سخن می‌گویند اما گفتارشان قرین حکمت است، در میان مردم آمد و شد دارند و این آمد و شد برای مردم برکت است، گر نبود وقت مرگ که برای آنها مقدر شده، باقی نمی‌ماند جان در پیکر ایشان از ترس عذاب و شوق ثواب.

تشویق بر روزه داری

فرمودند: «گرسنگی نور جانش باشد»، و این یک واقعیت است که همه را با آن آشنایی است، عصر ماه رمضان این نور برای همه ملموس است، از این حالات خوش همه داشته‌ایم و نیز بسا با ظلمت پرخوری نیز آشناییم، در مجالسی که بسا با چند نوع خوراک مواجه‌ایم، و به عشق ولو مقایسه خوراکیها زمام اختیار از دست داده و چند لقمه‌ای بیش از اشتها خورده‌ایم، سنگینی و تیرگی جان و دشواری تنفس را نیز بسا آزموده باشیم. طبعاً در این حال از نماز یا ذکر، لذتی برای جان آدمی نیست، چون روح و جان انسانی با سنگینی تن آرامشی ندارد.

۱. هزار نکته آیه الله حسن زاده، نکته ۵۵۴.

نیست غیر از نور آدم را خورش
از جز آن جان را نیابی پرورش
زین خورشها اندک اندک دل بئر
کاین خوراک خر بود نی آن حر
تا خوراک اصل را قابل شوی
لقمه‌های نور را اکل شوی
گر خوری یک لقمه از ماکول نور
خاک ریزی بر سر نان تنور

(مولوی)

«قَلَّةَ الْعِذَاءِ أَكْرَمَ لِلنَّفْسِ وَ أَدْوَمَ الصِّحَّةِ»؛^۱ کم خوردن، نفس را

گرامی‌تر و تندرستی را پایدارتر می‌سازد.

«مَنْ قَلَّ أَكَلُهُ صَفًا فِكْرَهُ»؛^۲ هر آنکس خوراکش کم باشد،

اندیشه‌اش ناب‌تر است.

یکی از علمای تبریز دستور سیر و سلوکی از عارف بزرگوار آخوند
ملا حسین قلی همدانی - قدس الله سره - می‌خواهد، آخوند قطعه کاغذ
کوچکی را برداشته برای او می‌نگارد:

«أَلْحَذَرُ أَلْحَذَرَ مِنْ أَرْبَعِ قَوَاطِعٍ: كَثْرَةُ الطَّعَامِ وَ كَثْرَةُ الْكَلَامِ وَ كَثْرَةُ

الْمَنَامِ وَ كَثْرَةُ الْمُعَاشِرَةِ مَعَ الْأَنْامِ وَ عَلَيْكَ بِه تَبْدِيلِهَا وَ تَقْلِيلِهَا بِه ذِكْرُ

الْمَلِكِ الْعَلَامِ وَ السَّلَامِ»؛ دوری، دوری از چهار رهنم: پرخوری،

پرگویی، پر خوابی، و معاشرتهای زیاد. حال آنچه از این امور

صرفه جویی شد، به عبادت و ذکر پروردگارت پرداز و السلام.

این دستور باید برای کل سالکان مورد نظر باشد، که با پرخوری و هرزه

کامی، نوری از جان ساطع نمی‌باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

۲. غررالحکم، ۷۴۰۲.

۱. غررالحکم، ۷۴۰۰.

«برای قلب مؤمن چیزی زیان‌بارتر از پرخوری نیست. پرخوری

موجب دو چیز می‌شود، سنگدلی و تحریک شهوت.»^۱

مرو در پی هر چه دل خواهدت	که تمکین تن نور جان کاهدت
اگر هر چه باشد مرادت خوری	ز دوران بسی نامرادی بری
کشد مرد پر خواره بار شکم	وگر در نیابد کشد بار غم
شکم بنده بسیار بینی خجل	شکم پیش من تنگ بهتر که دل

(سعدی)

رسول خدا ﷺ فرمود:

«از شکم بارگی پرهیزید، زیرا مایه تباهی بدن و بیماری است و

انسان را در عبادت سست می‌کند.»^۲

«دل در هنگام خالی بودن، حکمت را پذیراست و در هنگام پر

بودن، آن را به دور می‌افکند.»^۳

و همی دان که بر خلاف تصور مردم، لذت طعام را منحصرأ کسانی درک می‌کنند که گرسنه باشند و با معده پر، لذتی از طعام برای انسان نیست. قبول نداری، به اندرز لقمان نگر و درباره آن بیاندیش:

شنیدم که لقمان پسر را ز مهر	به اندرز فرمود کای خوب چهر
مخور لقمه جز خسروانی خورش	که تن یابدت زان خورش پرورش
مجو کام جز از بت نوش خند	میارام جز در دواج پرند

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۴. ۲. بحارالانوار، ج ۶۲.

۳. تنبیه الخواطر.

بگفت ای پدر پند ممکن سُرای	بگفت ای پسر سوی معنی گرای
چنان لقمه بر خویشتن گیر تنگ	که در کام نوشت نماید شرنگ
به راحت نخسب آن قدر تا توان	که خارت شود زیر تن پرنیان
ز وصل پری باش چنان بری	که در دیده دیوت نماید پری

(جامی)

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«کسی که به خدا می اندیشد و از او می ترسد و برای او کار می کند،

باید خود را برگرسنگی تمرین و عادت دهد. چندان که به سیری

شور و شوقی نداشته باشد. اسبها را نیز این چنین برای مسابقه و

ربودن جایزه، ورزیده و لاغر می کنند.»^۱

پس بینی که کامها به اندازه تمنای نیاز آدمی است و بیش از آن باعث

ناکامی است و همین مطلب را سعدی علیه الرحمه در بوستان با زبانی

دیگر دارد:

غذا گر لطیف است و گر سرسری	چو دیرت به دست او فتد خوش خوری
----------------------------	--------------------------------

سر آنکه به بالین نهد هوشمند	که خوابش به قهر آورد در کمند
-----------------------------	------------------------------

مجال سخن تا نیابی مگوی	چو میدان نبینی نگه دار گوی
------------------------	----------------------------

وز اندازه بیرون مرو پیش زن	نه دیوانه ای تیغ بر خود مزین
----------------------------	------------------------------

به بی رغبتی شهوت انگیختن	به رغبت بود خون خود ریختن
--------------------------	---------------------------

(سعدی)

«ای احمد: کاش شیرینی گرسنگی، سکوت و تنهایی و نتایج آن را می‌چشیدی. پیامبر عرض کرد: پروردگارا ثمره گرسنگی چیست؟ خداوند فرمود: حکمت، حفظ قلب، تقرب به خداوند متعال، حزن دائم، سبکباری، حق‌گویی و بی‌پروایی در برابر سختی و آسانی زندگی است.»

آثار گرسنگی

زان پس که خداوند توصیه به کم خوردن و سبک بار بودن را فرمود، سخنی از نتایج آن به بیان آورد، که اولین آن حکمت است که در ورودی آن به روی شکم خوارگان بسته است و نصیب این گلزار را برای سالکان خداوند در قرآن، خیر کثیر معرفی فرموده. ای عزیز! حکمت همان معرفت است که در این آیه اهمیت آن مورد توجه قرار گرفته:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ حکمت را بهر آن کس که خواهد می‌دهد و هر آن کس را که حکمت بخشیدند، به او خیری زیاد داده شده و این نکته را جز خردمندان نمی‌دانند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

و از جمله کسانی را که حکمت بخشیدند، لقمان بود که خداوند
درباره‌اش فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ
لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^۱ و هر آینه بخشیدیم لقمان را
حکمت، تا سپاس دارد خدا را و هر آن کس که سپاس داشت،
بهره‌اش برای خود بود و هر آن کس ناسپاس بود، خدای تعالی از
سپاس او بی‌نیاز بود.

از این مقدمه، دریابیم که محصول گرسنگی و روزه، حکمت است و
محصول حکمت، یکی هم سپاس داری در برابر حضرت منعم است و بسا
نصایحی که لقمان به فرزندش در قرآن می‌فرماید، تراوشات همان
سرچشمه حکمت باشد.

ای عزیز! زان پس که بنده با پروردگارش آشنایی یافت و لذت انس با او
را چشید، هرگز بر این لذت قانع نباشد، هر جام که از دست پروردگارش
نوشید، جامی دیگر می‌طلبد:

گفت من مُستسقی‌ام آبم کشد	گر چه می‌دانم که این آبم کشد
اقتلونی، اقتلونی یا ثقات	ان فی قتل حیاتاً فی حیات
فارسی گو، گر چه تازی خوشتر است	عشق را خود صد زبان دیگر است

(مولوی)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«حکمت گمشده‌ی مؤمن است، هر یک از شما گمشده‌اش را هر جایی یافت باید آن را برگیرد».^۱

درباره این کسان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرماید:

«علمی که بر پایه بینش کامل است بر قلب‌های آنان هجوم آورده و روح یقین را لمس کرده‌اند، آنچه بر اهل تنعم سخت دشوار است، برای آنها نرم گشته و با آن چیزی که جاهلان از آن در وحشت‌اند انس گرفته‌اند».^۲

این خیر کثیر از سنخ آب و نان نیست، مساکن شاهانه نیست، از سنخ آرایش آشیانه نیست؛ از سنخ قرب با خداوند عالم هستی است که از هر نعمتی فراتر است:

مرا به قند و شکرهای خویش مهمان کن علف میاور پیشم که من نیم حیوان
فرشته از چه خورد از غذای نور خورد غذای ماه و ستاره ز آفتاب جهان
حکیم، دلباخته اسماء حسنی است و مادام به آنها می‌نگرد، چه عالم
مظاهر آنهاست: «بأسمائك الّتی ملأت أركان کلّ شیئی»^۳ و عشق به اسماء
حسنا فطرت جان آدمی است، چه دلبر دل را می‌طلبد و حکیم دل داده به
آنهاست و این دیدار، زندگانی را بس شیرین و با هدف می‌سازد، بهترین
معرف صاحب حُسن، حسن اوست، که همه را به تماشا می‌خواند:

۱. الکافی، ج ۸ ص ۱۶۷.
۲. نهج البلاغه، حکمت، ۱۴۷.
۳. دعای کمیل.

یوسف کنعانیم، روی چو ماهم گواست

هیچ کس از آفتاب خط و نشانی نخواست

ای گل گلزارها، کیست گواه شما

رنگ که در چشم‌هاست، بوی که در مغزهاست

(مولوی)

از خدا بخواه چشمی که جمال خدا را به تماشا نشیند:

«أَنْتَ جَمَالُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ زَيْنَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ فَلَكَ الْحَمْدُ».^۱

روز و شب با تو بودم هوس است	بی تو بودن نبودم هوس است
از دو لعلت چو موسی عمران	لن ترانی شنودم هوس است
گر بخواب اندر آئی ام همه عمر	تا قیامت غنودم هوس است
چون صراحی ز غایت مستی	سر به پای تو سودم هوس است
در خم زلفت از پریشانی	عقده دل گشودم هوس است
از دل خود ز هستی موهوم	زنگ کثرت زدودم هوس است

(میرزا علی اکبر خرم)

ذکری بدون معرفت، در کامت طعمی ندارد ولی چون شعاع معرفت بر
جانت تابید آن وقت است که هیچ لذتی را با شیرینی یاد دوست مقایسه
نتوانی کرد:

«الْهَى مَا أَلَذَّ حَوَاطِرِ الْإِلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ، مَا أَحْلَى الْمَسِيرُ

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

إِلَيْكَ بِالْإِلْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ وَ مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا
أَعَذَبَ يَشْرَبُ قُرْبِكَ»^۱ پروردگارا! الهامِ خواطرِ یاد تو بر دلها چه
لذت بخش است! و راههای غیوبِ پیمایش برای تماشای تو چه
شیرین! طعمِ عشق تو وه چه شیرین و دلکش است و شرابِ قرب
تا چه حد گواراست.

چه ذوق یافت دل من به ذکر آن محبوب مراست تحفه جان بخش غم زدا حافظ
«أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ يَغْيِرُ ذِكْرَكَ، وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ يَغْيِرُ أُنْسِيكَ وَ مِنْ
كُلِّ سُورٍ يَغْيِرُ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُعْلٍ يَغْيِرُ طَاعَتِكَ»^۲؛ پوزش می طلبم
از هر لذتی به جز یاد تو، و از هر راحتی جز انس با تو، و از هر
شادمانی به جز شادمانی قرب تو و از هر اشتغالی به جز عبادت تو.
منزل حافظ کنون بارگه کبریاست دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد
عارف را همین جا تماشاست و جاهل را حتی برای تماشای منزل
آخرت، شک است:

«أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ»^۳؛ آگاه
باش که اینان از ملاقات پروردگارشان در شک اند، بدان که او بر هر
شیئی احاطه دارد.

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید

(شبهت‌ری)

۲. مناجات الذاکرین.

۱. مناجات العارفين.

۳. سوره فصلت، آیه ۵۴.

گفتم به کام وصلت خواهیم رسید روزی؟ گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی؟

(حافظ)

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب بین که من از او دورم

چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

(سعدی)

فیض کاشانی را در تفسیر آیه ﴿سَتْرِيهِمْ أَيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ...﴾^۱؛ این گفتار است: «یعنی زود باشد که می‌کشم سرمه بصیرت را به نور توفیق و هدایتم، در چشمان شما، تا مرا به مشاهده نشینید در مظاهر آفاقی و انفسی، تا بدانجا که روشن شود بر شما، که نیست در آفاق و انفس به جز من، و صفات و اسماء من و هم منم در اول و آخر و ظاهر و باطن، و سپس به این قول تأکید می‌فرماید، که آیا تو را کافی نیست؟ [با شگفتی و تعجب!]»

گر با دو تن مصاحبت داشته باشی تا این دو در سکوت کامل به سر برند، نتوانی درباره ایشان قضاوتی داشته باشی، اما چون پرده سکوت را شکستند و به سخن پرداختند و باطن خویش را با بیان ارائه نمودند، می‌توانی به قضاوت نشینی که از این دو کدام عالم و دانشمند است و کدام بی‌سواد و نادان.

حضرت پروردگار برای بندگانش، با خلق عالم مادام در سخن است و هر

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳.

موجود کلامی از اوست، و با آن کلام، علم و قدرت و حیات و رحمت خود را
برای بندگانش ارائه فرماید:

همه عالم صدای نغمه اوست که شنیده است این صدای دراز؟
﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ
رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾؛^۱ بگوگر دریا مرکب شود، تا بنویسند
کلمات پروردگارت را، دریا به خشکی گراید، قبل از آن که کلمات
پروردگارت پایان یابد، ولو دریای دیگری به یاری آید.

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
«كَيْسَ بَيْتُهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرِ خَلْقِهِ إِحْتَجَابٌ بِغَيْرِ حِجَابٍ
مَحْجُوبٌ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٌ»؛ بین او و آفرینش، پرده‌ای جز
همان عالم خلق نیست. در حجاب است بی پرده، و مستور است
بدون ستر.

(امام کاظم علیه السلام)

از فریب نقش نتوان خامه نقاش دید

ورنه در این سقف زنگاری یکی در کار هست
این مطالب را برای تو بازگو کردم تا بیابی که یک عالم بیش در منظر
همه نیست، اما گوسفند از این عالم جز علف نبیند و گروهی از مردم جز
عالم ماده و خلق را ننگرند، ولی حکیم و عارف از تماشای عالم هستی، جز

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

خدا را نبینند. توجه کن تا محی‌الدین عربی را در این باره چه سخن است:
«إِنَّ الْعَالَمَ غَيْبٌ لَمْ يَظْهَرِ قَطُّ وَالْحَقُّ تَعَالَى هُوَ الظَّاهِرُ مَا غَابَ قَطُّ وَ
النَّاسُ فِي هَذَا الْمَسْئَلَةِ عَلَى عَكْسِ الصَّوَابِ»؛ به راستی جهان پنهان
است و هرگز ظاهر نشده و حق تعالی ظاهر است و هرگز پنهان
نشده و مردم در این مسئله بر خلاف می‌نگرند.

بر افکن پرده تا معلوم گردد که یاران دیگری را می‌پرستند

بر این حدیث کمی بمان:

«لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنِ النَّاسِ فَتَنظَرُوا إِلَى وَصَلِ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنِ
الْمُؤْمِنِ خَضَعَتْ لِلْمُؤْمِنِ رِقَابِهِمْ وَ تَسَهَّلَتْ لَهُ أُمُورُهُمْ وَ لَانَتْ
طَاعَتُهُمْ»^۱.

(امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ)

حکیم و عارف آن کسی است که این حجاب را واپس زده باشد و معیت
حضرت پروردگار را با خود همه دم به مشاهده نشسته باشد:

تا دلم در حرم قرب تو یابد راهی	آتشی زن به وجودم که برآید آهی
سفر از خویش نکردم که رهم دور افتاد	ورنه تا کعبه وصل تو نباشد راهی
تو به یک کاه دو صد کوه گنه می‌بخشی	من بیچاره چه سازم که ندارم گاهی
بجز از تو که کشی ناز گنه کاران را	نشنیدم که کشد ناز گدا را شاهی

(لاادری)

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲۴.

حفظ قلب و تقرب به خداوند

دومین اثر گرسنگی را خداوند، حفظ قلب و تقرب به حضرت دوست فرمود. از آغاز تولد، محبوبهایی در دل خانه سازند، که بسا برای کودک آغازین، محبوب مادر باشد، که نیاز به شیر و پستان او را درک می‌کند و سپس عشقی به اسباب بازی و پس از بلوغ در طلب جنس مخالف، و زان پس خانه و کاشانه و شغل و مقام، و چون قدرتها به ضعف گرائید، در اندیشه اندوختن و تکاثر، که خداوند این مراحل را برای انسان، اینگونه بیان می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُمْ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ

فی...﴾^۱ این سرنوشت برای آنان رقم می‌خورد، که خداوند را از یاد برده و اصلاً هدف آفرینش خویش را از یاد برند. اما انسانهایی هدفمند که در راه مبارزه با نفس و شیطان برخاسته‌اند، می‌یابند که اندام را به کار بازی نیافریده‌اند، و کام برای چریدن نیست، گام برای بیهوده پیمودن آفریده نشده، زین‌رو نه تنها معده را پر نسازند، که پر هم نگویند و زیاد ننگرند و همه راهی را نیابند و هر کلامی را نشنوند، تا در این صرفه‌جویی‌ها فرصتی یابند با پروردگار خویش.

بر این فرمایش مولی امیرالمؤمنین علیه السلام کمی به تفکر بنشین:

« جَمِيعُ الْخَيْرِ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: النَّظَرُ وَ السَّكُوتُ وَ الْكَلَامُ: كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَ كُلُّ سَكُوتٍ لَيْسَ فِيهَا فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ فَطَوْبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرَةً وَ سَكُوتُهُ فِكْرَةً وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ أَمِنَ النَّاسُ مِنْ شَرِّهِ»^۱
 جمع شده است نیکی‌ها در سه خصلت: نگاه و سکوت و سخن. هر آن نگاهی که در آن عبرت نباشد، اشتباه است و هر آن سکوتی که به اندیشه و تفکر نگراید، غفلت است و هر آن سخنی که در آن یادی از خداوند نباشد، لغو و بیهوده است پس خوش بر آنان که نگاهشان عبرت‌آمیز و سکوتشان تفکر و سخنشان یاد خداوند باشد، بر گناهان خود بگریند و مردم از آزار آنها در امان باشند.

هر چه غیر اوست سدّ راه ماست آن بت است و غیرت من بت شکن
 طبعاً آن که دل را شناخت جز به دلبر نسپارد که فرمودند:
 «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ وَ لَا تَسْكُنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ».

و نیز در خبر آمده است که:

« يَا دَاوُدُ إِنِّي خَلَقْتُ قُلُوبَ الْمُشْتَاقِينَ مِنْ رِضْوَانِي وَ نَعَمْتَهَا بِنُورٍ وَجْهِي»؛ ای داوود! به راستی که من آفریده‌ام دل‌های مشتاقانم را از رضوانم و آنها را متنعم کرده‌ام به نور و جهم.

داوود از پروردگار پرسید: یا ربّ به این مقام چگونه توان رسید؟
 پروردگارش فرمود: به حسن ظن و دوری از دنیا طلبی و دنیا طلبان و خلوت

۱ . الخصال، ج ۱، ص ۹۸.

گزیدن و نجوا کردن با من و فارغ ساختن قلب برای من و گزیدن من از
جمیع مخلوقاتم، اینجاست که حجاب را بین خود و او بر می‌دارم، تا آن جا
که گویی با همین چشمش به من می‌نگرد.^۱

داد حق با تو درآمیزد چون جان	آن چنان که آن تو باشی و تو آن
گر نماند اشتهای نان و آب	بدهد بی‌این دو قوت مستطاب
گر خوری یک لقمه از مأکول نور	خاک ریزی بر سر نان تنور
فربهی گر رفت حق در لاغری	فربهی پنهانت بخشد آن سری

(مولوی)

آنچه را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث فوق فرمودند، در وجود
رسول الله صلی الله علیه و آله متجلی بود، چنانکه خود فرمایند:

«إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نُطْقِي ذِكْرًا وَ صُمْتِي فِكْرًا وَ نَظْرِي
عِبْرَةً»^۲ به راستی که پروردگارم مرا امر فرموده که گفتارم یاد او
باشد و سکوتم تفکر و نگاهم عبرت باشد.

بسا بیماران آلزایمر را مشاهده کرده باشی که همه چیز را فراموش
کرده‌اند، حتی خود و نام خود و آدرس خود را، اینان بیماران و بسا بیماری
خودآفرین نیست، گناهی بر آنان نباشد، اما هر فراموشی را بسا به دنبال،
یادآوری باشد و گمشده شخص پیدا گردد، وای بر آن کس که خدا را
فراموش کرد که چنین شخصی خویشتن خویش را از یاد برده، آن گمشده
که دیگر هرگز پیدا نشود، زین رو ای عزیز! مباد دنیا چنانست سرگرم کند که

۱. محجة البيضاء.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۵.

خالق آن را از یاد بری و خود را به دنیا فروشی، در حالی که پروردگارت خریدار توست، بهای خریداری تو را بهشت دهد: ﴿جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۱ چنین مشتری را واپس زنی؟!

سلطان محمود پیری خارکن را دید، خار بر پشت نهاده به شهر می‌رفت، دلش به حال او سوخت، دستور داد خارش را بخرند و او را از رنج این بار آزاد سازند. مأموران گفتند: ای پیر خارت را به چند فروشی؟ گفت: هر بوته به سکه‌ای طلا.

لشکرش گفتند ای ابله خموش	این دو جو ارزد، زهی ارزان فروش
پیر گفتا این دو جو ارزد ولیک	این کم افتد کاین خریداری است نیک
مقبلی چون دست بر خارم نهاد	خار من صد گونه گلزارم دهاد
نامرادی‌های بسپارم فتاد	تا چو اوئی دست بر خارم نهاد
گر چه خاری است و ارزان ارزد این	چون ز دست اوست صد جان ارزد این

(عطار)

الاهی این پیر خارکن را، پشته خاری بود و اقبال افتاد، که سلطانی خریدار خارش گشت. من آن پشته خار را هم ندارم، در حیرتم که توأم چگونه خریدار شدی و فرمودی:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾.^۲

در حالی که جان و مال همه از آن تو است، ای عزیز جانی! وقتی تو را چنین مشتری دست داده است، او را به دنیا مفروش، که در زمره آنان باشی

۱. سوره حدید، آیه ۲۱. ۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

که در حق آنان فرمود:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»^۱ اینان کسانی اند که

حیات دنیا را به جای حیات آخرت خریدند.

و هم اینانند که:

«اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى»^۲ خریداری کردند گمراهی را بجای هدایت.

حال بر خود بنگر که جانت را بندگی او طلب کار است یا با بندگی او

پشت کرده‌ای:

«إِنَّ أَسْعَدَ النَّاسِ مَنْ كَانَ نَفْسَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ مُتَقاضِي»؛ به راستی که

سعادت‌مندترین مردم کسی است که جاننش طلب کار عبادت باشد.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

به کوی می‌کده هر سائلی که ره دانست در دگر زدن، اندیشه تبه دانست

به بارگاه خرابات هر که برد رهی ز فیض جام جم اسرار خانقه دانست

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سربلندی عالم در این کله دانست

ز جور اختر طالع سحرگهان چشمم چنان گریست که خورشید دید و مه دانست

(حافظ)

کمی بر خویشتن نگر، لباس فقر بر قامت تو آرزو، ناچاری به درگاه غنی

روی آوری:

«إِلَى مَنْ يَذْهَبَ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَىٰ مَوْلَىٰ وَ إِلَىٰ مَنْ يَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ إِلَّا إِلَىٰ

(دعای ابو حمزه)

خَالِقِهِ».

۲. سوره بقره، آیه ۱۶.

۱. سوره بقره، آیه ۸۶.

کودک را بسا در اثر نافرمانی از خانه برانند و در بر او در بندند، او کجا رود؟ راهی دیگر شناسد و یاری دیگر نبیند، سر بر درگاه نهد، اما مادر صدای گریه او را تاب ندارد، در بر او گشاید و با بوسه غم از او زداید. گر رانده این درگاهی و راهی دیگر را نمی‌دانی؟ سر بر این بارگاه نه، که پروردگار تو از مادر مهربانتر است:

«إِذَا خَفَّتِ الْخَالِقِ فَرَرْتَ إِلَيْهِ وَإِذَا خَفَّتِ الْمَخْلُوقِ فَرَرْتَ مِنْهُ»؛ اگر از

مخلوق بترسی از او فرار کنی و اگر از خالق بترسی به سوی او گریزی.

ای دل اگر نخواندت ره نبری به سوی او

بی‌قدمش کجا توان ره ببری به سوی او

گر نیروی به سوی او راست بگو کجا روی؟

هر طرفی که رو کنی مُلک وی است و کوی او

حزن دائم

این حزن نه از کمبود آب و نان است، این حزن نه از پشت کردن دنیا به انسان است، این حزن از عقب ماندن و دور بودن و کند رفتن در راه سلوک است، چون محبوب مشتاق سالک است جایی فرماید: سارعوا! بشتابید. و جای دیگر: سابقوا! در این راه سبقت گیرید. آن که را پای دویدن نیست، اما راه رو است، آرزوی دویدن دارد. آن که را توان راه رفتن نیست، خزخران

می‌رود، آرزویش راه پیمودن است. همه چشم به راه وصالند، همه را عشق دیدار است، و تا طلوع صبح وصال در انتظار، این انتظار را حزنی به همراه است که آن را حزن سبز گویند. با آن حزن است که یک نحوه لذت با اوست، جان وابسته به جانان است و در این وابستگی دل خود را با دلدار می‌بیند و جان خود را با جانان. اینجا غم رنگ درد ندارد، بلکه سالک از گسیختگی دنیا، یک نحوه آزادی با خود می‌بیند.

غمم، غم بی و غمخوار دلم غم غم هم مونس و هم یار و همدم
غمم نهله که مو تنها نشینم مریزا، بارک الله مرحبا غم

(باباطاهر)

حزن باباطاهر در اغلب رباعیاتش از این سنخ است، در اوائل جوانی، در مجالست دوستان با مرحوم آیت الله نجابت رحمته، مرحوم مشهدی محمدرضا گل‌آرایش با صوتی غم افزا گاه‌گاه با این دوبیتی‌ها اشکهای دوستان را جاری می‌ساخت و احوال را دگرگون می‌نمود، وه چه شبهایی و چه احوالی؟

تن محنت کشی دارم خدایا	دل حسرت کشی دارم خدایا
ز شوق مسکن و داد غریبی	به سینه آتشی دارم خدایا
چو دوری از برم دل در برم نیست	هوای دیگری اندر سرم نیست
به جون دلبرم کز هر دو عالم	تمنای دگر جز دلبرم نیست
دلم بی‌وصل تو شادی میناد	به غیر از محنت آزادی میناد
خراب آباد دل بی‌مقدم تو	الهی هرگز آبادی میناد
بیا بلبل بنالیم از سر سوز	بیا عشق سحر از مو بیاموز

تو از بهر گل پنج روزه نالی	مو از بهر دلارام شب و روز
بوره سوته دلون گرد هم آئیم	سخن واهم کریم غمها گشائیم
ترازو آوریم غمها بسنجیم	هر آن سوته تریم سنگین تر آئیم
مو کز سوته دلونم چون ننالیم؟	موکز بی حاصلونم چون ننالیم؟
نشسته بلبلان با گل بنالند	مو که دور از گلونم چون ننالیم؟
هزاران غم به دل اندوته دیرم	به سینه آتشی افروته دیرم
به یک آه سحرگاه از دل تنگ	هزاران مدعی را سوته دیرم

باری اغلب دو بیتهای بابا طاهر بوی همین حزن سبز را بر دلها نشانند، که این حزن از هزاران شادی دلچسبتر است.

«مَثَلُ الْمُشْتَاقِ مَثَلُ الْغَرِيقِ لَيْسَ لَهُ هَمٌّ إِلَّا خَلَاصُهُ وَ قَدْ نَسِيَ كُلَّ

شَيْءٍ دُونَهُ»؛^۱ مثال مشتاق، همچون غریق است که او را اندیشه‌ای

جز رهایی نیست و همه چیز را جز آن رهایی به فراموشی سپرده.

هان اگر مشتاقی همه چیز جز خدا را رها کن و به او پرداز.

هر چه غیر اوست سدّ راه من است آن بت است و غیرت من بت شکن

تا در یادی، در راهی و چون از یاد فارغ ماندی، از راه واماندی، به هوش

باش که آندم شیطان از درآید.

«أَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي، فَمَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَ

مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأْ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأْ خَيْرَ مِنْهُ»؛^۲ آن زمان که بنده‌ام یاد

من کند، من با او هستم و هر آندم که مرا در جانش یادآور شود، من

۱. مصباح الشریعة، باب شوق. ۲. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۹۸.

نیز در جانم به یاد او باشم و چون در جمعیتی یادآور من باشد، من در جمعیتی فراتر از آن یاد او کنم.

و چون خداوندی چنین داری، چرا به یاد غیر از او روزگار گذرانی؟
«مَنْ اشْتَغَلَ بِذِكْرِ النَّاسِ فَطَعَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ ذِكْرِهِ»؛^۱ هر آن کس به یاد مردم مشغول گردد، خداوند سبحان او را از یاد خود غافل گرداند.

حال بنگر که یاد خداوند آرامش زاست و یاد غیر پریشانی. وقتی دل به یاد حضرت دوست معتاد شد، گرفتاری‌های دنیا او را از سرزمین امن دور می‌کند، رامش را از او می‌گیرد و در هر فرصت با حالت ندامت به سوی آن است که یاد بازگردد، و نمودی از حزن سبز این حالت است، او تشنه را ماند که به دریا رسیده، گمشده‌ای است که منزل را پیدا کرده، چهره‌ای غم‌آلوده ولی دلی آرام، اشکی نه زاده غم که مرهون شادی.

من چو لا گویم مُراد الا بود	من چو لب گویم لب دریا بود
عشقهای اولین و آخرین	غرق عشقی‌ام که غرق است اندر این
ورنه هم لبها بسوزد هم زبان	مُجملش گفتم نکردم من بیان
من ز بسیاری گفتم خمش	من ز شیرینی نشینم رو ترش
در حجاب رو ترش باشد نهان	تا که شیرینی ما از دو جهان
یک همی گویم ز صد سر لدن	تا که در هر گوش نباید این سخن

(مولوی)

۱. غرر الحکم، ص ۱۹۰، کلمه ۳۶۶۵.

از عارفی پرسیدند: این همه در سکوت چرایی؟ فرمود:

«أَدْخَلَنِي رَبِّي جَنَّةَ الْقُدْسِ، يُخَاطِبُنِي بِذَاتِهِ وَيُكَاشِفُنِي بِصِفَاتِهِ».

که مخاطب ذاتم دارد و گاه مکاشفه صفات، این است مقام:

﴿فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾^۱

ای عزیز! گر در مجلسی نشسته‌ای که شخصی بزرگوار در آن محفل با تو می‌نگرد و صدها مصاحب دیگر در آن مجلس حضور دارند. تو بر که می‌نگری و توجهت به کجاست؟! و چقدر بی‌ادبی است، که تو همه را بنگری و به کلی آن بزرگوار را توجه ننمایی، خداوند در همه جا مصاحب تو است:

«هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»

و بس حسرت باد ما را که همه چیز را می‌نگریم، ولی چشم ما از دیدار او در پرده است، وای از آن عمر که بی دیدار دوست به سرآید، قدر ساعات و دقایق عمر بدان، که معلوم نیست چقدر از آن باقی مانده است. گفته‌اند:

«الْيَاقِيتُ تَشْتَرِي بِالْمَوَاقِيتِ وَالْمَوَاقِيتُ لَا تَشْتَرِي بِالْيَاقِيتِ»؛
درگذشت زمان توان یاقوتها به دست آورد ولی با یاقوت‌ها نتوان
زمان را خرید.

به زر نخیردی این جان را، از آن قدرش نمی‌دانی

که هندو قدر نشناسد متاع رایگانی را

سبک باری

دنیا مطلب که عور می‌باید رفت نزدیک مشو که دور می‌باید رفت

حمالی اسباب جهان هرزه مکن کز کوچه تنگ گور می‌باید رفت

(بوسعید)

عمری را در طلب دنیا پشت سر نهادی و روز و شب را در خدمت این
مطلب به دریا انداختی، اکنون هم که می‌نگری، بسیاری از آرزوها به چنگ
نیامده. اکنون بیاندیش که آخرت و ابدیت خویش را که هرگز در طلب آن
گامی ننهادی چون به دست آری؟!!

ما با می و مستی سر دنیا داریم دنیا طلبیم و میل عقبی داریم

کی دنی و دین هر دو بهم جمع شوند این است که ما نه دین نه دنیا داریم

(بوسعید)

بینی که چون خورشید تابناک، از گریبان خاور سر برآورد، ستارگان از
دید مردمان پنهان شوند، آنان که در کسب معرفت به منزل یقین رسیدند،
نه تنها دل به غیر از خدا نسپردند، که اصولاً چیزی جز خدا را به مشاهده
نشستند و تمامی وجودشان در برابر این دیدار خاضع گردید:

«سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ بِيَاضِي»^۱ در پیشگاه تو به سجده

در افتاد پیکر و خیال و روح من.

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۸، دعای حضرت رسول ﷺ در شب نیمه شعبان.

و بدان که آدمی را سه عالم است در همین سرای عالم حس، که در آن ماده مطرح است و عالم خیال، که در آن هم مثالی از ماده در کار است و عالم عقل که از عالم ماده بری و پاک است و در این بیان شریف حضرت، سواد همان عالم حس و ماده است و خیال هم تصور ماده و بیاض عالم تجرّد عقلانی است، که حضرت کمال خضوع را در پیشگاه پروردگار ارائه می‌فرماید، نه تنها پیکرم، که در خیال و خردم نیز جز تو نیست و همه را در برابرت به خاک اندازم.

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست
دل را بار انداز عالم ماده از چه کنی؟ که هر چه در آن نشانی دم به دم
تنگ‌تر و تاریک‌تر گردد. بر خلاف یاد دوست که هر چه بر آن مشغول
باشی، بر سعه و رامش آن بیافزایی.

« قَلْبُ الْعَارِفِ بِاللَّهِ هُوَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ هُوَ أَوْسَعُ مِنْهَا فَإِنَّهُ وَسِعَ
الْحَقِّ جَلَّ جَلَالُهُ وَ رَحْمَةً لَا تَسْعَهُ »^۱ دل عارف بالله از رحمت
خداوند برخوردار است و از آن هم وسیع‌تر است، چراکه آن را حق
تعالی توسعه داده.

و این معرفت معلول این حدیث قدسی است:

« مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ وَسَعَنِي قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ التَّقِي
التَّقِي »؛ نمی‌گنجم در زمین و نه در آسمان ولی می‌گنجم در دل بنده
مؤمن پرهیزگار و پاکم.^۲

۲. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۱. ابن عربی، فص شعبیه.

هر آن کار و هر آن چیز که راه وصال تو را با پروردگارت نزدیک کند، آن را بگیر و بر آن اهتمام ورز، ولو رنگی از دنیاطلبی داشته باشد و هر آن چیز که تو را از خدا باز دارد و مشغول سازد، آن را رها کند ولو رنگی از دین و آخرت داشته باشد. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد زهد چیست؟ فرمودند: «تَرَكَ مَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ»؛ رها کردن هر چیز که تو را از خدا باز دارد.

زهد چپود از همه پرداختن جمله را در داد اول باختن

انقطاع الی الله نعمتی است عظیم، که در مناجات شعبانیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست آن را می‌یابی:

«اللَّهُمَّ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»

که آدمی توجه و توکل در تمام امور با خدا داشته باشد، در فصول الحکم ابن عربی، درباره حضرت داود علیه السلام چنین آمده: «این نعمتی است عظیم که برای حضرت داود اختصاص یافت و اسم را ربطی با مسماست که حروف داود همگی از هم منقطع‌اند، لاجرم در ملکوت همگی متصل، این انفصال از آن دنیا است و آن اتصال از آن آخرت است و به این فضل بود که فرمود:

«إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا»^۱

پس منقطع از عالم کثرت واصل است به حقیقت خویش، که آن حقیقت واحده است، از این رو گفته‌اند: «إِسْتِنَاسٌ مُوجِبٌ الْإِفْلَاسِ».

۱. سوره سبأ، آیه ۱۳.

کار ما از خلق شد بر ما دراز چند از این مثنی گدای پر نیاز
تا نمیریم از خود و از خلق پاک کی برآید جان ما از خلق پاک
هر که او از خلق کلی مرده نیست مرده او و محرم این پرده نیست

ای عزیز! در بند هر چه باشی آن پای بند توست. وای بر آن کس که بر
پایش صد پای بند باشد، چگونه تواند با این پای بندها ره سپرد، پای بند
خدا باش تا از همه بندها رهایی یابی، آن وقت یابی که نه تنها با آزادگی ره
سپری، که بال پروازت نیز داده‌اند.

شرط است که این بساط وصلت آن پای نهد که سر ندارد
وین طرفه که در هوای عشقت آن مرغ پرد که پر ندارد
بر در خانه‌اش ایستاده برای اجازه در می‌کوفتم، از درون خانه ندا آمد که
ما خود به دعوت فرستادیم، دری که همیشه باز است، در کوفتن چرا؟
گفتم: دوستت دارم. فرمود: این دوستی را خود به تو دادیم.
گفتم: یک دم بی‌یاد تو نیستم. گفت: اگر ما تو را یاد نمی‌کردیم، تو را یاد
ما نبود.

گفتم: آنی که از آسمان افتادم، زمینم بلعید و خود را در چاه یافتم.
فرمود: تا ابر نشوی از این چاه به در نیایی. گفتم: چگونه ابر شوم؟
فرمود: تو را گفته‌ایم «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا».

گفتم: بی تو در این راه دراز چون توانم رفت؟
فرمود: مگر نگفتیم «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱.

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

نیست غیر از نور آدم را خورش
 از جز آن جان را نیایی پرورش
 زین خورش‌ها اندک اندک دل ببُر
 کاین خوراک خر بود نی آن حُر
 تا خوراک اصل را قابل شوی
 لقمه‌های نور را آکل شوی
 چون خوری یک لقمه از ماکول نور
 خاک ریزی بر سر نان، تنور

(مولوی)

صبح‌گاهان چون سر از بالین برداریم، از صبحانه پرسیم و باقی روز را در
 کسب ناهار و شام و در بند آن و چون شبانگاه رسید، باز سر بر بالین آید. به
 راستی که گر زندگانی اینگونه گذرد، ما را با حیوانات چه تفاوت؟!

«مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ»^۱ هر آن

کس همتش منحصر شود بر آنچه در شکم می‌ریزد، قیمتش به اندازه

آن است که از شکم خارج می‌شود. (حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بوسعید را گفتند: ای شیخ دل‌های ما خفته است، که سخن تو در آن اثر
 نکند. گفت: ای کاش خفته بودی، که خفته را اگر بجنابی بیدار شود. دل‌های
 شما مرده است. گفتند: چگونه؟ گفت: نان خدای می‌خورید و فرمان شیطان
 می‌برید. این داستان مُدبران بود، باش تا سخنی هم از مقبلان شنوی.
 رابعه را گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: از آن جهان. گفتند: کجا خواهی رفت؟
 گفت: بدان جهان. گفتند: در این جا چه می‌کنی؟ گفت: نان این جهان
 خورم، ولی کار آن جهان سازم.^۲

آرامش دل را به چه فروختی؟ گیرم که در چند صباحی، دل بدان آرام

۱. شرح غررالحکم.

۲. تذکره الاولیاء.

گیرد، این را که من دانم و تو دانی، که روزی تو را در قبر گذارند و چون به دست خود نگری، چیزی در آن نیابی.

شَبِّ كِشَانِشَانِ سَوَى خَانِه مِی كِشَنْد	كُودَكَانِ گَر چِه كِه دَر بَازِی خُوشَنْد
دزد ناگاهش قبا و كفش برد	شُد بَرهنه وقت بازی طفل خرد
كان كلاه و پيرهن رفتش ز یاد	آنچنان گرم او به بازی درفتاد
باد دادی رخت و گشتی مرتعب	نی شنیدی انما الدنيا لَعِب
روز را ضایع مکن در گفتگو	پیش از آنکه شب شود جامه بچو
جامه‌ها از دزد بستان باز پس	هین سوار توبه شو در دزد رس
بر فلک تازد به یک لحظه ز پست	مرکب توبه عجائب مرکب است
كاو بدزدید آن قبایت ناگهان	لیک مرکب را نگه می‌دار از آن
پاسدار این مرکبت را دمبدم	تا ندزدد مرکبت را نیز هم

(مولوی)

خوش بر آنان که دانستند اینجا به چه کار آمده و از کجا آمده و به کجا می‌روند و طبعاً اگر این معرفت حاصل آمد، برآیندش سبک باری است، که مسافر هر چه سبک بارتر باشد آزادتر است.

«رَحِمَ اللهُ امْرءًا عَدَدَ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرِمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَ إِلَى آيِنٍ»؛^۱ رحمت خدا باد بر آن مرد، که آماده سازد برای خود و توشه اندوزد برای قبرش و بداند از کجا آمده و در چه کار است و به کجا می‌رود؟.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

این زندگانی یک انسان هدفمند است.

پیوند عمر بسته به موی ست هوش دار غم‌خوار خویش باش غم کار و بار چیست
موی رگهای مغز از ریسمان خیاطی هم بسا نازکتر است، این من و ماها
و این کاخ صد طبقه آرزوها، همه وابسته به این موی رگ است، زهی نادان
که تکیه‌گاه او همچون عنکبوت به این ریسمان باشد.

ملاصدرا در تفسیر معروفش می‌گوید:

«هرگز اهل زمین ترقی نمی‌کنند، آن کس که وابسته به خاک می‌باشد،
آن که تمام تلاش و کوشش‌اش این است که از خاک چیزی در آورد و بهره
خاکی ببرد، هرگز رشد نمی‌کند. آن انسان که جانش به خاک دوخته شده
است و تلاش‌اش این است که از خاک درآورد و روی خاک را مزین سازد،
سپس با دست تهی برگردد، چنین انسانی همانند درخت است، درخت
ترقی‌اش بیست متر بیش نباشد. راه آسمان را نمی‌تواند طی کند، چرا که
اصل درخت ریشه است و آن در خاک فرو رفته. درخت آن دم می‌تواند ترقی
کند، که از نباتی بیرون آمده و به حیوان تبدیل شود، تا دیگر گرفتار زمین
نباشد.»^۱

این نمونه نه به مفهوم تعطیل زراعت است، مراد آن است که کل اهداف
آدمی مربوط به این آب و خاک نباشد، چون تعلق با تفکر و تعقل یک جا
جمع نمی‌گردد.

۱. تفسیر قرآن ملا صدرا، ص ۱۳۸.

در پیش ما مجرد عنقا تمام نیست در بند نام ماند اگر از نشان گذشت
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت
روزیش صرف دادن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

(کلیم کاشانی)

«روح بشر هر قدر که تنهاتر باشد و از ماده مجردتر، حضور بیشتری پیدا می‌کند و به همین دلیل از سیطره ماده و سلطه مرگ بیشتر می‌گریزد، نتیجه این که روان پس از وصول به مقام کمال انوار نامتناهی از هر جهت دگرگون می‌شود و دیگر با چشم و گوش درون دل است که می‌بیند و می‌شنود.»

(شیخ اشراق)

عمری را با عالم حس و عالم خیال گذرانیدن نتیجه‌اش این است که با دستان تهی دنیا را پشت سرگذاری و وای بر این کفر و بی‌برگی، پس عالم عقلانی خویش را از چه رها کردی و هیچ بهره از آن نگرفتی. این عوالم آدمی، هر چند مورد استفاده بیشتر قرار گیرد، قوی‌تر شود و هر چند رها گردد ضعیف‌تر، تا آن جا که به کلی معدوم گردد. پس:

«لا تَجْعَلْ طَبِيعَتَكَ حَاكِمَةً عَلَى حَيَاتِ الْإِلَهِيَّةِ»^۱

گر چنین شد آن حیات الهی تو مقهور و محکوم عالم طبیعی تو گردد و به کلی فراموش شود.

ز هرچه بسته شود راهرو حجاب وی است تو خواه مصحف و سجاده گیر و خواه نماز
مجردان که به شرط یگانگی رفتند بهر دو کون نکردند چشم همت باز

۱. فتوحات مکیه، محی الدین عربی.

حق‌گویی

و دیگر از ثمرات گرسنگی را فرمود حق‌گویی بنده است و آن سزاوارترین سخن است، در محل خود و وزین‌ترین کلام است، از سخن بنده خدا؛ چه خداوند هم در توزین اعمال بندگان آن را مأخذ قرار داده و فرموده است: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾.^۱

در روز رستاخیز اعمال را به چه بسنجند؟ با کیلو یا لیتر و یا میزان الحراره؟ هیچ کدام از این سنجشها در کار نیست، بلکه هر عمل را با حق بسنجند، در برابر امتحانات و پیشآمدها و اتفاقات، حق بود که بنده چه عملی انجام دهد، هر آنچه اعمال بنده به حق قرین‌تر بود، عمل او وزین‌تر است، در این بیان بحث از حق است، که گاه از زبان آدمی کلامی ناحق بیرون می‌آید، که بعداً موجب پشیمانی اوست. حتی در لباس امر به معروف و نهی از منکر، اعمالی انجام می‌دهیم و از کلماتی استفاده می‌کنیم که ناحق است و در اثر آن کلام، نه منکر را نهی کرده، بلکه منکری دیگر را اشاعه داده‌ایم. منکر صاحب جاهان را معروف معرفی می‌کنیم و منکر مستضعفین را بزرگ می‌نمائیم. گاه در برابر ثروتمندان برای سود خود، در لاشه بی قدر آنها آنقدر می‌دمیم، که خویش را بزرگ پندارند، آن گونه که قصاب در لاشه گوسفند می‌دمد.

قرآن، کلام پروردگار است و یکی از اسماء آن میزان است، هر آن کلام

۱. سوره اعراف، آیه ۸.

که با این میزان سنجیده شود، کلام بر حق است و خلاف آن ناحق و کلمات معصومین نیز می‌تواند میزان سنجش کلام قرار گیرد. مولوی در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید:

تو ترازوی احد خو بوده‌ای بل زبانه هر ترازو بوده‌ای

(مولوی)

گاه در زبان شعر ما مبالغه‌هایی است که بسا هنر شاعر را ارائه می‌دهد و این نوع مبالغه‌ها، بیشتر در مدایح پادشاهان است که بر غرور و نخوت آنان می‌افزاید و یا برای بزرگ‌نمایی صحنه‌ای است در نظر خواننده:

ز سمّ ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت

(فردوسی)

یعنی از گرد و غبار سم ستوران یک طبقه از هفت طبقه زمین به آسمان پراکنده شد. هر چند این تقریرات بسا در شعر جزء صنایع ادبی مطرح شود ولی برای بنده صالح این مبالغه‌ها با حق‌گویی او مطلوب نمی‌تواند باشد. زین‌رو نظامی در توصیه به فرزند خود چنین فرماید:

در شعر مپیچ و در فن او کز اکذب اوست احسن او

(نظامی)

بر این سخن نغز نیز توجه نما:

«غیبت مکن، تهمت منه، و حسد مبر و بخل مورز و زیان را در میدان
بیان سرگردان مدار که از زیان تا زیان یک نقطه مسافت بیش نبود و
محرم با نقطه‌ای مجرم شود، چشم از باطل بیوش و گوش به غیر از

حق‌مده و در هر قدمی و دمی، ذکر و فکری به جای آر و مراقبه را
از دست مده.»^۱

ای عزیز! گه کلامی را کتابی بینی و گاه کتابی را کلامی نانگاری. هر
آنگاه عازم گفتاری می‌شوی، بیاندیش که این سخن با گفتار پروردگارت در
قرآن تطابقی دارد یا با آن سر مخالفت دارد، بسوز و دور بریز، آن سخن که
مخالف گفتار پروردگارت باشد، بنگر که خداوند با پیامبرش چه گوید:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّهُ
لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾^۲؛ چنگ زن بر آن چه بر تو
وحی می‌شود، به راستی که تو بر راه راستی و قرآن برای تو و قومت
شرف و یاد است زود باشد که باز پرسیده شوید.

چون آدمی خود را در حضور پروردگار دید، کم سخن گوید و از لہو و لغو و
پرگویی بپرهیزد و جز در ضروریات لب به سخن نگشاید و آنچه راهم
می‌گوید حق است چون در حضور حق جز حق نتوان گفت.

در خلوتی ز پیرم کافزوده باد نورش

خوش نکته‌ای شنیدم در وجد و در سرورش

گفتا حضور دلبر مفتاح مشکلات است

خزم دلی که باشد پیوسته در حضورش

نوعی دیگر از عدم رعایت حق، مطالب بلند فلسفی یا عرفانی را برای

۱. مولی محمد بیدآبادی، نامه حُسن دل. ۲. سوره زخرف، آیات ۴۲ و ۴۳.

کسانی بیان داشتن، که نه توان پذیرش آنرا دارند و نه با اصطلاحات این امور آشنا هستند، نتیجه آن می‌شود که حافظ را شراب خوار و امثال ملاصدراها را کافر پندارند.

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید

(شبه‌ستری)

بدان الفاظ را مانند روزن	که باریک است چون سوراخ سوزن
معانی در بزرگی آنچه‌اند	زمین و آسمان ظلی از آنند
تو می‌خواهی که ادراک معانی	ز الفاظی نمایی آنچه‌انی
چو لفظ آید برون از عالم خاک	چه نسبت خاک را با عالم پاک
تو اندر ربط الفاظ و معانی	نمی‌دانم چه خوانی یا چه دانی؟
بدان هر لفظ را مثل علامت	به معنایش ز دنیا تا قیامت
که دنیا سایه معنای عقبی ست	که عقبایش برون از حد احصاست

(آیت الله حسن زاده آملی)

با این مقدمات گر تو را سخن حقی در نظر نیست صمت و سکوت اولی است.

«لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا رَأَيْتُمْ سَمِعْتُمْ مَا سَمِعْتُمْ»؛ گر شما را در سخن زیاده‌گویی و در دل و اندیشه دگرگونی نباشد، می‌بینید آنچه را من می‌بینم و می‌شنوید آنچه را من می‌شنوم.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

۱. فتوحات مکیه، ج ۱.

اما برای آن که از خدا گوید و از خدا شنود، همه جا حضور پروردگارش را مشاهده می‌کند. دیدارش نور و کردارش نور و سخنش چون خورشید نور آفرین است، بر این فرمایش نورانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دقت فرما:

«إِذَا دَخَلَ النَّوْرَ فِي الْقَلْبِ انْشَرَحَ وَ انْفَتَحَ، قَبِلَ وَ مَا عَلَامَتُ ذَلِكَ؟ قَالَ التَّجَافَى عَنِ دَارِ الْغُرُوبِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ»؛^۱ در آن هنگام که نور الهی بر قلب وارد شود آن را گشاده و باز می‌نماید، پرسیده شد: علامت آن چیست؟ فرمود: بیرون آمدن از دنیای فریبا و رجوع و بازگشت به سرای جاودانی و آمادگی برای مرگ.

طبعاً برای صاحب‌دلی این چنین، وجودی نورانی است که روشنگر هر مجلسی است.

«الْمُؤْمِنُ يَنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النَّوْرِ، مَدْخَلُهُ نُوْرٌ وَ مَخْرَجُهُ نُوْرٌ، عِلْمُهُ نُوْرٌ وَ كَلَامُهُ نُوْرٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النَّوْرِ».^۲

بر این حدیث شریف نیز دقت فرما:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمْتَهُ مَنَعَ فَاهَ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَفَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ، قَالُوا يَا بَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ لَأَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ؟ قَالَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سَكَوتُهُمْ ذِكْرًا وَ نَظَرُوا

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۲.

۲. حضرت علی علیه السلام، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۳.

فَكَانَ نَظْرَهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشُوا فَكَانَ مَشْيُهُمْ
 بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كَتَبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقْرَأْ أَرْوَاحَهُمْ فِي
 أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ؛^۱ هر آن کس
 شناخت خداوند و عظمت او را، دهانش از سخن، و بطنش از طعام
 باز می ماند و پاک می شود جاننش با روزه و قیام شبانگاه. گفتند: یا
 رسول الله به جان پدران و مادرانت سوگند، اینان اولیاء خداوند
 هستند؟ فرمود: اولیاء الله خاموشند، ولی خاموشی اینان یاد خداوند
 است. می نگرند، ولی نگرش ایشان عبرت است، سخن می گویند
 ولی سخن ایشان حکمت است، در میان مردمند ولی وجودشان در
 اجتماع برکت است، گر نبود اجلی که تاریخ آن برای آنها، تعیین
 گردیده، جان ایشان در پیکرش دمی باقی نمی ماند از ترس عقاب و
 شوق ثواب.

در عشق دوست ای دل شبیدا چگونه ای؟	ای قطره با کشاکش دریا چگونه ای؟
ای طایر خجسته پی مرغزار قدس	در تنگنای وحشت دنیا چگونه ای؟
هیچ از مقام اصلی خود یاد می کنی؟	دور از دیار خویشتن اینجا چگونه ای؟
یاد آور ای عدم! ز نهانخانه قدم	پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه ای؟
در بحر بی کنار، کنارم کشید و گفت:	بی ما چگونه بودی و با ما چگونه ای؟

(فیض کاشانی)

بی‌پروایی در برابر سختی و آسانی زندگی

اگر در دنیا همه کام بود و ناکامی نبود و اگر همه سلامتی بود و بیماری نبود، اگر همه راه‌ها هموار بود و ناهمواری نبود، دنیا بهشت بود. جالب آنکه با همه تضادها که از لوازم حیات دنیوی است، حبّ دنیا طلبی رأس کلّ خطیئه است و دست کشیدن از آن از دشوارترین دستورات سلوک الی الله است. پدری فرزند از دست داده پس ناشکیبا بود، عارفی که به تسلی او نشسته بود، او را گفت: می‌خواستی که فرزندت هرگز نمیرد؟ گفت: این خواست که ممکن نیست، حیات سرمدی شأن حضرت پروردگار است، ولی آرزو داشتم که به همه کامی رسد زان پس بمیرد. عارف گفت: تا به اینجا که رسیده بود از کامهایی مسلم برخوردار شده بود، در آن دم که می‌رفت از آن کام‌ها چیزی با او بود؟ پدر گفت: چیزی با او نبود.

مرد گفت: تصور کن که او به آنجا رسید که از هر کامی بهره گرفت، آن دم که دنیا را آدمی پشت سر می‌گذارد، کام‌ها و ناکامی‌ها همه برای او یکسان است.

این سخن حکمت‌آمیز می‌تواند سختی‌ها را برای شما آسان کند، کامروایان را کام جز وصال دوست نیست، باقی همه ناکامی است، دل درگرو آن دارند، بود و نبود برای آنها یکسان است.

بر این حدیث نبوی دقت فرما:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ، عَانَقَهَا بِقَلْبِهِ، بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ لَا

يُيَالِي مَا أَصِيحَ مِنَ الْعُسْرِ أَمَ عَلَيِ الْيُسْرِ»^۱؛ برترین مردم آن است که عاشق و شیفته عبادت باشد، با قلبش عبادت را در آغوش کشد و با بدنش بدان در آمیزد و او را با کی نباشد که زندگانش به سختی گذرد یا به آسانی.

مسافری که در فرودگاه در انتظار ساعت پرواز است، چندان اهمیت نیست که صندلی برای استراحت به دست آورده یا بر سر پا ایستاده، چون توقف خود را در فرودگاه موقت می‌داند. سخنی را از رودکی به خاطر افتاد که با گذشت هزار سال تازگی را از دست نداده است:

ای آن که غمگنی و سزاواری	واندر نهان سرشک همی باری
رفت آن که رفت و آمد آنک آمد	بود آنچه بود، خیره چه غم داری؟
هموار کرد خواهی گیتی را؟	گیتی ست کی پذیرد همواری؟
آزاد بیش زمین گردون بینی	گر تو به هر بهانه بیازاری
ابری پدید نی خسوفی نی	بگرفت ماه گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم	بر خویشتن ظفر نکنی باری
اندر بالای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

(رودکی)

در معنی زهد فرموده‌اند که، برسد آدمی به آنجا که:

﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۲ تا بدانجا

۲. سوره حدید، آیه ۲۳.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

رسید که بر از دست داده‌ها غمگین نشوید و بر به دست آورده‌ها شادمان نباشید.

لحظه‌ای از یاد او غافل مانند، برایشان غم افزاست و لحظاتی که حضور او را با خود احساس می‌کنند شادی بخش است، بنابراین غم و شادی ایشان از جای دیگر است. امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی ایشان چنین فرماید:

«فرشتگان آنها را در میان گرفته‌اند، آرامش بر ایشان فرود آمده. درهای ملکوت به رویشان گشوده گردیده، جایگاه الطاف الهی بر ایشان آماده شده، خداوند متعال مقام و درجه آنها را که به وسیله بندگی به دست آورده‌اند، دیده و علمشان را پسندیده و مقامشان را ستوده است. آن‌گاه که خداوند را می‌خوانند، بوی مغفرت و گذشت الهی را استشمام می‌کنند، واپس رفتن پرده‌های گناه را احساس می‌نمایند»^۱

چنین کسانی که از همین سرای بوی بهشت را استشمام می‌نمایند، کجا توجه به خوشی یا سختی‌های دنیا دارند؟ سرمستی عشق خداوند چگونه ایشان را مسحور داشته که سختی‌ها و رامت‌های دنیا را به هیچ انگاشته و با عالمی که هزاران برابر دنیاست مشغولند. باز دقت فرما که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اینان چه می‌فرماید:

«شب هنگام بر پای خود جهت عبادت قیام دارند، آیات قرآن را با

آرامش تلاوت می‌نمایند با زمزمه‌های آن آیات غمی عارفانه در دل ایجاد می‌کنند، دواي دردهای خود را بدینوسیله به چنگ آورند، هر آنچه از زبان قرآن می‌شنوند، گویی با چشم آن را مشاهده می‌نمایند، هر آن‌گاه به آیه‌ای از آیات رحمت می‌رسند به آن طمع می‌بندند قلبشان از شوق لبریز می‌شود و چون به آیاتی از قهر می‌رسند، به آن گوش فرا می‌دهند همانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله‌های جهنم به گوششان می‌رسد، گه پشت‌ها به عبادت خم، گه پیشانی بر سجده و گه زبان به درخواست نیاز و برآورده شدن آرزوهای دراز. اینان را روح به جهان دیگر پیوسته، روزها مردمی اجتماعی‌اند، و مردمی بردبار، نیک‌کردار و پارسا هستند.^۱

بنده مؤمن هر آن‌گاه ثواب اعمال را به یاد آرد، بسا ناکامی‌ها برای او کام گردد، و تلخی‌ها شیرین، چرا که کام‌ها آدم را زمین‌گیر می‌کند و ناکامی‌ها انسان را برکنده می‌نماید.

«تَوَابُ الْآخِرَةِ يَنْبَغِي مَشَقَّةَ الدُّنْيَا»؛^۲ پاداش آخرت، گرفتاریهای دنیا را فراموش می‌کند.

(حضرت علی عليه السلام)

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

(حافظ)

سخنی را حضرت پروردگار به یاد آورد که کامی در آن است که همه

۱. نهج البلاغه، خطبه همام.
۲. غررالحکم، ۲۶۹۳.

ناکامی‌ها را از یاد برد. بر این آیه بنگر:

﴿مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ
ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾؛^۱ هر آن کس

از خدا ترسید و بر پروردگار وارد شد، با دلی رجوع‌کننده گویندش
بفرمائید، با سلامتی و امانت آن است روزگار جاودانی * برای ایشان
است هر آنچه که بخواهند در آنجا، و نزد ما زیاده بر اینهاست.

جایی که ملک سلامتی است، روزگاری جاودانی است که در آنجا مرگ و
کمبودی نیست، هر آنچه بخواهید برای شما آماده است، دیگر چه کمبودی
تصور می‌شود که خداوند می‌فرماید: «لَدَيْنَا مَزِيدٌ» و از حضرت رسول ﷺ
نقل است که فرمودند:

«يَتَجَلَّى لَهُمُ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ خداوند خود برای ایشان متجلی
می‌شود.^۲

قدح چون دور من افتد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا یک دم بمانم خیره بر ساقی

(سعدی)

این نوع احادیث، والله که برای غم‌دیده غم‌زداست و سختی‌های دنیا را
بس آسان نماید، تا دلت را با گفتاری دیگر خوش دارم، بر این آیه بنگر:

﴿وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
* لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ

۱. سوره ق، آیات ۳۳ - ۳۵. ۲. کنز العمال.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱؛ و خداوند مردم را به
 سرممنزل سلامت می‌خواند، و هر آن کس را که خواهد به راه راست
 هدایت می‌کند * نیکوکاران به پاداش عمل خود و زیاده بر آن همی
 رسند و هرگز بر رخسار آنها گرد ذلت و خواری نشینند، ایشانند
 اهل بهشت و در آنجا جاودانند.

از حضرت رسول ﷺ درباره آیه فوق سؤال شد، که خداوند برای خوبان
 در این آیه دارالسلام و صراط مستقیم را وعده فرمود و سپس فرموده، زیاده
 بر این. زیاده چیست؟! فرمودند:

«الزِّيَادَةُ النَّظَرُ إِلَى وَجهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ»^۲؛

باری گر روی به آن سامان آری، خبرها بینی که تاکنونت آگاهی نبود و
 لذت‌ها بری، که همگی برایت تازگی دارد، و سخن امام سجاد علیه السلام را باورانه
 بر زبان آری:

«إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَ مَا الَّذِي
 أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَمِنْكَ بَدَلًا»؛ پروردگارا آن کس که لذت شیرینی عشق
 تو را چشید، کجا لذتی دیگر را جوید و آن که با انس تو آشنا شد، با
 چه مأنوس تواند شد؟

ز دام طبیعت پیریدن خوش است	گل از باغ لاهوت چیدن خوش است
به کاخ تجرد نشستن نکوست	در آنجا رخ یار دیدن خوش است
می عشق نوشیدن از دست یار	از آن باده جان پروریدن خوش است

۱. سوره یونس، آیات ۲۵ و ۲۶. ۲. تفسیر الدر المثور، ج ۳.

نسیمی وزد تا ز باغ وصال چو گل جامه بر تن دریدن خوش است
تو ای خوش‌نوا مرغ باغ الست در آن آستان آرمیدن خوش است
پر و بال دانش گشودن رواست ز دام علائق رهیدن خوش است
از این شهر و این خانه تا کوی دوست چو آهوی وحشی دویدن خوش است
از این دیو و دد مردم پر غرور همی کنج عزلت گزیدن خوش است
همه شب به امید صبح وصال چو نی ناله از دل کشیدن خوش است

(الهی قمشه‌ای)

از نعمات فراگیر قرب چه شنیده و چه می‌شنوی؟ لذائذی که نه در نوشتار
می‌گنجد و نه در گفتار:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ﴾^۱ احدی نمی‌داند، آنچه را پنهان داشتیم، نعماتی که باعث
نور چشمان شماست، پاداشی بدانچه کردید.

آنکه را از پروردگارش چنین انتظار است با جزئی رنج و ناراحتی چگونه
چهره درهم کشد و رنج چند صباح زندگی، او را از فرح امید به فضل
پروردگار باز دارد؟

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۲
گو به فضل و رحمت خدا سزد، که شادمان باشید، آن بهتر است از
آنچه گرد می‌آورید.

۲. سوره یونس، آیه ۵۸.

۱. سوره سجده، آیه ۱۷.

«یا احمد هل تدری بای وقت یتقرب العبد الی؟ قال لا یارب قال اذ کان جائعاً او ساجداً.»
 ای احمد! دانی که در چه زمان بنده به من نزدیکتر است؟ عرض کرد:
 پروردگارا نمی دانم، فرمود: در آنگاه که گرسنه باشد یا در سجده.

چون شکم پرواری دو گونه وقت و عمر بنده را به کار می‌گیرد، یکی اکتساب مواد غذایی بیشتر و بهتر و پخت و پز آن، و سپس فعالیت بدن برای هضم آن، و طبعاً در این اوقات، جان و دل کمتر توانند روی در ملکوت داشته باشند. حالات آدمی در هنگام گرسنگی به ویژه در عصر ماه رمضان، خود شاهی بر این مدعا است که همه آن را چشیده‌ایم.
 چون درباره گرسنگی قبلاً هم سخن به میان آمده، برای رفع تکرار در اینجا به چند حدیث اکتفا می‌نماید: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«انسان از خوردن، آن مقدار که به سبب آن کمر راست کند و روی پا بایستد چاره‌ای ندارد. پس هر آن گاه که به خوردن غذا روی آوردید، باید یک سوم معده را برای غذا قرار دهید و یک سوم برای آشامیدن و یک سوم برای آزاد تنفس کردن، شما همانند خوکانی که برای ذبح پروار می‌شوند، خویشتن را پروار ننمائید.»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۳۳۵.

حدیثی دیگر از رسول الله ﷺ بشنو:

بلند مرتبه‌ترین شما در پیش خدای تعالی آنانند که گرسنگی شان بیشتر باشد و زیادتر اندیشه کنند و آنکس از شما در پیش خداوند دشمن‌تر است که خواب و خوراک و آبش فزونی‌تر از دیگران باشد.^۱
به حضرت یوسف علیه السلام می‌گفتند: گرسنه می‌مانی در حالی که گنجینه‌های زمین به دست تو است. فرمود:

از آن ترسم که سیر شوم و گرسنگان را از یاد برم؟^۲

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

هر آن‌گاه گرسنه باشی، بر سر سفره طعام بنشین و تا سیر نشده‌ای، از سر طعام برخیز، و جویدن غذا را به نیکی انجام ده.^۳
حال تمام این دستورات برای کم خوردن و سبک بار بودن است، نه گرسنگی تا آن حد رسد که از سلامت تن بکاهد، تا بدانجا که روزه واجب را اگر بر سلامت انسان لطمه زند حرام داشته شده، و حتی گاه بر خوردن غذا تأکید گردیده. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

غذای پیامبران در ثلث اول شب است، شما آن را ترک نکنید، زیرا ترک شام شب، موجب فرسایش بدن است.^۴
ترک غذای شب موجب فرسودگی و پیری است و سزاوار است که مرد وقتی پیر شد شب نخوابد، مگر طعامی به معده‌اش برساند.^۵

۱. مجموعه ورام، ص ۷۱. ۲. مجموعه ورام، ص ۷۳.
۳. خصال، باب الاربعه. ۴. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۶۷.
۵. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۰۵.

سجده بهترین وسیله قرب

عالم هستی همه در سجده‌اند، بنگر که با هستی بخش، سر تعظیم
فرود می‌آوری؟

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾؛^۱ آیا نمی‌نگری که آنچه در آسمانها و زمین
است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان و
گروهی از مردم همه خداوند را سجده می‌کنند و بس گروهی هم
شایسته عذابند و آن کس را خداوند خوار فرمود، کسی او را عزت
نمی‌بخشد، خداوند هر چه که بخواهد انجام می‌دهد.

اینجا دقت فرما که خداوند همه عالم هستی را در عبودیت و سجود
حضرتش هم آهنگ فرمود، جز آنان که از سجده در پیشگاه او سر از سجده
باز زدند و در نتیجه خداوند، آنان را اهل عذاب و خوار دانست.

و گاه حبیبش را برای قرب، به سجده امر فرمود:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾؛^۲ و شبانگاه به پیشگاه او به

سجده در آی و تسبیح گوی او را شبی دراز.

۲. سوره طور، آیه ۴۹.

۱. سوره حج، آیه ۱۸.

و شیوه مقربان درگاه خود را عبودیت و تسبیح و سجده معرفی کرد:
﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ
يَسْجُدُونَ﴾^۱ آنان که در پیشگاه پروردگارت هستند، از عبادت
پروردگارت ابایی ندارند، تسبیح گوی اویند و سر او را سجده
کنندگانند.

و بدان ای عزیز! که قیام معنوی انسان، در پیشگاه حضرت قیوم،
خودبینی و تکبراست، و زین رو فرموده‌اند در نماز چون از جای برخیزی، بگو:
« بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ »؛ تا که کمترین کار خود که نشست و برخاست
است را از خود ندانی، اما چون قیام به رکوع تبدیل شد، برای بنده از قیامش
در پیشگاه هستی بخش اش، همی کاسته شد و عظمت پروردگارش، او را بر
این شکست خویش وادار نمود، و عرض کرد «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ
بِحَمْدِهِ»، و صفت اعلی که صفت تفضیلی است این مدعا را ثابت می‌کند.
چنان ز خویش تهی گشتم و ز جانان پر که گر ز پوست در آیم تمام خود اویم
گویند: مدعیان، سلطان محمود را گفتند: تو را با ایاز چندان اعتماد
نشاید، که او همه شب به دخمه‌ای رود و ساعتی از آن جا بیرون نمی‌آید،
مباد درصدد حيله و نقشه‌ای علیه تو باشد. سلطان شبی بی‌خبر بدان دخمه
رفت، و ایاز را دید مشغول جولایی و بافندگی است. او را گفت: این چه کار
است، ما که تو را از همه خیر مستغنی کردیم. ایاز گفت: ای سلطان ترسم که

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۶.

استغنايي که مراد داده‌اي، سبب غرور و تکبر من گردد، من روزی با جولایی لقمه نانی به دست می‌آوردم، خواهم که با یادآوری آن ایام، غرور را از خود بزدایم. این داستان را از آن جهت یادآور شدم که آدمی در هر سجده، چون سر بر خاک نهاد، خاطر اصل و نسب اندام جمیل و زیبای خود را یادآور می‌شود و چون سر از سجده برداشت، هستی کنونی خویش و چون دوباره سر بر خاک گذاشت بازگشت خود را بر خاک رقم می‌زند:

﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ ﴾؛

و چون برای رکعت بعد و قیام سر از سجده برداشت، قیامت را مجسم می‌کند: ﴿ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴾^۱

در خبر است که اگر دل شکست، و چشم اشکبار گردید، سر بر سجده نه، که در آن دم هیچ حجابی بین تو و خدا نیست، بخواه آنچه را می‌خواهی، ولی بهتر از خودش چه خواهی خواست؟

در آن زمین که نسیمی وزد ز طزه دوست چه جای دم زدن نافه‌های تاتار است
(حافظ)

ندیدی که درباره واصلان درگاه خداوند فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ

يَسْجُدُونَ ﴾^۲ هم آنان که در پیشگاه پروردگارند، سر از عبادت باز

ندارند، تسبیح‌گوی اویند و در پیشگاه او به سجده درآیند.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۶.

۱. سوره طه، آیه ۵۵.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«سزاوار است که نماز گزار پیشانی به زمین گذارد و صورت به خاک

مالد، که این دلیل اظهار ذلت در پیشگاه خداوند است.»^۱

چون دانستی که در سجده، فاصله‌ای با پروردگار خویش نداری، حال

بخواه از او هر چه می خواهی.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«در رکوع پروردگار را به عظمت یاد کنید، و در سجده تلاش در دعا

نمایید، و سزاوار است که خداوند دعای شما را مستجاب نماید.»^۲

بر درگاه کریم بیا و بخواه:

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم	من این نماز حساب نماز نشمارم
ز عشق روی تو من رو به قبله آوردم	و گر نه من ز نماز و ز قبله بیزارم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی	حدیث درد فراق تو با تو بگذارم
و گر نه این چه نمازی بود که من با تو	نشسته روی به محراب و دل به بازارم
نماز کن به صفت چون فرشته ماند و من	هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
کسی که جامه به سگ بر زند نمازی نیست	نماز من به چه ماند که در بغل دارم
از این نماز ریایی چنان خجل شده‌ام	که در برابر رویت نظر نمی‌آرم

(مولوی)

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۶. ۲. ریاض الصالحین.

اگر حال اضطراب خویش را در برابر حملات شیطان، با این وعده او می‌یابی، که با خداوند عرض کرد:

﴿لَأَتِيَنَّهٗمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾^۱ از روبرو و پشت سر و سمت راست و چپ ایشان در آییم.

می‌بینی که از همه طرف در محاصره این دشمن سر سخت و شرور هستیم، که حتی زمانی که فرشتگان این وعده او را شنیدند، دل نازک آنها برای انسان سوخت. دقت نما تا چه رحمت، خدا برای دستگیری انسان نازل فرمود.

خداوند متعال به فرشتگان فرمود: دل بر انسان مسوزید که من دو راه برای نجات آنها از شیطان مقرر داشتم، یکی راه بالا و دیگر راه پایین. آن‌گاه که انسان دست اضطراب به آسمان گشود و زمانی که پیشانی خود را بر خاک گذاشت، آن گاه است که گناه هفتاد ساله او را می‌بخشم.^۲

مردی با رسول الله ﷺ عرض کرد: دعا فرما که خداوند مرا از شفاعت تو بهره‌مند سازد و در بهشت مرا با تو همراه نماید. حضرت فرمود: تو با سجده کردن بسیار در این دعا مرا یاری نما.^۳

پس ای عزیز! اگر هوس بهشت تو را هست بفرما، و گر آمرزش گناهانت

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷. ۲. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۵.

۳. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۳۴۵.

خواهی، به سجده درآی.

مردی به محضر رسول خدا ﷺ شتافت و عرض کرد: یا رسول الله گناهان من بس زیاد است و علمم اندک. حضرت فرمود: بسیار سجده کن و بدان که آن گونه که تند باد برگهای درختان را فرو می‌ریزد، سجده گناهان را از بین می‌برد.^۱

ابوفراس ربیعہ خدمتگزار رسول اکرم و از اهل صغه بود، وی چنین گوید: من همه شب در خدمت رسول خدا ﷺ بودم و آب وضوی او را حاضر می‌ساختم، روزی به من فرمود: از من چیزی بخواه. عرض کردم: من تقاضا دارم در بهشت رفیق تو باشم. فرمود: جز این چیزی نمی‌خواهی؟ عرض کردم: مقصود همین است؟ فرمود:

پس تو هم با سجده بسیار، در کار خود به من کمک کن.^۲

وگرت دل شکست و چشمانت اشکبار شد، در آن حال، روی به سجده آر، که در آن وقت نزدیکترین دقایق عمر تو با پروردگارت هست.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: پدر بزرگوaram می‌فرمود: سجده همراه گریه، نزدیکترین حالت بنده با پروردگارش هست.^۳

راوی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی مشغول نماز خواندن بود، در رکوع و سجودش شمار کردم، شصت بار سبحان الله گفت.^۴

۱. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۶۲. ۲. ریاض الصالحین، ص ۶۳.
۳. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۵۲. ۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۹.

ذکر سجده‌های مستحبی

اگر از حضور خود در نماز لذتی حاصل گردید، بینی که میل ننداری جانماز را ترک کنی، از سجده‌ها جامی نوشیده‌ای، که سرمست آنی. گر چنین است، برای سجده طویلت خوش فرصتی است، آنچه معصوم می‌فرمایند، می‌تواند عطش تو را فرو نشاند.

راوی گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: در سجده شکر یا صد بار بگو
شکراً شکراً یا صد بار بگو عفواً عفواً.^۱

اما گرت دامنی آلوده است، و از گناهان گذشته در هراسی، برای شستشوی دامن خود، ذکری بهتر از ذکر یونسیه نیست که خداوند وعده آمرزش گوینده این ذکر را در داستان آمرزش حضرت یونس، برای مؤمنین نیز تجویز فرموده:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

در ظلمت‌کده اعماق دریا و شکم ماهی، این ذکر را سر داد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». و خداوند توبه او را قبول فرمود. بلافاصله خداوند فرماید: راه نجات مؤمنین نیز همین است.

۱. سفینه البحار ج ۱، ص ۵۹۹. ۲. سوره انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸.

بسیاری از بزرگان تا آخر عمر این ذکر را در سجده از دست نمی‌دادند. بهترین وقت آن بعد از نماز غفیله است، ولی بعد از هر نماز می‌توانید از این ذکر در سجده استفاده فرمایید، حد نصاب آن چهارصد مرتبه است، ولی کم و کاست آن مانعی ندارد.

ای عزیز! تا خسته‌ات نبینم، ترجیح می‌دهم بخش اول این حدیث شریف را اینجا به پایان آورم، و اگر خداوند فرصتی عنایت فرمود، مابقی را در دفتر دیگری تقدیمت دارم.

خوش نواز این نغمه را ای چنگ دوست	چون بهین آهنگ جان آهنگ اوست
آنکه از تو راز هستی را شنید	هر دو عالم نغمه چنگ تو دید
چون که حسن دوست دائم بر ملاست	ارغنون عشق دائم در نواست
تار چنگم از نوا اینجا گسست	سینه‌اش از فرقت جانان شکست
تا که سازد چنگم آهنگ دگر	باید آماده کنم چنگ دگر
نیست این آهنگ جان صوت و نوا	بشنو از این آشنا زان آشنا
تا تو را از آشنایان سازمی	می‌دمم در نای تو گر همدمی
گر دهد فرصت زمان باز این نوا	بشنوی ای آشنا زین آشنا

(مؤلف)

پایان جلد اول - شرح حدیث معراج

دوازدهم فروردین ۸۹



آثار استاد کریم محمود حقیقی «حفظه الله»

۱. عبادت عاشقانه
۲. از خاک تا افلاک
۳. بیک مشتاقان
۴. هدهد سبا
۵. مرغ سلیمان
۶. فریاد جرس
۷. حدیث آرزومندی
۸. کشتزار عمر
۹. این ره این زاد راه و این منزل (شرحی بر دستور سیر و سلوک امام خمینی رحمته الله علیه)
۱۰. بوی گل و جوش مُل... (تفسیری از حدیث معراج پیامبر صلی الله علیه و آله) (کتاب حاضر)
۱۱. تخلّی (در آداب و مراحل سلوک قرآنی)
۱۲. تزکیّ « » » » »
۱۳. تخلّی در ۲ جلد « » » » »
۱۴. تجلّی در ۴ جلد « » » » »
۱۵. ساغر سحر
۱۶. ساز یک تار
۱۷. لطف حق
۱۸. تازیانه‌های سلوک ۲ جلد
۱۹. از ایشان نیستی می‌گو از ایشان

در صورت تمایل برای تهیه هر یک از کتاب‌های فوق

با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید: ۷۷۴۴۶۵۱ - ۷۷۴۳۷۵۶ - (۰۲۵۱)